

آبیدوار

۶۳
سال
دهم

شهریور - مهر ۱۳۸۰

۵۲ صفحه - ۳۵۰ تومان

ISSN : 1023 - 8735

فرهنگی، هنری و پژوهشی
(به زبان های گیلکی و فارسی)

www.tabarestan.info

اندر مزیت بومی بودن پارودی های افراشته
زبان غالب در گیلان ، تحقیقی در تجزیه و تحلیل حوزه ای
بخشی از تاریخ آموزش و پرورش آستارا با جوانان بندر انزلی / گزارش
نمایندگان گیلان در مجالس قانونگذاری اهل گیلانم
"م . راما" از زبان برادر از روایت دیگران تا واقعیت امیری
بازی های محلی گیلان و ...

بخش گیلکی : شعر - داستان - ترجمه - فولکلور و ...

آنچه در این شماره می‌خوانید:

مطالب فارسی

حرف اول از سال دهم ۳

اندر مزیت یومی بودن / سرمقاله ۴

خبرهای فرهنگی، هنری و ۶

بارودی‌های افروخته / پناهی سنانی ۸

زبان غالب در گیلان، تحقیقی در تجزیه و تحلیل حوزه‌ای / محمد رضا فلاحتی ۱۰

در سوگ استاد هارون شفیقی / پرورش آستارا / اشرف آقا حویری ۱۳

بخشی از تاریخ آموزش و پرورش گیلان / در جلد پنجم دانشنامه جهان اسلام / فرامرز خوشحال ۱۴

سهم گیلان و نویسندگان گیلانی در جلد پنجم دانشنامه جهان اسلام / فرامرز خوشحال ۱۵

با جوانان بندر انزلی / گزارش ۱۶

نمایندگان گیلان در مجالس قانونگذاری / گیله‌وا با همکاری خومن یوسفی ۲۰

اهل گیلانم / بنس دجی ۲۲

خاطره نانوشتن‌های از خطی بر دیوار / اسماعیل گلشنی ۲۱

م. راما از زبان برادر / احمد امینی ۲۲

از روایت دیگران تا واقعیت امیری / ایران امیری ۲۴

کوششی در شناخت و حفظ محیط زیست گیلان ۲۸

به حفظ میراث فرهنگی خود پایبند باشیم / عزیز عیسی پور ۲۹

بازی‌های محلی گیلان: کتل بازی / ابادز غلامی ۳۰

همایش فرهنگی استان گیلان (۲۸ تیرماه ۸۰) در مجتمع فرهنگی هنری خاتم (رشت) ۳۲

تاسیانی ۳۳

مؤسسه نیکوکاری اویس قرنی - خانه کودکان دکتر حکیم زاده ۳۴

تازه کتاب ۳۸

مطالب گیلکی ۳۹

شعر: شهرام آرموده - مسعود خماسی - گویم دجیب زاده - محمد شمس لنگرودی - حسین شیباب ۳۶

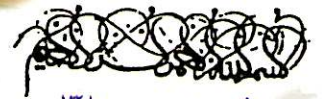
کومه‌ای - غلامحسن عطیسی - بهرام عزیززاده - اسدالله عمادی - جلیل قیصری - شهلا کشتکار - ۳۹

غلامرضا مرادی - علی اکبر مرادیان ۳۶

داستان: کووی / هادی غلام دوست ۳۹

ترجمه اشعار: هرمان هسه - رابیندرنات تاگور ۳۹

گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب آزاد است
 چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن از سوی گیله‌وا نیست.
 مطالب ارسالی به هیچ وجه مسترد نخواهد شد.
 استفاده فرهنگی از مطالب گیله‌وا به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انتفاعی
 از آن منوط به اجازه کتبی است.



شهر پیور - مهر ۱۳۸۰

شماره ۶۳

گیله‌وا

شماره استاندارد بین المللی ۱۰۲۳-۸۷۳۵

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پور احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مسولات)

رشت : صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۳۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت : حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر - داخل پاساژ طبقه دوم

تلفن ۰۱۳۱ - ۲۲۲۰۹۸۹

e-mail : gilava@andishesabz.com

امور فنی: کانون تبلیغاتی گیله‌وا

صفحه آرایی و گرافیک: ماکان پور احمد جکتاجی

لیتوگرافی: همراهان ۳۲۲۹۰۰۳

چاپ و صحافی: توکل (صومعه سرا - تلفن ۲۸۱۰)

تیراژ: ۳۵۰۰ نسخه

GILAVA

ISSN:1023-8735

A Gilaki-Persian language
Journal Related to the Field of
ON GILAN (North of Iran)

Director and editor:

M.P.JAKTAJI

P.O.BOX 41635- 4174

RASHT - IRAN

Tel: 0131 - 2220989

● طرح روی جلد برگرفته از نقاشی دیواری یکی از بقاع متبرکه گیلان

حرف اول از سال دهم

گیله اول وارد سال دهم شد. سال نهم را هم پشت سر گذاشت، اما هنوز دهه اول را پشت سر نگذاشت. سال دیگر انشاالله! انسان به چه امیدهایی زنده است!

گفتیم در آغاز هر سال یک یادداشت کوچکی برای خوانندگان خوب خودمان بگذاریم و طی آن با آن‌ها درد دل کنیم، وعده بدهیم، از برنامه‌های آینده خود حرف بزنیم و... خلاصه یک کمی خودمان را خالی کنیم. ما عادت داریم هر حرف اول را که می‌خواهیم بنویسیم حرفه‌های اول سال‌های قبل را که در شماره‌های اول هر سال انتشار نوشتیم، جلوی چشممان بگذاریم و آن‌ها را با هم بسنجیم و ببینیم کجا راست آمدیم، کجا کز رفتیم. چقدر نزدیک شدیم، چقدر دور ماندیم. چه قول‌هایی دادیم که عمل نکردیم یا کردیم، چه وعده‌هایی دادیم که عملی نشد و به اصطلاح خالی بستیم (بی آن که قصد آن را داشته باشیم).

باری همه این حرفه‌های اول را، یک دور از اول خوانندیم، دیدیم لوبایل خیلی وعده وعید می‌دادیم. خیلی کارها می‌خواستیم بکنیم که نکردیم، نه این که نخوایستیم و نکردیم، نشد که بکنیم. بر عکس این دو سه سال اخیر دلسردی‌ها و درد دل‌ها بیشتر و وعده‌ها و قول و قرارها کمتر شد. از طرفی، اگر چه فاصله انتشار گیله‌وا زیادتر گردید ولی به گمانمان باور به گیله‌وا عمومی‌تر شد. حسن می‌کنیم خواننده، مجله را پذیرفته است و با آن احساس خویشی می‌کند و ما را با خود می‌بیند. آیا این احساس درستی است؟ یا وهمی بیش نیست!

خود ما شخصاً حرف اول از سال اول خود را بهتر و جامع‌تر از هر حرف اول سال‌های دیگر می‌پسندیم و هنوز بر اهداف مطرح شده در آن پای می‌فشریم و خیال می‌کنیم به هیچ وجه از آن عدول نکردیم. نه والله این طور نیست؛ از شما خواننده عزیز تقاضا داریم یک بار دیگر این پرحرفی‌های ده ساله ما را (حرف اول هر سال انتشاراتی گیله‌وا را) یک بار دیگر با هم و پشت سر هم بخوانید و برای ما بنویسید تا کجا به اصول اولیه خود پایبند مانده‌ایم و کجاها لغزیده دور شده‌ایم. حتماً این کار را بکنید. برای ما بسیار حیاتی است. حداقل این حسن را دارد که بدانیم نکند گرفتار «هن مرا قربان» شده باشیم که خبر نداریم که این زشت‌ترین و موهن‌ترین خصلت انسانی است. نه واقعاً گیله‌وا را زیر نقد بگیرد، منتها شرایط زمان و مکان آن را هم در نظر داشته باشید.

به گمانمان یک معدل سنجی نسبی در آخرین سال از دهه اول حیات مطبوعاتی گیله‌وا لهری الزامی و سازنده است. اگر مفصل نمی‌نویسید، حتماً دو سه خط هم که شده بنویسید.

ده سال است که در پایان هر حرف اول خود نوشتیم باز هم می‌نویسیم: «دستانمان را بگیرد دوستان، دستان را که برای شما کار می‌کنند بی هیچ توقع. بیگانگی نکنید. سخن از عشق است به زادبوم و زادگاه نه سودایی دیگر. عاشقان پاکباز را دوست داشته باشید. بر کارمان ناظر باشید. کنارمان حاضر باشید، با مهربانی - اما - بی هیچ توقع.»

اما اینکه در آستانه دهمین سال از شما توقع داریم از ما توقع داشته باشید اگر جای ما بودید چه می‌کردید که ما نکردیم. نظرات شما - بدون شک - بهترین چاره‌ساز مشکلات ما در سالی است که پیش رو داریم.

باری همه این حرفه‌های اول را، یک دور از اول خوانندیم، دیدیم لوبایل خیلی وعده وعید می‌دادیم. خیلی کارها می‌خواستیم بکنیم که نکردیم، نه این که نخوایستیم و نکردیم، نشد که بکنیم. بر عکس این دو سه سال اخیر دلسردی‌ها و درد دل‌ها بیشتر و وعده‌ها و قول و قرارها کمتر شد. از طرفی، اگر چه فاصله انتشار گیله‌وا زیادتر گردید ولی به گمانمان باور به گیله‌وا عمومی‌تر شد. حسن می‌کنیم خواننده، مجله را پذیرفته است و با آن احساس خویشی می‌کند و ما را با خود می‌بیند. آیا این احساس درستی است؟ یا وهمی بیش نیست!

خود ما شخصاً حرف اول از سال اول خود را بهتر و جامع‌تر از هر حرف اول سال‌های دیگر می‌پسندیم و هنوز بر اهداف مطرح شده در آن پای می‌فشریم و خیال می‌کنیم به هیچ وجه از آن عدول نکردیم. نه والله این طور نیست؛ از شما خواننده عزیز تقاضا داریم یک بار دیگر این پرحرفی‌های ده ساله ما را (حرف اول هر سال انتشاراتی گیله‌وا را) یک بار دیگر با هم و پشت سر هم بخوانید و برای ما بنویسید تا کجا به اصول اولیه خود پایبند مانده‌ایم و کجاها لغزیده دور شده‌ایم. حتماً این کار را بکنید. برای ما بسیار حیاتی است. حداقل این حسن را دارد که بدانیم نکند گرفتار «هن مرا قربان» شده باشیم که خبر نداریم که این زشت‌ترین و موهن‌ترین خصلت انسانی است. نه واقعاً گیله‌وا را زیر نقد بگیرد، منتها شرایط زمان و مکان آن را هم در نظر داشته باشید.

به گمانمان یک معدل سنجی نسبی در آخرین سال از دهه اول حیات مطبوعاتی گیله‌وا لهری الزامی و سازنده است. اگر مفصل نمی‌نویسید، حتماً دو سه خط هم که شده بنویسید.

ده سال است که در پایان هر حرف اول خود نوشتیم باز هم می‌نویسیم: «دستانمان را بگیرد دوستان، دستان را که برای شما کار می‌کنند بی هیچ توقع. بیگانگی نکنید. سخن از عشق است به زادبوم و زادگاه نه سودایی دیگر. عاشقان پاکباز را دوست داشته باشید. بر کارمان ناظر باشید. کنارمان حاضر باشید، با مهربانی - اما - بی هیچ توقع.»

اما اینکه در آستانه دهمین سال از شما توقع داریم از ما توقع داشته باشید اگر جای ما بودید چه می‌کردید که ما نکردیم. نظرات شما - بدون شک - بهترین چاره‌ساز مشکلات ما در سالی است که پیش رو داریم.

گیله‌وا

درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران

به زبان‌های گیلکی و فارسی

نام خانوادگی:

سن: منزل: میزان تحصیلات:

نشانی: شهر: خیابان:

کد پستی: تلفن:

(از شماره فرستاده شود)

لطفاً این فرم یا فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۲۱۷۲ - ۲۱۶۳۵) ارسال نمایید.

● داخل کشور ۳۰۰۰ تومان ● اروپا ۶۰۰۰ تومان ● آمریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن ۷۰۰۰ ● حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه ۵۰۰۰ تومان

بهره‌ها و باورهای

اندر مزیت بومی بودن

مسئله به نشریات استان نیز تسری کرد. مطبوعات گیلان در یک ماه گذشته نسبت به این مسئله حساسیت نشان دادند و این از بختیاری مردم است که مطبوعاتشان در این مورد مثل دفعات قبل خنثی عمل نکردند. اگر چه برخی از آنان در واکنش به موضوع به تنش و مناقشه و حتی دور ماندن از اصل واقعیات گرفتار آمدند و قبل از این که تعریف درستی از مدیریت و شرایط یک استاندار خوب ارائه دهند دنبال تعریف واژه بومی و تمیز و تشخیص آن از غیر بومی رفتند و چون در این امر که مسئله‌ای سیاسی است مبتدی بودند دنبال فرهنگ‌های لغات گشتند و یک بحث کاملاً سیاسی را با بحث لغوی و ادبی اشتباه گرفتند. بخشی دیگر از مطبوعات ما متأسفانه به چهره‌سازی پرداختند و به هیأت آگهی‌گیرهای تبلیغاتی نزدیک شدند.

البته در تعریف مدیر، امروزه هر توضیحی سقط معنی پیدا می‌کند چون بین اداره کردن و اداره شدن ظرافتی وجود دارد که مدیر خوب و حائز شرایط را نیز در اعمال مدیریتش ساقط می‌کند. بر این اساس گویا یکی از نمایندگان مجلس اظهار داشته است که بین یک مدیر غیر بومی با مدیر درجه سه بومی، سر تعیین استاندار، اولویت را به مدیر درجه سه بومی می‌دهد و این نظر مورد اعتراض برخی کسان قرار گرفت و آن را اندیشه‌ای سخیف و متحجرانه دانستند. اگر چه این گونه حرف‌ها از زبان نمایندگان ما بویژه آن‌ها که چندین دوره سابقه نمایندگی دارند، تازگی دارد و قبلاً از این نوع اظهار نظرها بیان نمی‌شد و اصلاً در این حال و هوا و خط و خطوط حرکت نمی‌کردند اما چون فعلاً آتش می‌برد و حرف، حرف دل مردم است جای امیدواری است که این همسویی پیش آمده را به فال نیک گرفت و به تجزیه و تحلیل آن نشست.

باری هر نظری را نمی‌شود اظهار قاطع کرد و هر اظهار نظری را نمی‌شود آبی تخطئه نمود. با این همه نظر نماینده مردم رشت اگر چه ظاهراً افراطی و فی نفسه ناصواب است اما در عمل درست از آب در می‌آید و بیان واقع و وصف حال ما گیلانی هاست. در حال حاضر و شرایطی که گیلان دارد مدیر درجه سه بومی را از مدیر غیر بومی باید ترجیح داد! چرا؟ به سه دلیل:

۱- می‌دانیم نظام حکومتی و دولت فعلی ایران ترکیب جمیع اقوام ایرانی نیست بلکه در بافت آن، قدر سهم مناطق مرکزی بویژه اصفهان، یزد، کرمان، رفسنجان و... مثل همیشه آذربایجان بیش از همه است و آنها فعال مایشاء‌اند. نه فقط نسبت جمعیت‌های قومی و توانمندی‌های آنان در آن لحاظ نشده که عدالت اجتماعی و اسلامی نیز زیر پا گذاشته شده است به دیگر سخن کشور برادرانه اداره نمی‌شود. هر برادری که

این روزها صفحات مطبوعات گیلان عرصه برخورد آرا و عقاید مختلف بر سر تعیین استاندار گیلان و بومی بودن یا نبودن آن است. قضیه از این جا شروع شد که آقای صوفی استاندار گیلان در دولت جدید اصلاحات وزیر شد. مسئله وزارت یک گیلانی در هیأت دولت داشتن سهمی در آن توسط گیلانیان، خود به تنهایی یک بحث مفصل و جداگانه است چرا که بعد از ۲۳ سال که از انقلاب می‌گذرد گیلانی یک نفر وزیر در هیأت دولت نداشت و در آن که علی‌الظاهر ترکیب نخبگان اجرایی و مدیریتی کلان کشور است نقشی نیافت. چرا؟ چون بیش از آن که بر شایسته سالاری، تخصص و توان مدیریتی جامع‌الاطراف (که در مجموع نوعی تعهد ایجاد می‌کرد) تأکید شود فاکتورهای جدیدی تحت عنوان تعهد برای انتخاب وزرا اعمال شد و آن بستگی صرف داشت به ایدئولوژی و قرائت خاصی از دین و وابستگی‌های صورتی به ظواهر مذهبی مخصوصاً روابط خویشاوندی با روحانیت که گیلانی، به دو تعبیر دور از واقع و ناعادلانه - چپ بودن و مذهبی نبودن - از این نظر به کلی کنار گذاشته شد. در این راستا مسایل فرهنگی و روانشناسی قومی نیز بی‌تأثیر نبود و خیلی‌ها داوطلبانه خود را از مسایل سیاسی و اجتماعی کنار کشیدند. در نتیجه گیلان از عرصه سیاست و مدیریت اجرایی، تهی ماند و راه نفوذ و جولان مدیران غیربومی در آن فراهم آمد.

شرایط تند و پیچیده ناشی از انقلاب و بروز جنگ و تبعات آن به این امر دامن زد و به گیلان و گیلانی فرصت رشد سیاسی نداد تا این که دولت اصلاحات آقای خاتمی بسیاری از معادلات را بهم ریخت و جوئی جدید پدید آورد که توسعه سیاسی از آن سر برآورد. گیلانی‌ها دریافتند چون نظام حکومت و دولتمردان آن بیشتر برخاسته از مرکز کشور است و کشور هنوز بر پایه نظام طایفگی و عشیره‌ای و منافع فردی و طیفی خاص می‌چرخد، عدالت اسلامی و اجتماعی زیر پا گذاشته می‌شود. پس چون در هیأت دولت پایگاهی ندارند و فاقد قدرتند، رشد و توسعه آن‌ها نیز به صورت آرمانی میسر نیست و منوط به کسب قدرت و داشتن جایگاه و پایگاهی در مرکز کشور است. این بود که داشتن حداقل یک وزیر از میان گیلانیان به عنوان یک خواست قومی مطرح شد و به گوش رئیس دولت رسید و رئیس جمهور با درایت و عنایت خاص خود، به حداقل این مطالبه تن داد.

حال با خالی شدن پست استانداری، فضایی دیگر در گیلان بوجود آمد که هم مردم، هم مسئولان اجرایی استان را به میدان اظهار نظر در تعیین استاندار و جبهه‌گیری در بومی بودن یا نبودن آن کشید و این

بزرگ‌تر، قوی‌تر و زیرک‌تر باشد، سهم بیشتری دارد. برادرانی که آرمانی فکر کنند یا منتظر اخوت اسلامی باشند پس معرکه‌اند.

برادران اصفهانی ما یک تز سیاسی دارند و آن این که «بهترین مدیران اجرایی را برای خود نگهدار، مدیران درجه دو و سه را صادر کن.» بر این اساس چون در هیات دولت اقتدار و نفوذ دارند مدیران درجه یک را بر رأس امور خود می‌گمارند تا خوب اداره شوند و مدیران درجه دو را به شهرستان‌های پیرامون خود و درجه سه را به استان‌های دیگر گسیل می‌دارند. با این کار هم این مدیران درجه دو و سه آزموده می‌شوند، هم پایگاه نفوذی آن‌ها در سایر شهرستان‌ها و استان‌ها گسترده می‌شود. برعکس در گیلان بهترین مدیران ما صادر می‌شود و نوع خشنی و بی‌تفاوت آن به کار گمارده می‌شود. پس ما در گیلان با هر مدیریتی چه بومی چه غیر بومی سروکار داشته باشیم از نوع درجه سه است و آن نماینده محترم پر بیزاه نگفته است که در تعیین استاندار، نوع بومی درجه سه را بر نوع غیر بومی ارجح می‌داند. این جو غیر پذیری در گیلان باید بشکند و یک اصل کلی باید حاکم باشد و آن این که مدیران اجرایی استان، از استاندار گرفته تا مدیران کل و معاونین آن‌ها باید اولاً "مدیر" باشند و نه شبه مدیر، ثانیاً بومی باشند. اولی فضیلت است و دومی مزیت و چه بهتر که فضیلت با مزیت همراه باشد.

۲ - معادله را از راه دیگر نیز می‌توان پی گرفت و به همین نتیجه رسید که مدیر درجه سه بومی از مدیر غیربومی بهتر است اچطور؟ می‌دانیم گیلان در ۲۳ سال گذشته هیچ گونه رشدی نداشته یا اگر داشته اندک بوده است و در مقایسه با استان‌های دیگر عقب مانده است. همه اذعان دارند کشاورزی گیلان - که قرار بود به صورت قطبی در کشور نمود پیدا کند - در حال احتضار است و کشاورزان علی‌الخصوص جوانان روستایی اراضی خود را وا می‌نهند و به شهرها هجوم می‌آورند. صنایع گیلان تعطیل و ورشکسته است. از صنعت توریسم هیچ بهره‌ای گرفته نشده، جنگل‌ها، مراتع و تالاب‌های آن بر اثر یک سری عملکردهای سوء در شرف نابودی است. آلودگی‌های زیست محیطی بطور وحشتناک و فزاینده‌ای طبیعت سبز و پاک آن را مورد تهاجم بی‌امان خود قرار داده است. آلودگی‌های اجتماعی بویژه اعتیاد میان جوانان بیداد می‌کند. فقر و بیکاری و مهاجرت تعادل فرهنگی استان را برهم زده و بر روی هم از آن استانی محروم ساخته است طوری که بالاترین مرجع کشور نیز در سفر خود به گیلان، به این امر اذعان داشته است چرا؟ چون خوب اداره نشده است. کی باید اداره کنند؟ استاندار، مدیران کل، عوامل اداری اجرایی حکومت و دولت در منطقه. چه کسانی آن‌ها را بر امور گیلان حاکم کرده است؟ هیات دولت. در هیات دولتی که حتی یک وزیر گیلانی در آن نقش نداشته باشد چه شناختی بر روی زوایای بناریک ذهن و طبیعت گیلانی و گیلان وجود دارد؟ هیچ.

از مدیریت سوء، ناتوان و عاجز که در طول این سال‌ها بر گیلان اعمال شد، کی و کجا باید گفته و نوشته شود؟ شبه مدیرانی که از استان‌های کویری و مناطق گرمسیر و سردسیر و ناآشنا با اقلیم ساحلی، جلگه‌ای و جنگلی گیلان و بیگانه با فرهنگ و مردم آن آمدند و چند صباحی مفایر با طبیعت گیلان و طبع گیلانی به اوضاع نابسامان آن نابسامانی‌های دیگر افزودند (موارد استثناء را شمول نمی‌دهیم) همه از جهت عدم شناخت بوده است. همان که در اصطلاح عامیانه به آن معرفت می‌گویند. مزیت مدیر بومی درست از همین جا روشن

می‌شود که خانه، محیط، جامعه، مردم و خلق و خوی آن‌ها را می‌شناسد و نسبت به آن معرفت دارد.

۳ - بنا بر نوشته مطبوعات و استناد به گفته یکی دو تن از نمایندگان، گویا وزارت کشور برای تعیین استاندار یک گزینه بومی را با سه گزینه غیر بومی مورد سنجش قرار داده و رای را بر گزینه غیر بومی صادر کرده است. یعنی در مقابل یک مدیر گیلانی سه مدیر درجه یک و دو و سه غیر گیلانی وجود دارد. مدیر گیلانی از هر درجه‌ای باشد دیگر مهم نیست چون انتخاب با گزینه غیر گیلانی است. تصمیم بر این گرفته شده است که یک نفر خارج از گیلان به عنوان استاندار تعیین شود. البته این امر در حیطه اقتدار دولت و وظیفه وزارت کشور است و گیلان هم در سرتوشت، بهره‌دهی و تابعیت جزو همین مملکت است اما در بهره‌وری و اخذ مطالبات و احقاق حقوق خویش مثل منطقه درجه سه و مستعمرات با آن رفتار می‌شود.

اگر چنین شود که ظن قوی بر آن است چنین شود، تلقی مفاد زیر از آن حتمی است که خواسته‌های مردم عملاً اهمیت ندارد، با مطالبات مردم گیلان مخالفت می‌شود، به مسایل روانی، حیثیت و شرف قومی مردم گیلان بها داده نمی‌شود و آخر این که وقتی هنوز از پائین فشار وارد نیاید تسلیم به خواسته‌ها زود است.

امروزه گیلانی بر این باور است که هیچگاه مدیر درجه یک را برای تولید امور اجرایی به گیلان اعزام نمی‌دارند چون وجود آن‌ها در مرکز کشور و مرکز استان‌های ذینفوذ و صاحب قدرت در حاکمیت بیشتر مورد نیاز است. بنابراین باز مدیر درجه سه سهم گیلان خواهد بود و حرف آن نماینده محترم از این منظر هم درست از آب در می‌آید. بله مدیر مدیر است گیلانی و غیر گیلانی ندارد از هر کجا باشد در هر کجا باشد کار خود را خوب انجام می‌دهد اما اگر قرار باشد مدیر، مدیر نباشد و شبه مدیر باشد و از جای دیگر بیاید چنان که سال‌هاست دیده‌ایم، بهتر است گیلانی باشد و خودی. حداقل در حوزه مدیریتی خود شناخت دارد. با معرفت هست.

آقای صوفی اگر هیچ کاری برای گیلان نکرده باشد (که چنین نیست و منشاء چندین پروژه زیر بنایی دیربازده شده است) این حسن را داشته است که از بدو استانداری تا لحظه آخر، مشکلات، معضلات و مطالبات مردم را در همه حال بیان کرده و به مردم و مقامات بالا یک جا گزارش داده است چیزی که هیچ یک از استانداران سابق نکرده بودند. گیریم که گفته شود بخشی از سیاست اصلاحات همین بوده است. اما این قضیه یک رویش هم بر می‌گردد به افکار عمومی. افکار عمومی اینک در گیلان از مدیران وارداتی و غیر بومی سلب باور کرده و به هیچ وجه به آنان اعتماد ندارد.

ممکن است (و شاید حتماً) وزارت کشور یک استاندار غیر بومی بر رأس امور گیلان بگمارد، باکی نیست و نهایت تصمیم با اوست اما اگر این فرد شبه مدیری از نوع سوم، گونه جابجایی، گذری و عبوری باشد مطمئناً موفق نخواهد بود. جو گیلان بشدت بحرانی است. جامعه‌ای که در هویت خود دچار آسیب دیدگی شده باشد و زخم خورده باشد به هیچ صراطی مستقیم نیست علی‌الخصوص که باور خود را به حکومت مرکزی و حسن و قبح انتخاب مدیرانش از دست داده باشد و وضعیت اقتصادی و معیشتی آن هم نابسامان نباشد و اختلالات مهاجرتی ناشی از استیصال و بیکاری سیستم فرهنگی و معرفتی آن را بر هم زده باشد. چنین جامعه‌ای مطمئناً آستان حوادث غیر متزقبه‌ای خواهد شد که دیر یا زود آن حتمی است. **گیله‌وا**



جشنواره روستاهای شگفت

سازمان میراث فرهنگی کشور با همکاری سازمان ایرانگردی و جهانگردی، مرداد ماه امسال «جشنواره روستاهای شگفت» را به مدت سه روز از تاریخ ۲۷ لغایت ۲۹ مرداد ماه در محل تالار مجموعه فرهنگی و کتابخانه عمومی ماسوله برگزار کرد.

شهرک تاریخی و توریستی ماسوله به شماره ۱۰۹۰ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است. اهمیت ماسوله بیشتر به خاطر موقعیت معماری آن است. چه «بازی حجم‌ها و فضاهای پر و خالی در بافت روستا حالت خاصی از معماری را در بیننده القاء می‌کند» ایراد چندین سخنرانی، دوگشت و بازدید از قلعه رودخان فومن و محل کارش‌های باستان‌شناسی در آق اولرتالش و اجرای موسیقی محلی تالش و گیلکی توسط خوانندگان گیلانی نیکرام، جوادزاده، قلی‌پور، حمیدی و خورشیدی شب‌ها در فضای آزاد، از اهم برنامه‌های جشنواره بوده است. گفتنی است روستاهای ایبانه (در کاشان) کندوان (در آذربایجان) و ماسوله (در گیلان) سه روستای شگفت ایرانی در پهنه روستاهای شگفت جهانی می‌باشند.

تکریم و احترام به شاعر نامی معاصر زنده یاد شیون فومنی یاد و نام او را گرامی داشتند. شیون فومنی از معدود شاعرانی است که با ارائه نوارهای کاست گیلکی «گیله اوخان» حضوری فراگیر و تأثیرگذار در منطقه داشته است به همین منظور به همت انجمن شعر و ادب ارشاد نوشهر و چالوس، شاعران مازندرانی بر سر مزار این شاعر گردهم آمده با قرائت شعر جایگاه ادبی شیون فومنی را در عرصه شعر گیلکی و فارسی گرامی داشتند. گفتنی است مازندرانی‌های ادب دوست در زمان حیات شاعر در شهرهای نوشهر، چالوس و تنکابن بزرگ داشته‌های متعددی را برای شیون فومنی ترتیب داده بودند. [با تشکر از آقای یونس آزادبر]

تجلیل از پروفیسور مجید سمیعی پزشک محقق ایرانی در آلمان

تلویزیون سرتاسری فرهنگی 3 sat آلمان روز دوشنبه ۱۱ ژوئن ۲۰۰۱ / ۲۱ خرداد ۱۳۸۰ برنامه‌ای را به معرفی پزشک و محقق ایرانی پروفیسور مجید سمیعی اختصاص داد. این برنامه تحت عنوان «کمک به بشر و زندگی بشریت» ضمن ستایش از این دانشمند ایرانی، گوشه‌ای از فعالیت‌های او در زمینه‌های مختلف پزشکی و به ویژه جراحی مغز را نشان داد.

پروفیسور سمیعی که نشان «صلیب خدمت» را که با ارزشترین نشان جمهوری فدرال آلمان محسوب می‌شود، چند سال پیش از وابترزکز، رئیس جمهوری وقت آلمان دریافت کرد، رئیس اتحادیه جهانی جراحان مغز و سلسله اعصاب است. چندی پیش نیز بزرگترین مرکز پزشکی و پژوهشی مغز آلمان که به همت پروفیسور سمیعی در شهر هاننور احداث شده است، با حضور شخصیت‌های بزرگ سیاسی و فرهنگی آلمان تحت سرپرستی او کار خود را آغاز کرد.

در این برنامه تلویزیونی همچنین صحنه‌هایی از زندگی خانوادگی این پزشک ایرانی به نمایش درآمد و نیز استقبال بزرگی که چندی پیش از او در زادگاهش شهر رشت به عمل آمده بود، نشان داده شد. بخش دیگری از این برنامه ویژه، به مصاحبه با والدین چند کودک که توسط پروفیسور سمیعی درمان شده بودند، اختصاص داشت. جزئیات چند عمل جراحی و بخش‌های از سخنرانی‌های علمی وی، قسمتهای دیگر این برنامه تلویزیونی جالب را تشکیل می‌دادند.

به نقل از خبرنامه فرهنگی - اجتماعی هنتگی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - برلین

و قصه مرا پایانی نیست

فیلم «و قصه مرا پایانی نیست» ساخته رضا مجلسی که فیلمنامه آن بر اساس قصه شب سهراب کشان یژن نجدی نوشته شده، در بخش مسابقه جشنواره بین‌المللی فیلم اودنسه دانمارک برگزیده شد و در دو نوبت به نمایش درآمد. فیلم مذکور تنها فیلم ایرانی منتخب در بین ۴۸ فیلم برگزیده بخش مسابقه این جشنواره جهانی بوده است. لازم به ذکر است که جشنواره مذکور به نوعی بخاطر تجلیل از هانس کریستیان آندرسن، نویسنده برجسته دانمارکی هر ساله در شهر اودنسه زادگاه این نویسنده بزرگ، برگزار می‌شود.

باران مهر

نهمین جشنواره تولیدات رادیویی و تلویزیونی مراکز استان‌های کشور از ۱۲ لغایت ۱۴ تیرماه در ارومیه برگزار شد. در بخش نماهنگ، جایزه بهترین سازنده موسیقی به اجرای «باران مهر» ساخته موسی علیجانی هنرمند مطرح گیلانی تعلق گرفت. شایان ذکر است کارگردان نماهنگ الهه گل محمدی و تصویربردار نادر معصومی سینماگران مستندساز گیلانی بوده‌اند.

حضور شاعران و هنرمندان مازندرانی در آرامگاه شیون فومنی

جمعی از شاعران و هنرمندان و ادب دوستان مازندرانی صبح روز یکشنبه بیست و چهارم تیرماه با حضور خود در گورستان سلیمانداراب رشت جهت

نمایشگاه گروهی در آتلیه کاج

یک نمایشگاه گروهی از آثار تصویرسازی هنرمندان گیلانی: زینب وصال، ماهنی تدهیبی، حامد تقوادوست، علی مرادی، حمید برزویی و احسان عبداللهی از تاریخ اول لغایت چهارم مرداد در محل آتلیه کاج واقع در خیابان علم‌الهدی پاساژ نفیس طبقه پنجم برگزار شد.

درگذشت شاپور بخشایشی بازیگر قدیمی سینمای ایران

ابوالقاسم بخشعلی زاده (معروف به شاپور بخشایشی) یکی از قدیمی‌ترین بازیگران تئاتر و سینمای ایران صبح روز یکشنبه ۱۱ شهریورماه زمانی که برای بازی در سریال یحیی عازم محل فیلمبرداری واقع در شهرک سینمایی بود بر اثر تصادف با اتومبیل درگذشت. بخشایشی در سال ۱۳۰۹ در رشت متولد شد و فعالیت‌های هنری خود را از سال ۱۳۲۷ در کار تئاتر شروع کرد. سال بعد با بازی در فیلم «فردا روشن است» قدم به عالم سینما گذاشت. از آن زمان تاکنون در بیش از ۱۰۰ فیلم به ایفای نقش پرداخت. از فیلم‌های قدیمی او می‌توان «امیر ارسلان نامدار» را ذکر کرد. بخشایشی بعد از انقلاب، فعالیت‌های سینمایی خود را با بازی در سینمای جنگ قوت بخشید. از معروفترین فیلم‌های وی می‌توان «مرز»، «بازرس ویژه»، «پایگاه جهنمی»، «سرحلد»، «سوخته دلان» و «زائر غریب» را نام برد.

چهاردهم مرداد ماه امسال، مقارن با سالروز انقلاب مشروطیت، مراسمی به دعوت شورای اسلامی شهر رشت با حضور عده‌ای از محققان، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران و مسئولان فرهنگی و اجرایی شهر در محل موسوم به «شهیدان» واقع در حاشیه جنوب غربی بیمارستان پورسینای رشت (ابتدای خیابان پرستار) برگزار شد.

«شهیدان»، مشهد چهار تن مبارز راه آزادی و استقلال میهن به نام‌های عبدالعزیز شریعتمدار طالشی (روحانی اهل لیسار) - میرزا یوسف خان جوینده‌ای (سرتیب و معاون نظمیة گیلان) - صالح خان مژده‌ی (افسر ژاندارمری) - کاظم خان علی اوستا (نایب کلانتر محله سبزه میدان رشت) بوده‌اند که در جریان انقلاب مشروطه علیه روس‌های تزاری مقاومت کرده و به دستور کنسول روس در رشت در محل صحرای ناصریه به دار آویخته شدند و همان جا بطور دسته جمعی در گودالی پای دار دفن گشتند و بر روی اجسادشان شفته آهکی ریختند.

این مزار جز در یاد و خاطره عده‌ای از خواص، مدت‌ها گمنام و ناشناخته ماند و بعدها به هنگام توسعه شهر و تأسیس بیمارستان پورسینا در گوشه‌ای پرت از حیاط بیمارستان به صورت مزیله رها شد. سال‌ها بعد بر اثر مساعی تنی چند از مؤسسان روشنفکر شهر بنای یادبود کوچکی از سنگ مرمر برای آن ساختند. این بنا مدت‌ها میان میز و صندلی و تخت‌های اسقاطی بیمارستان پنهان ماند.

سال گذشته به دنبال درج مقاله‌ای در گیله‌وا (شماره ۵۸ - تیر مرداد ۷۹) و طرح قضیه در کمیسیون فرهنگی اجتماعی شورای شهر و تصویب آن و به دنبال آن تعهد یک گیلانی غیرتمند و سخاوتمند مقیم خارج از کشور مبنی بر ایجاد یک بنای یادبود مجلل و باشکوه بر سر مزار، تصمیم گرفته شد محوطه مزار که در جوار خیابان قرار داشت از حیاط بیمارستان تفکیک و به روی مردم گشوده شود. خوشبختانه با مساعی اعضای محترم شورای شهر، شهرداری رشت، ریاست و هیأت امنای محترم بیمارستان و پیگیری مصرانه گیله‌وا و جمعی از روشنفکران این قطعه از بیمارستان تفکیک شده و بانصب کتیبه‌ای از سنگ مرمر سیاه که نام چهار تن شهید راه آزادی بر آن حک شده است بیرون از حیاط بیمارستان در معبر عمومی و مسیر آمدوشد مردم قرار گرفته است و عملیات احداث بنای یادبود عنقریب شروع خواهد شد.

گفتنی است در مراسم مزبور ابتدا سروش اکبرزاده رئیس شورای شهر رشت ضمن سخنرانی مبسوطی به تشریح اقدامات یکساله اخیر که منتج به تفکیک زمین و شروع عملیات ساختمانی شده پرداخت و اظهار امیدواری کرد که سال آینده پای بنای یادبود جدید مراسم باشکوه و مجللی در شأن شهدا و با حضور همه اقشار مردم برگزار شود. سپس سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی پژوهشگر و محقق گیلانی سخنرانی جامعی در خصوص آزادی، مشروطیت، جنبانازی چهار تن مبارز راه آزادی و مزار شهیدان ایراد کرد و در پایان از همت و مساعی مهندس مهدی متقالجی در احداث بنای یادبود قدردانی بعمل آمد و لوح تقدیری به رسم هدیه به نماینده ایشان تحویل شد.

خبرهای برون مرزی

با همکاری احمد سوار رخش

توسعه صنعتی، مهمترین عامل آلودگی دریای خزر

«عبدالحمید امیرابراهیمی»، مشاور مشارکتهای مردمی برنامه زیست محیطی دریای خزر «سپ» اظهار داشت: عواملی نظیر افزایش بی حساب و کتاب صید آبیان، وجود فلزات سنگین در دریای خزر، تخریب شدید منابع طبیعی و کشتار وحوش که همه مربوط به توسعه صنعتی در کشورهای حاشیه دریای خزر می‌باشند، موجب آلودگی شدید محیط زیست دریا و مناطق ساحلی آن شده است.

«سپ»، متشکل از پنج کشور حاشیه دریای خزر، ایران، روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان می‌باشند که با حمایت برنامه عمران سازمان ملل و مجمع بین‌المللی نظیر برنامه زیست محیطی سازمان ملل و اتحادیه اروپا، با هدف آلوده‌زدایی دریای خزر، در سال ۱۹۹۸ در شهر زامسر رسیت یافت و از آن پس دفاتر خود را در این کشورها فعال ساخت. اخیراً نیز ۱۰ مرکز تخصصی و یک واحد هماهنگ‌کننده به منظور دستیابی به راهکارهای مطالعه روی منابع آلوده‌کننده دریای خزر، در کشورهای مزبور ایجاد شده است.

صید ماهی خاویار، کنترل یا توقف

کشورهای روسیه، آذربایجان و قزاقستان که در کنفرانس کنوانسیون تجارت بین‌المللی گونه‌های در معرض خطر موسوم به «سیپیس» در شهر پاریس شرکت داشتند، موافقت خود را با توقف صید ماهی خاویار تا پایان سال جاری میلادی اعلام داشتند. ترکمنستان که در این کنفرانس حضور نداشت، هنوز موافقت خود را اعلام نکرده است. این چهار کشور ساحلی دریای خزر که تأمین کننده ۹۰ درصد خاویار جهان هستند، متهم شده‌اند که نتوانسته‌اند مانع از آلودگی دریا و صید قاچاق شوند. تصمیم کشورهای مزبور، باعث می‌شود تا موقتاً طرح ممنوعیت صدور خاویار به مرحله عمل درنیاید.

سفر استاندار «آستاراخان» به گیلان

به دعوت مهندس صوفی، آقای آنا تولی گوزوین، استاندار استان آستاراخان جمهوری فدراتیو روسیه در رأس یک هیأت بلند پایه اقتصادی برای یک دیدار سه روزه وارد گیلان شد. وی در این سفر ضمن ملاقات با مقامات گیلانی و امضای یادداشت تفاهم، از امکانات

اقتصادی گیلان، در جهت بسط و گسترش روابط اقتصادی فی‌مابین بازدید کرد. استاندار آستاراخان یکی دیگر از اهداف سفر خود را، چگونگی گسترش روابط فرهنگی بین گیلان و آستاراخان دانست.

وی همچنین از واحدهای کشاورزی و مناطق گردشگری گیلان نیز دیدار نمود. لازم به ذکر است که رقم مبادلات تجاری بین دو منطقه، در سال گذشته به حدود دو میلیون تن رسید که بالاترین رقم مبادله کالا در طول پنج سال گذشته بود.

برگزاری کارگاه آموزش شیلات

کارگاه آموزش شناسایی پراکنش ژله ماهی دریای خزر به منظور مقابله با این نوع از آبیان در مرکز آموزش صیادی شیلات گیلان برگزار شد. در این کارگاه آموزشی علاوه بر شرکت متخصصانی از استانهای شمالی کشور، جمعی از کارشناسان شیلاتی ترکیه نیز حضور داشته و به شرح نتایج تحقیقات خود در خصوص این نوع آبی پرداختند.

لازم به یادآوری است که این آبی شانه دار از لارو تخم ماهی کیلکا و همچنین از ژئوپلانکتونها که ماده غذایی ماهیان کیلکا هستند تغذیه می‌نماید و انتقال آن از دریای سیاه به دریای خزر از طریق آب موازنه کشتیا باعث شده تا نسل ماهی کیلکا در خطر انقراض قرار گرفته و صید ماهی مزبور در سه ماه نخست امسال نسبت به مدت مشابه در سال قبل، ۶۰ درصد کاهش داشته باشد.

بحران بر سر منابع نفتی در دریای خزر

به دنبال اجازه یک شرکت دولتی نفت جمهوری آذربایجان به برخی از شرکت‌های خارجی جهت اکتشاف منابع نفتی و ورود کشتی‌های شرکت‌های مزبور در منطقه نفتی «البرز»، یک ناو ایرانی به همراهی دو فروند هواپیمای نظامی، از ادامه تحقیقات آن‌ها جلوگیری و دستور داد که ۵ مایل به سوی شمال عقب‌نشینی کنند.

به دنبال وقوع این مسئله ابتدا معاون وزیر امور خارجه ایران، یادداشت شدیدالتحیی را به کاردار جمهوری آذربایجان تسلیم و سپس در اقدامی متقابل، نخست وزیران کشور نامه اعتراض آمیزی را به سفیر ایران در باکو داد. وقوع چنین رخدادهایی نیاز به تدوین یک رژیم حقوقی عادلانه در دریای خزر را بیش از پیش حیاتی می‌سازد.



پارودی های افراشته

پناهی سمنانی

به:

مهربانم «رسول مهربان»

این شیوه را که پیشینه‌ای دیرینه در ادب فارسی دارد و شاعران عهد مشروطه به ویژه میرزا علی اکبر صابر (۱۲۷۹-۱۳۲۹ هـ) و اشراف‌الدین گیلانی مندر روزنامه نسیم شمال (گویا ۱۲۸۷-۱۳۵۲ هـ) و برخی دیگر از شاعران آزادیخواه، به مثابه ابزاری مؤثر در ایجاد پیوند با مخاطبان خود در میان توده‌های وسیع مردم برگزیده بودند، افراشته نیز در ادبیات سیاسی - اجتماعی خود به کار گرفت و به ویژه در روزنامه معروف خود «چلنگر» آنرا اشاعه داد.

اما ویژگی قابل تأمل در پارودی‌ها - و اساساً تمام آثار افراشته - پای بندی او به باورهای فلسفی و مکتبی خویش و پاکیزگی مضمون است، که شاید بتوان از آن به «اخلاق و نزاکت ادبی» یاد کرد.

این خط مشی در پارودی‌های او نیز ادامه یافته است و بر خلاف بسیاری از نمونه‌های پیشینان که حامل مضمون‌های هزل‌آمیز و بی هدف و گاه پیش پا افتاده است، افراشته مضامین مشخص و هدفمند و مردم دوستانه را در قالب پارودی عرضه کرده است؛ هم چنانکه در دیگر شعرهایش.

جالب این که در این قرینه سازی‌ها؛ اغراق؛ که از لوازم و ابزارهای طنز شمرده شده، به کار نرفته، بلکه عنصر طنز، از قوت استدلالی که در بافت مضمونی شعر به کار رفته، رخ می‌نماید.

پارودی‌های افراشته بر دو گونه‌اند: ادبی و احمداگونه.

در نوع نخست، هتجارهای ادبی تا حد ممکن و توانایی یک شاعر متوسط کلاسیک رعایت شده‌اند. در این پارودی‌ها، ارزش و ظرفیت ادبی و هنری افراشته هم نمایان شده است. از این نوع

آورده است. بطور مثال، غزل معروف حافظ را با مطلع:

آنان که خاک را به نظر کیما کنند / آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند؟

به این پارودی شیرین و زیبا تبدیل کرده است:

کیا بزان سحر که سر کله را کنند / آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند؟
چون از درون خربوزه آگه تشنگی / هر کس حکایتی به تصور چرا کنند؟

با این شعر صوفی معروف «شاه نعمت‌الله ولی کرماتی» (متوفی در ۸۳۴ هـ) را که

گوهر بحر بیکران ما نایم / گاه موجیم و گاه دریاییم
ما بدین آمدیم در دنیا / که خدا را به خلقی بنماییم

گرفته و با حفظ وزن و قالب، معنی را به کلی دگرگون ساخته و یک پارودی برجسته ساخته است:

رشته لاک معرفت ما نایم / که خمیریم و گاه بیغیرانیم
ما از آن آمدیم در مطبخ / که به ما هیچچه، طایه بنماییم (۱)

(دیوان بسحق اطعمه، معرفت شیراز، ص ۶۴)

محمد علی افراشته این قالب ادبی را در طنزهای سیاسی - اجتماعی خود به کار بسته است. چنان که می‌دانیم او در وجه عمومی آثار خود شاعری ساده‌سرا و باصطلاح «احمداء» گوست و

اصطلاح «پارودی (Parody)» که در قلمرو طنز از آن به عنوان نوعی از «قلب اشیاء و القاط» برای دگرگون ساختن مفاهیم و واژه‌ها و مضمون‌ها، اراده شده، کاربردها و گونه‌های متعدد دارد.

آنچه در این نوشته مورد نظر است تا با طنزهای منظوم محمد علی افراشته (۱۲۸۷-۱۳۳۸ ش) انطباق داده شود، شیوه‌ایست که بر اساس آن: شاعری، اشعار معروف از دیگر شاعران را به قصد طنز، قالب و نمونه قرار می‌دهد و معانی مورد نظر خود را که شاید به کلی با معانی اثر مورد تقلید فرق دارد، در آن می‌ریزد.

در میان تنی چند از شاعران پارسی‌گوی ایران که پارودی استادانه ساخته‌اند، می‌توان از عبید زاکانی (وفات حدود ۷۷۲ هـ) یاد کرد که در وزن شعرهای حماسی و رزمی شاهنامه و نیز بسیاری از ابیات رودکی، ابوشکور بلخی، خیام، انوری و دیگران، مضمون‌های هزل و هجوهای تند را جاشنی کرده و پارودی‌های جذاب ساخته است:

پس از روزه می‌خور چو دیدی حلال / که خوش گشت آن مرد فرخنده فال
یکی شرب آب از پس بد سگال / برد خورشتر از عمر هفتاد سال
(دیوان عبید، تضمینات و قطعات، ص ۷۲)

پس از او، فخرالدین احمد ابوالسحق حلّاج شیرازی معروف به بسحق اطعمه (درگذشته در ۸۵۳ هـ) است که غزل‌های عاشقانه سعدی و اشعار عارفانه حافظ و عماد فقیه و بسیاری از شاعران پیشین را تضمین کرده و مضامین و اسامی غذاها و خوراکی‌ها را با مهارت ویژه‌ای در شعر

کار او می توان به نظیرهای که بر شعر مشهور سعدی در بوستان ساخته، اشاره کرد :

مخویر حول ابلیس تا جان دهد
هر آنکس که دندان دهد، نان دهد

افراشته جنبه ایستایی و تقدیرگرایی پیام سعدی را با تعریضی ظریف نشانه رفته است :

حکیمی است اندر خیابان ری
به پیر نودساله دندان دهد
برو دامنش را بگیر و بگوی
هر آنکس که دندان دهد، نان دهد

یا قرینه دیگری که بر این بیت معروف سعدی پرداخته :

نابرده رنج، گنج میسر نمی شود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

و افراشته که پیرامون خود «گنج بران- رنج نابرده»، فراوان می بیند و تعمیم پند سعدی را در این محیط، ساده پنداری و واقعیت گریزی ارزیابی می کند، می گوید:

در این محیط هر که کند این سخن قبول
باید گرفت بینی او را بهار کرد

«به شرط کار کردن» پارودی دیگریست که افراشته بر یکی دیگر از شعرهای بسیار مشهور سعدی ساخته است :

تن آدمی شریف است و به جان آدمیت
نه همین لباس زینت است نشان آدمیت

افراشته با همان وزن و تصرف در قافیه و ردیف، انگل ها و مفتخوران جامعه را که به حساب دیگران زندگی می کنند، با منطق و بیانی استوار - و طنز مایه - هدف گرفته:

تن آدمی شریف است بشرط کار کردن
نه به این لباس رسمی و براق دور کردن
تو به قدر کرد کاهر نشدنی مفید عمری
شده ای جنباب اشرف، به هوای مفت خوردن
به حقیقت آن طبق کش ز تو بیش دارد ارزش
تو و او کدما تان را شود آدمی شمردن
نه کمانچه می توانی بزنی نه شخم، پس چه
به کدام دلخوشی بایدت احترام کردن؟

(مجموعه آثار محمد علی افراشته، گردآورنده نصرت الله نوح، توکا، ص ۸۱) از دیگر نظریه های جالب افراشته پارودی برای غزل معروف حافظ است با مطلع :

مژروح سبز فلک دیدم و داس مه تو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

که افراشته طی آن مناسبات ظالمانه مالک و زارع را به نقد گرفته است. این شعر هم از جنبه طنز و تعریض نیرومندی که در بسافت و قرینه پردازی آن به کار رفته و هم از نظر پردازش ادبی، شعری استوار و زیباست. ضرورتی ندارد که غزل حافظ را پیش روی یا از حفظ داشته باشیم تا با لطف و مزه شعر افراشته مقایسه کنیم زیرا مقارنه های افراشته، خود یادآور شعر حافظ است:

مژروح سبز فلک دیدم و داس مه تو
یاد آرناب ده اتادم و هنگام درو
که به نیما برد از راه قوانین غلط

خرمنم را به جوی، حاصل رنجم به دو جوی
پشتم از رنج دو تا، مشمت وی از گنج دو تا
دل من خوش که نسب برده ام از کیخسرو
گر روم پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
از فرغم رنج خورشید نقد، صد پرتو
در عوض عائله ام می شود از ده اخراج
هستی و نیستی ام را کشند آرناب گرو
گفتم ای بخت به فتوای تو این بی نظمی است
که هزاران نفر از پیر یکی در تک و دو؟
گفت رسم غلط جامعه فریوت است
تو به این عادت بی قاعده پایند مشو...

(مجموعه آثار، ص ۷۶-۷۷)

در گونه دیگر از پارودی های افراشته، ساده سرایی و «احمدا گویی» که ویژگی عمده شعر طنز اوست، همچنان حفظ شده است. مثل شعر «توده ای ماد زداد» که با مطلع معروف :

آنکه دائم هوس سوختن ما می کرد
کاش می آمد و از دور تماشا می کرد

آغاز می گردد و سرخوشانه ادامه می یابد: این چه سزیست چرا این همه محبوب شده ام چند روزیست که یک دفعه، یه هو خوب شده ام (مجموعه آثار، ص ۱۱۱)

یا شعر «خوک» که با مصرع معروف «این حکایت شو که در بغداد» شروع شده و در واقع یادآور مناظره «رایت و پرده» سعدی در گلستان است و در شعر افراشته به شرح اختلاف حاصل از تصادم دو اتومبیل؛ «تاکسی» و «شخصی» پرداخته و بر بستر آن، نابرابری حقوق مدتی و اجتماعی میان شهروندان به نقد گرفته شده:

این حکایت شتو که در بغداد
شخصی و تاکسی را خلاف اتاد

روز عید و سلام رسمی بود
یارو دم گنده بود و اسمی بود
زده بود یک دو استکان کنیاک
بشتر گنده بود در کادبلاک
کادبلاکی قشنگ و نمره سفید
نیو از سمت دست چپ پیچید
زد به یک تاکسی شماره سیاه
کرد آنرا مثال بنده کلاه

که شعر به گفتگو و مشاجره لفظی «شوفر تاکسی، ارمی، هاراتون» و عالی جنباب کادبلاک نشین می پردازد و به دخالت «آجان» و مقصر شمردن «هاراتون» بی گناه و خسارت گرفتن از او می انجامد.

(ز.ک: مجموعه آثار، ص ۲۱۵-۲۱۷) شعر «شوفر مست» پایان بخش این نوشته است که در آن شعر معروف ناصر خسرو را با مطلع:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
واقدر طلب طعمه پروبال بیاراست

قرینه سازی کرده است. افراشته در این پارودی اکثر ابیات ناصر خسرو را قالب ریزی مضمونی کرده و یک مقوله اجتماعی ضروری را مطرح ساخته است:

روزی شو فوری عریبه ای کرد و عرف خواست
چون سیر بنوشید پس آنگاه بیا خواست
بشست به پشت دل و با خویش همی گفت
هر رهگذار امروز به زیر اتول ماست...
تا گاه یکی کامیون از بیچ خیابان
پیدا شد و بوئی زد و خوردند به هم راست...
بشکست ز شرفر سر و ماشین شده فانوس
خلتنی به تماشا زده صف معرکه بر پا است
ایش عجب آمد که مگر کوه فرو ریخت
یا زلزله حادث شد یا غرض دریاست
چون نیک نظر کرد یکی مست چو خود دید
گفت ز که نالیم که از ماست که بر ماست

(مجموعه آثار، ص ۱۴۷-۱۴۸)

پانویس

۱- به این مقوله از معرفی پارودی بنده می کنیم و علاقمندان را به فرهنگهای ادبی به ویژه کتاب استاد دکتر علی اصغر جلی؛ مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، پیک، ص ۷۰-۷۵ توصیه می کنیم.

زبان غالب در گیلان

تحقیق تجربی

پیشینه پژوهش

محمد رضا فلاحتی

امکان پذیر است که سخنگویان آن دو یا چند زبان باشند. نکات فوق و دو زبانه بودن اکثر گیلانی ها و همچنین نفوذ زبان فارسی در گیلکی محقق را بر آن داشت تا سعی نماید در چهار حوزه، زبان غالب (فارسی / گیلکی) را در میان سخنگویان شهر رشت تعیین نماید.

داده‌های تحقیق:

محقق به منظور بررسی میزان کاربرد گیلکی در حوزه‌های مختلف چهار آزمایش را در موقعیت‌های مختلف به انجام رساند. این تحقیق بر روی ۶۰۰ نفر از ساکنان رشت انجام شد. داده‌های مورد استفاده در این تحقیق همگی طبیعی بودند. بدین ترتیب که محقق اطلاعات مورد نیاز را از طریق مشاهده مستقیم (مثلاً مشاهده مکالمات بین راننده و مسافر، منشی دکتر و بیمار و...) جمع آوری نمود و نه از طریق مصاحبه یا پرسشنامه. در ادامه بحث چهار آزمایش به عمل آمده را

تا زبان غالب را در فرد تعیین نمایند. کریستال (۱۹۹۱) حوزه را مجموعه‌ای از موقعیت‌های اجتماعی می‌داند که توسط یک سری قوانین رفتاری مشترک محدود شده باشند. طبق نوشته فیشر (۱۹۷۱)، اشمیت زهر (Schmidt - Rohr) اولین فردی است که در سال ۱۹۳۲ بر تعیین زبان غالب در حوزه‌های مختلف تأکید نمود. از نظر هلمز (۱۹۹۳) هدف اصلی تجزیه و تحلیل حوزه‌ای آن است که تعیین کند چنانچه فرد بخواهد در یک موقعیت خاص با فردی در خصوص موضوعی خاص صحبت نماید، از چه زبانی استفاده می‌کند. مثلاً وقتی معلمی درباره درس تاریخ با دانش آموزی در مدرسه صحبت می‌کند، حوزه «مدرسه» مطرح است. یا وقتی فردی در خانه با عضو دیگری از خانواده در مورد موضوعی عام صحبت می‌کند، حوزه خانه مطرح است. به همین ترتیب حوزه مذهب کلیسا است و... انجام این نوع تجزیه و تحلیل در جوامعی

چکیده: در این مقاله ابتدا مفهوم «حوزه» و «تجزیه حوزه‌ای» را توضیح خواهیم داد. سپس با استفاده از چهار آزمایش کوچک، زبان مورد استفاده رشتی‌ها را در چند حوزه نشان می‌دهیم. ضمناً سعی خواهیم نمود در خصوص عوامل مؤثر در انتخاب یک زبان یا یک گونه زبانی خاص نیز، توضیحاتی ارائه نماییم.

مقدمه:

در بسیاری از موارد تعیین اینکه یک فرد گیلانی در زندگی روزمره از چه زبانی استفاده می‌کند آنقدرها هم آسان نیست. این بدان سبب است که یک فرد ممکن است در موقعیت‌های مختلف از زبانها یا گونه‌های زبانی متفاوتی استفاده نماید. در جامعه‌شناسی زبان و مبحث تجزیه و تحلیل حوزه‌ای، حوزه‌های مختلف را تفکیک و نوع زبان بکار رفته در هر مورد را تعیین می‌کنند. چنین تحقیقاتی به محققان یاری می‌دهند

به صورت جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲-۲ نشان داده شده است:

جدول ۲-۱: طرح پرسش به فارسی

گروه	تعداد	جمله آغازین فارسی	جمله آغازین گیلکی
پسر	۳۰	۳۰	۰
دختر	۳۰	۳۰	۰
مرد	۳۰	۲۸	۲
زن	۳۰	۲۹	۱

آزمایش ۱: داده‌های آزمایش اول از اتاق انتظار مطب پزشکان جمع آوری گردید. محقق برای جمع آوری داده‌ها، مانند یکی از مراجعان بر روی صندلی نشست و سخن‌گشایی را بین مراجعان و منشی زیر نظر گرفت. سؤالاتی که محقق قصد پاسخگویی به آنها را داشت عبارت بود از: (۱) آیا مراجعه‌کننده برای آغاز گفتگو از گیلکی استفاده می‌کند یا فارسی؟ (۲) منشی به چه زبانی پاسخ می‌دهد؟ و سرانجام (۳) جنسیت و گروه سنی مراجعه‌کننده چیست؟ یافته‌های تحقیق در جدول ۱ نشان داده شده است.

جدول ۱: گفتگو با منشی (مؤنث) پزشک در مطب

گروه	تعداد	جمله آغازین فارسی	جمله آغازین گیلکی
پسر	۳۰	۲۸	۲
دختر	۳۰	۳۰	۰
مرد	۳۰	۴	۲۶
زن	۳۰	۷	۲۳

نکته: در هر چهار آزمایش به عمل آمده، به دلیل استفاده از داده‌های طبیعی محقق نتوانست سن افراد را به طور دقیق تعیین نماید. با این وجود سعی نمود گروه‌های پسران و دختران زیر بیست سال و مردان و زنان بالای چهل سال باشند.

همانگونه که در جدول بالا مشاهده می‌گردد از مجموع ۱۲۰ مراجعه‌کننده، ۶۹ نفر گفتار خود را با جمله فارسی آغاز نمودند و این در حالی بود که آنان از زبان مورد استفاده منشی اطلاعی نداشتند. در این میان، اولین جمله تولید شده تمامی آزمودنی‌های دختر فارسی بود. ۲۸ نفر از مجموع ۳۰ پسر مورد بررسی گفتار خود را با جمله فارسی آغاز کردند. سهم زنان و مردان در تولید جملات فارسی به ترتیب ۷ و ۴ مورد بود.

آزمایش ۲: محقق در این آزمایش برای جمع آوری داده‌های تحقیق در سطح خیابان‌های شهر چنین وانمود کرد که در پی آدرسی است. در این مورد، سؤال‌های مورد نظر محقق عبارت بود از: (۱) در صورت استفاده محقق از فارسی، گروه‌های مورد بررسی کدام یک از دو زبان فارسی یا گیلکی را مورد استفاده قرار خواهند داد؟ و (۲) در صورت استفاده از گیلکی وضع به چه ترتیب خواهد بود؟ داده‌های بدست آمده از چهار گروه مورد بررسی در جدول ۱-۲ و

ظاهر خریداران، سن و جنسیت آنها در زبان مورد استفاده فروشنده‌گان تغییری ایجاد می‌نماید یا خیر؟ داده‌های تحقیق در جدول ۳ خلاصه شده است.

جدول ۳: زبان فروشنده گیلکی است

گروه	تعداد	جمله آغازین فارسی	جمله آغازین گیلکی
پسر	۳۰	۹	۲۱
دختر	۳۰	۲۶	۴
مرد	۳۰	۱	۲۹
زن	۳۰	۲	۲۸

در این آزمایش تمامی فروشنده‌گان گیلکی صحبت می‌کردند. از مجموع ۱۲۰ آزمودنی، در ۳۸ نفر نخستین جمله تولید شده فارسی بود، که در این میان سهم دختران و پسران به ترتیب ۲۶ و ۹ و سهم مردان و زنان ۱ و ۲ مورد بود. در این آزمایش نیز مانند دو مورد قبل دختران نشان دادند که نسبت به گروه‌های دیگر به فارسی گرایش بیشتری دارند.

آزمایش ۴: در این آزمایش، محقق به منظور جمع آوری داده‌های لازم، شخصاً مکالمات رانندگان تاکسی و مسافران را زیر نظر گرفت در این تحقیق تمامی رانندگان گیلکی صحبت می‌کردند. وی مکالمات بین مسافر و راننده را به سه مرحله به شرح زیر تقسیم نمود: مرحله سوار شدن، پرداخت کرایه و پیاده شدن. محقق از میان این سه مورد، مرحله پرداخت کرایه و پیاده شدن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. سؤال مطرح در این قسمت عبارت بود از: (۱) چهار گروه مورد بررسی در هنگام پرداخت کرایه و پیاده شدن از چه زبانی استفاده می‌کنند؟ داده‌های تحقیق در جدول ۴ خلاصه شده است.

جدول ۴-۱: مرحله پرداخت کرایه

گروه	تعداد	جمله آغازین فارسی	جمله آغازین گیلکی
پسر	۳۰	۱۲	۱۸
دختر	۳۰	۳۰	۰
مرد	۳۰	۰	۳۰
زن	۳۰	۳	۲۷

جدول ۴-۱ نشان می‌دهد که در این موقعیت نیز دختران بیش از گروه‌های دیگر فارسی صحبت می‌کنند. در این بافت مردان و زنان به ترتیب با ۳۰ و ۲۷ مورد بیشترین میزان کاربرد گیلکی را نشان دادند.

همانگونه که در جدول بالا مشاهده می‌گردد وقتی محقق سؤال خود را به فارسی مطرح نمود ۱۱۷ نفر از مجموع ۱۲۰ نفر مورد بررسی هنگام ارائه پاسخ از فارسی استفاده کردند. تنها در گروه مردان و زنان بود که به ترتیب دو و یک نفر با وجود شنیدن جمله‌ای فارسی، پاسخ خود را به گیلکی ارائه دادند.

جدول ۲-۲ طرح پرسش به گیلکی

گروه	تعداد	جمله آغازین فارسی	جمله آغازین گیلکی
پسر	۳۰	۱۶	۱۴
دختر	۳۰	۲۷	۳
مرد	۳۰	۱	۲۹
زن	۳۰	۳	۲۷

جدول بالا نشان می‌دهد که در صورت استفاده محقق از گیلکی بین گروه‌های مورد بررسی از نظر میزان تولید جملات فارسی و گیلکی تفاوت قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌گردد. در این مورد از مجموع ۱۲۰ آزمودنی، تنها ۴۷ نفر در پاسخ به سؤال محقق از فارسی استفاده کردند.

از میان چهار گروه مورد بررسی دختران با ۲۷ مورد تولید جمله فارسی، رتبه اول را کسب نمودند. بعد از این گروه، پسران با ۱۶ مورد و زنان و مردان به ترتیب با ۳ و ۱ مورد در مکان‌های بعدی قرار گرفتند.

آزمایش ۳: محقق داده‌های این آزمایش را از بازارچه ماهی فروشان شهر رشت جمع آوری نمود. بازارچه ماهی فروشان از آن جهت انتخاب شد که به محقق امکان می‌داد تا زودتر و راحت‌تر به اطلاعات مورد نظر برسد. ضمناً به دلیل ازدحام زیاد جمعیت توجه محقق به مکالمات فروشنده‌گان و خریداران جلب توجه نمی‌کرد. سؤال‌های مورد نظر محقق در این قسمت عبارت بود از: (۱) ماهی فروشان به چه زبانی سخن می‌گویند؟ (۲) آیا

گروه	تعداد	جمله آغازین فارسی	جمله آغازین گیلکی
پسر	۳۰	۱۲	۱۸
دختر	۳۰	۳۰	۰
مرد	۳۰	۰	۳۰
زن	۳۰	۳	۲۷

همانگونه که مشاهده می‌گردد فراوانی جملات فارسی و گیلکی هنگام پیاده شدن، درست مانند مرحله پرداخت کرایه است. در این مورد نیز دختران بیشترین میزان تولید جملات فارسی را نشان دادند.

نتیجه گیری:

دقت و تأمل در آنچه که تاکنون در قالب چهار آزمایش بیان نمودیم، نکاتی را در خصوص گیلکی و زبان مورد استفاده گیلانی‌ها آشکار می‌سازد. در بخش پایانی مقاله، برخی از این نکات را مرور خواهیم کرد:

(۱) در آزمایشی که در مطب پزشکان انجام شد، دیدیم که از مجموع ۱۲۰ بیمار، ۶۹ نفر فارسی صحبت می‌کردند. شاید علت استفاده زیاد از فارسی سبب ویژه در دو گروه سنی پسران و دختران، رسمی بودن محیط انجام گفتار باشد، بدین معنی که آزمودنی‌ها مطب پزشکان را محیطی رسمی به حساب می‌آورند و از این رو تصور می‌کنند فارسی زبانی مناسب برای این نوع محیط است.

(۲) در آزمایش ۲ نیز که در آن محقق در پی آدرسی بود، دیدیم چنانچه محقق فارسی صحبت کند بیشتر آزمودنی‌ها نیز فارسی صحبت می‌کنند (۱۱۷ نفر از مجموع ۱۲۰ آزمودنی فارسی

صحبت کردند)، اما چنانچه از گیلکی استفاده کند، گروه‌های مختلف در خصوص انتخاب زبان (گیلکی/فارسی) از خود واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند. در این مورد از مجموع ۶۰ دختر و پسر، ۴۳ نفر با وجود شنیدن جمله گیلکی، فارسی صحبت کردند. اما در گروه مردان و زنان تعداد افرادی که فارسی صحبت کردند از ۴ نفر فراتر نرفت. این نکته نشان دهنده آن است که دختران مانند آنچه در آزمایش ۱ مشاهده شد گرایش بیشتری به فارسی دارند. دلیل این امر آن است که زنان در مقایسه با مردان تمایل بیشتری دارند تا به زبان رسمی و معیار جامعه صحبت کنند (لیکاف، ۱۹۷۵). ضمناً دختران در گیلان برای فارسی اعتبار آشکار قائل‌اند. در آزمایش ۲ حتی وقتی که محقق گیلکی صحبت می‌کرد، ۲۷ نفر از مجموع ۳۰ دختر مورد بررسی فارسی صحبت کردند.

(۳) در آزمایش ۳ نیز که در بازارچه ماهی فروشان رشت انجام شد، دیدیم که مانند دو آزمایش قبلی، بیشتر دخترهای مورد بررسی فارسی صحبت می‌کنند. نکته جالب در این آزمایش این بود که فروشنده (که در حالت عادی گیلکی صحبت می‌کرد) در برخی از موارد زبان خود را به فارسی تغییر می‌داد. یکی از این موارد مربوط می‌شد به سن و جنسیت خریداران. وقتی آنها با دختری جوان روبرو می‌شدند در بسیاری از موارد برای بیان قیمت و یا کیفیت ماهی، از فارسی استفاده می‌کردند حتی پیش از آنکه خریدار حرفی زده باشد. در مورد زوج‌های جوان نیز وضعیت به همین صورت بود. به نظر می‌رسد پیش فرض کسبه این بازار این باشد که در گویش دخترها، زبان فارسی غالب است و باید با آنها فارسی صحبت کرد.

(۴) در آزمایش ۴ نیز دیدیم که تمامی دختران مورد بررسی و ۱۲ پسر هنگام پرداخت کرایه فارسی صحبت کردند. این در حالی بود که تعداد جملات فارسی مردان و زنان به ترتیب ۰ و ۳ مورد بود. هنگام پیاده شدن از ماشین نیز اعداد و ارقام کاملاً مشابهی بدست آمد. این یافته‌ها مؤید این نکته‌اند که تمامی کسانی که هنگام پرداخت کرایه فارسی صحبت می‌کردند هنگام پیاده شدن نیز همین زبان را مورد استفاده قرار می‌دادند. نکته دیگر آنکه در این آزمایش نیز مانند موارد پیشین، دختران بیش از سایر گروه‌ها از فارسی استفاده کردند.

(۵) یافته‌های تحقیق در مجموع نشان دهنده این واقعیت است که امروزه در گیلان، نسل جوان و به ویژه دخترها تمایل زیادی برای کاربرد فارسی از خود نشان می‌دهند. علت این امر را بیشتر باید در عوامل غیر زبانی از جمله عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و از همه مهمتر فرهنگی جستجو کرد. در واقع همین عوامل غیرزبانی است که فرد را وامی‌دارد به جای گیلکی از فارسی استفاده نماید.

References:

- Crystal, David (1991). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Cambridge: Blackwell Publishers.
- Fishman, J. A. (1971). *Sociolinguistics: A Brief Introduction*. Rowley, Mass: Newbury House.
- Holmes, J. (1993). *An introduction to sociolinguistics*. London: Longman.
- Lakoff, R. (1975). *Language and woman's place*. New York: Harper and Row.

مهمان این ماه گیله‌وا

دفتر گیله‌وا همه ماهه مورد بازدید عده‌ای از پژوهشگران، شاعران، نویسندگان و هنرمندان برجسته کشور و حتی گاه محققان خارجی قرار می‌گیرد و این جدا از دیدارهای دوستانه و مستمر شاعران، نویسندگان و هنرمندان بومی یا گیلانی مقیم تهران و شهرستان‌ها می‌باشد که دفتر گیله‌وا را به عنوان محفلی دوستانه دریافتند و همیشه در آن جمع شده به بحث و گفت‌وگو می‌نشینند و به بازخوانی آثار خود می‌پردازند.

بی‌مناسبت ندیدیم در این مورد ستونی تازه در گیله‌وا بکشاییم و به حضور مهمانان برجسته‌ای که دفتر مجله را با قدم خود مزین و روشن می‌کنند مختصر

اشاره‌ای داشته باشیم.

مهمان این ماه ما پروفیسور ماکوتو هاچی اوشی استاد تحقیقات ایران‌شناسی از دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (ژاپن) بود. پروفیسور هاچی اوشی سال‌های متعددی است در بخش مطالعات منطقه‌ای و بین‌المللی این دانشگاه تدریس می‌کند و بخش عمده‌ای از تحقیقات ایران‌شناسی خود را به گیلان‌شناسی اختصاص داده از مجموع کتب و مقالات منتشره در خصوص گیلان، کتابشناسی سودمند و مفصلی فراهم آورده است. زمینه اصلی تحقیقات وی جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی است. وی به زبان فارسی مسلط است و با زبان گیلکی مختصر آشنایی دارد و هر کتابی را که در زمینه گیلان چاپ می‌شود، با ولع خاصی تهیه و مطالب آن را دنبال

می‌کند. به اقرار او بخش بسیار زیادی از اطلاعات گیلان‌شناختی وی از مجله گیله‌وا کسب می‌شود. پروفیسور ماه گذشته ساعتی را مهمان گیله‌وا بود و با تهیه تازه‌ترین کتابهای منتشره در خصوص گیلان از نشر گیلکان، دفتر مجله را به امید دیدار بعدی ترک کرد.

تصحیح

در مقاله «توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی، مسأله این است!» نوشته دکتر ناصر عظیمی دویبخش، در شماره گذشته گیله‌وا یک اشتباه عددی رخ داده است که لطفاً تصحیح فرمائید. صفحه ۱۰، ستون اول، سطر ۱۵، دوره ۱۳۴۵-۱۳۷۵ غلط و ۱۳۴۵-۱۳۵۷ صحیح است.



سویک استاد هارون شفیقی

استاد هارون شفیقی، شاعر، عارف و پیر فرزانه تالشی دو شنبه یازدهم تیر ۸۰ درگذشت و در وادی سید نیکی شهر تالش به خاک سپرده شد. در شماره گذشته، گیله‌وا جز درج خبر کوچکی از فوت این فاضل نام‌آور دیار ما، امکان بیشتری نیافت. استاد شفیقی را با «گیله‌وا» انس و مؤانستی افزون بر آشنایی و دوستی‌های ساده بود. از این رو بسیار عجیب بود وقتی در نامه‌ای که - از قضای روزگار تنها دو هفته پیش از فوت خود - برای گیله‌وا نوشته بود، خواسته بود دیگر نشریه برایشان ارسال نشود!

با توجه به کبر سن ایشان که از ۸۴ سال گذشته بود، در این نامه بیش از هر چیز بوی نوعی فسراق و دوری حس کردم. افسوس که دو هفته، با این دلمشغولی‌ها و ذهن مشغولی‌های زمانه، فرصت کافی نبود تا خدمتشان باریابم و دیداری تازه کنم، هر چند که دیندار آخرین باشد.

گیله‌وا! برای گرامی‌داشت یاد این فاضل از دست شده، مقاله پروفیسور سید حسن امین را که اخیراً به دفتر مجله واصل شده است عیناً در این شماره درج می‌کند. با این توضیح که دوست مشترک و فاضل دکتر سید حسن امین خود بر یکی از آثار چاپ شده استاد هارون شفیقی تحت عنوان «مولاناخالد نقشبندی» تقریظ و تعلیقه‌ای خواندنی نوشته است.

م. پ. ج.

پرفسور سید حسن امین

آتش شد. از آن پس زندگی استاد نیز قرین ناآرامی و ناکامی گشت تا آنکه چند ساله پایانی عمر خود را از تالش به در آمد و نزد پسر خود در تهران در ناحیه نارمک گذرانید و من سرانجام پس از مکاتبات طولانی ایام تالش، او را در خانه‌ی پسرش در تهران دیدم. استاد شفیقی عاقبت در روز دوشنبه یازدهم تیر ۱۳۸۰ بدورد زندگانی گفت و در وادی «سید نیکی» شهر تالش به خاک سپرده شد.

از شفیقی این آثار مکتوب به یادگار مانده است: عرفاء و علماء عنبران - نقشبندی و نقشبندیه - غنچه‌های دانش - گفتگو - یک نامه از غزالی - جهانگرد بزرگ (ترجمه) - تنبیه‌النفس - مولانا خالد نقشبندی و چند مقاله که در مجله‌ی یغما به چاپ رسیده است. نمونه‌ای از اشعار عربی او در جلد سوم سخنوران نامی معاصر و نمونه‌ای دیگر که آن را به زبان عربی در پشتیبانی از نهضت ضد استعماری صنعتی کردن نفت ایران و مدح آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی سروده است، در مقدمه مولانا خالد نقشبندی چاپ شده است.

منابع:

سخنوران نامی معاصر، سید محمد باقر برقی، ۱۹۶۵-۱۹۷۱؛ ماهنامه گیله‌وا، مضاحبه با هارون شفیقی، شماره ۴۶؛ فهرست موضوعی مجله یغما، مسدخ‌های ۸۱۰، ۳۱۳۶، ۳۱۳۷، ۴۳۰۲؛ مولانا خالد نقشبندی، هارون شفیقی عبرانی، ۱۳۷۵، تمام صفحات.

استاد هارون شفیقی عبرانی (۱۲۹۶ - ۱۳۸۰ ش)، ادیب، شاعر و مؤلف برجسته مقیم تالش در عنبران در اطراف اردبیل متولد شده پدرش نجم‌الدین فاضلی وارسته و مادرش حمیرا (فرزند شیخ علی تالشی) بانویی ادیب و شاعر بود. هم این مادر چون پسر بزرگترش را «موسی» نام نهاده بود، این پسر کوچک‌تر را به مناسبت «هارون» نام نهاد.

وی در کودکی و نوجوانی به گفته خودش حتی یک روز به مدرسه نرفت و تا چهارده سالگی نزد مادرش به تحصیل پرداخت. مدت کوتاهی نزد سید نظام‌الدین عبرانی (م ۱۳۵۹ ق) و دو سه سالی نزد سید محمد طاهر قرشی مینابادی (م ۱۳۳۸ ش) مقدماتی از علوم ادبی و عربی را فرا گرفت و با آن که به دلایل خانوادگی تحصیلاتش تقریباً ناتمام ماند، به سال ۱۳۲۴ شمسی از استاد اخیر خود اجازه‌ی علمی (تدریس علوم قدیمه) به سبک اهل سنت گرفت و به استناد آن در آموزش و پرورش استخدام شد. وی بعدها این اجازه را به تصدیق آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی رسانید و توانست به تدریس در دبیرستان‌ها بپردازد و آخرین سمت او ریاست «دبیرستان هلاکو رامید» بود که اینک «دبیرستان دکتر شریعتی» نام دارد. اما مدارک و تصدیق‌های استاد شفیقی در حریق عمده‌ی که پس از انقلاب در این دبیرستان رخ داد، به همراه سه هزار جلد کتاب نفیس و تمام پرونده‌ها و دیگر سوختنی‌های دبیرستان طعمه‌ی

یادنامه استاد شفیقی

یادنامه استاد شفیقی (ریزه درگذشت استاد هارون شفیقی) در ۱۶ صفحه قطع رحلی به بهای ۱۵۰ تومان و با آثاری از استاد شفیقی، دکتر احسان شفیقی، فرامرز مسرور، دکتر علی رفیعی، دکتر محمد مصدق کمالی، ابراهیم خادمی، جمشید شمسی‌پور، رحیم نیکمرام، چنگیز شکوری، شهرام آزموده، فرزاد نیکویی و محمد باقر نظری از طریق هفته‌نامه نقش قلم منتشر شد. همت شهرام آزموده در انتشار این ویژه‌نامه فراوان جای تقدیر است.

بخش تاریخ آموزش و پرورش آستارا

مبارزه پیگیر و قابل تحسین مردم آستارا برای بنیان آموزش و پرورش نوین

اشرف آقا حریری

در آن زمان بخش مرزی آستارا، به موجب تقسیمات کشوری، جزو شهرستان اردبیل بود. در اردبیل شخصی به نام ساعدالملک حکمران بود. او یکی از نزدیکان محمد علی میرزا و مردی مستبد بود. مجتهد معروف اردبیل هم به نام میرزا علی اکبر آقا، یک روحانی سنت گرا بود که با هر گونه تغییرات اجتماعی مخالفت می‌کرد. به طوری که تأسیس مدرسه به سبک جدید را مخالف شرع مقدس دانسته و عده‌ای از طلاب و افراد عادی را تجهیز و تحریک کرده فتوا داده بود که به تکلیف دینی خود عمل کرده، مدرسه جدیدالتأسیس را در آستارا تخریب کنند و روحانیون آستارایی را که با ایجاد مدرسه نوین در آستارا همکاری کرده بودند مرتد اعلام کرد.

با پشتیبانی حاکم مستبد اردبیل و با فتوای مجتهد سنت گرای آن شهر، عده‌ای از مخالفان اصلاحات آموزشی اردبیل با چوب و چماق و دشنه عازم آستارا می‌شوند. اهالی آستارا با آگاهی

عوامل عقب ماندگی ایرانیان، باعث شد که اهالی این شهرستان مرزی، زودتر از بسیاری از نقاط دیگر ایران در زمینه آموزش و پرورش، دست به دگرگونی‌های بنیادی بزنند. از جمله با تشکیل انجمن معارف و با تأمین هزینه‌های لازم مدرسه‌ای ملی به سبک جدید را در شهر آستارا تأسیس نمایند. روش تعلیم و تربیت نونهالان در ایران، تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، به سبک مکتب داری قدیم و بسیار مشکل و ناکارآمد بود. اهالی روشنفکر و آگاه آستارا، برای تغییر این روش قدیمی و بنیاد مدرسه‌ای به سبک جدید با کمک و همراهی روحانیون نواندیش این شهر، با تشکیل انجمن معارف در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی و تأمین بودجه و کادر آموزشی، زمینه تأسیس مدرسه‌ای جدید را در این شهر مرزی فراهم ساختند و اولین مدرسه به سبک جدید در این سال، به نام مدرسه مبارکه در یک محل استیجاری افتتاح و شروع به کار کرد.

پس از مواجهه ایرانیان با روس‌های تزاری در زمان فتحعلی شاه قاجار طی دو جنگ و شکست ایرانیان در این جنگ‌ها، علیرغم ابراز رشادت و شجاعت بسیار، که سرانجام منجر به امضای عهدنامه ننگین ترکمان چای شد و درک و فهم این که این شکست‌ها در نتیجه دسترسی روس‌ها به سلاح‌های مدرن مانند توپخانه سنگین و کشتی‌های توپدار بوده است، برای جبران این عقب‌ماندگی، جریانی در ایران شکل گرفت که ابتدا عباس میرزا نایب‌السلطنه و قائم مقام فراهانی و بعد میرزا تقی خان امیرکبیر در رأس آن جریان قرار داشتند و به نام بیداری ایرانیان، فراگیری علوم و فنون جدید اروپایی را در سرلوحه اقدامات خود قرار دادند. در شهرستان مرزی آستارا هم مسافرت مستمر بازرگانان و کارگران و مردم عادی این شهرستان به شهرهای قفقازیه و مشاهده عینی پیشرفت آن شهرها و آشنایی با بنیادهای تمدن غرب و نهادهای جدید آموزش و پرورش آن دیار و شناخت

سهم گیلان و نویسندگان گیلانی در جلد پنجم دانشنامه جهان اسلام

فرامرز خوشحال

می توان همه این مطالب را یکجا و به دور از هر گزینۀ حاشیه ای بدست آورد.

دوم مقالاتی که نویسندگان گیلانی به تحریر آن دست زده اند نظیر مقاله «محمود پسیخانی» معروف به محمود عجم که از بنیان گذاران آئین نقطوی و از شاگردان فضل الله حروفی بنیان گذار حروفیه بود به قلم دکتر رضا رضازاده لنگرودی که نکات بسیار دقیقی را در مورد محمود عجم بیان داشته است. همچنین شرح حال شاعر، نویسنده و محقق برجسته ولایتان «محمود پاینده» که روانش شاد باد.

دکتر خسرو خسروی با بیش از ۱۰ مقاله - دکتر عبدالکریم گلشنی که در تک نگارهای پادشا خاتون و پولاک مطالبی مختصر بفرد و کاملاً تخصصی ارائه نموده اند. مهندس محمد باقری (مدیر گروه تاریخ علم و مترجم و مدیر واحد روابط بین الملل دانشنامه) با ارائه چندین و چند نمونه کار خوب - علی پورصفر در زمینۀ طوایف و قبایل ایران...

مقالات مربوط به گیلان و غیرگیلان که از نویسندگان گیلانی در این مجلد به چاپ رسیده است فراوان است که شرح همه آنها از حوصله این مقال خارج است. حضور چندین نویسنده زن گیلانی در نگارش جلد پنجم دانشنامه جای شادمانی است. خانم‌ها معصومه بادنج، مریم بهاری، هلن خوش چین گل، منیژه ربیعی، پروانه محمدی و صفورا هوشیار مقالات متعددی را به رشته تحریر آورده اند.

اکنون مهم این است که نشان داده شود که گیلان شناسی فقط نمی تواند در چهارچوب یک کتاب یا یک مجله محدود شود بلکه بهتر آن که در دانشنامه ها و انسیکلوپدی های جهان نیز جای خود را پیدا کند و شرح حال رجال سخت کوش و نجیب گیلانی بتواند در دیگر دانشنامه های جهانی یا انسیکلوپدی های جهان راه پیدا نماید.

تهران - اردیبهشت ۸۰

گیلهوا در راستای سیاست های فرهنگی هنری و پژوهشی خود تاکنون یک اصل و یک خط مشخص را پیگیری کرده است و کمتر دیده شده که مضمون مجله گیلهوا تحت تأثیر برخوردهای برآمده از اطراف و اکناف قرار گرفته باشد. آنچه در این ۹ سال انتشار مجله گیلهوا به آن پرداخته شده صرفاً مسایل مربوط به گیلان و گیلان شناسی بوده است. هر گجا که کلمه ای از گیلان و گیلانی به میان آمده گیلهوا به معرفی آن پرداخته و در حد امکاناتش تقدیر کرده است.

جلد پنجم دانشنامه جهان اسلام اخیراً توسط بنیاد دایرةالمعارف اسلامی چاپ و منتشر گردید و بسنده سعی دارم مقالات مربوط به گیلان و نویسندگان گیلانی را که در این مجلد مقاله دارند، در حد وسع اطلاعاتی خود معرفی نمایم. از ۷۲۰ مقاله ارائه شده در این جلد از دانشنامه، حدود ۲۵ مقاله مربوط به گیلان و رجال آن و از دوستان محقق همکار، دوازده تن گیلانی هستند.

مقالات مربوط به گیلان و گیلان شناسی مندرج در دانشنامه جهان اسلام (جلد پنجم) همانند دیگر مقالات، اساساً یک نگارش علمی و مبتنی بر موازین دایرةالمعارف نویسی و به تعبیری دیگر خلاصه نویسی و به دور از حاشیه پردازی است. در این نوع نگارش خواننده و پژوهنده با کمترین صرف وقت می تواند بیشترین درک را از مطلب مورد نظر داشته باشد.

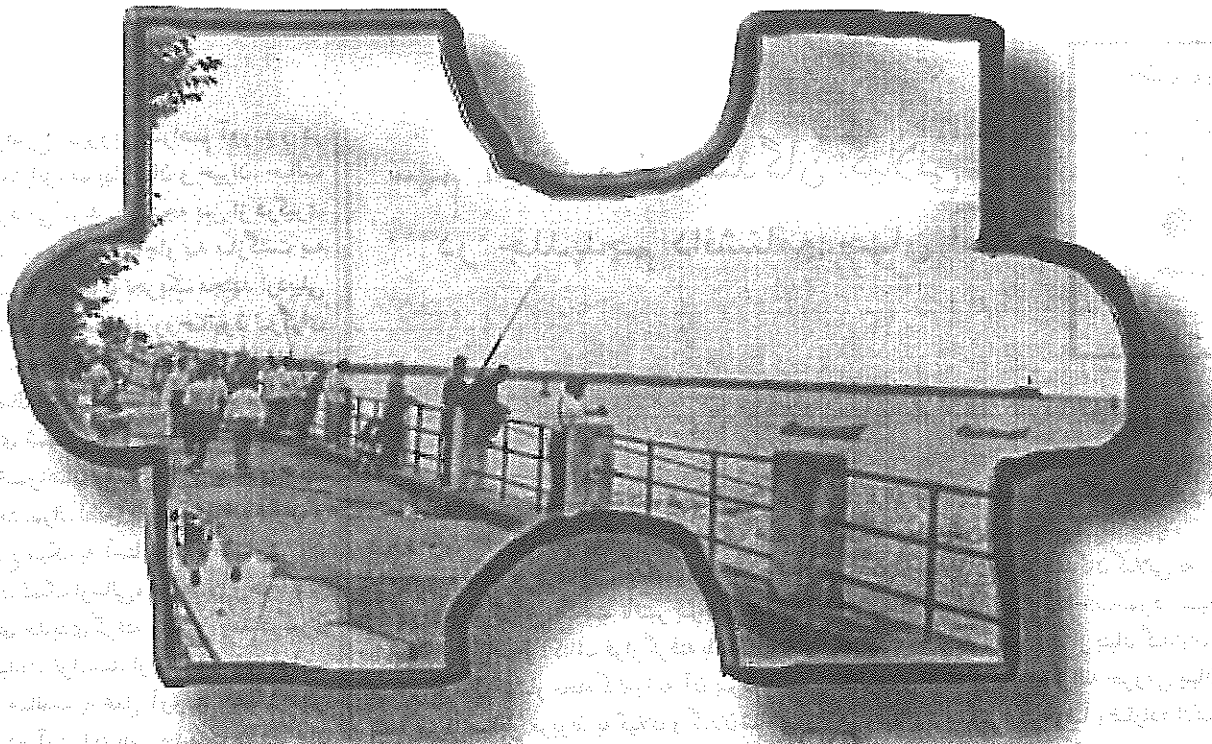
در جلد پنجم به دو سری مقالات مربوط به گیلان و گیلان شناسی بر می خوریم: نخست مقالاتی که به نگارش اساتید غیر گیلانی در آمده است، اساتیدی چون هوشنگ اعلم، سید محمد دبیرسیاقی، توفیق سبحانی، فرهاد دقتری، آذرتاش آذرنوش، عبدالحسین آذرنگ و غیره که در زمینه های تاریخ و ادبیات و جغرافیا و موسیقی مقاله دارند. نظیر مقاله استاد پورداد که به قلم سید محمد دبیر سیاقی ارائه شده و به درستی در حق این دانشمند برجسته ایرانی حق مطلب را ادا کرده است و در کمتر جایی

از این موضوع، نیرویی فراهم آورده و در گردنه های استراتژیک بهارستان و حیران، حالت دفاعی به خود می گیرند. در نتیجه پس از درگیری با قوای استبداد، مهاجمین ناچار به بازگشت به اردبیل می شوند اما چون تحریک مجتهد اردبیلی ادامه داشته، لذا متجددین و روحانیون نوگرایی آستارا طی نامه ای از مجاهدین رشت تقاضای کمک و ارسال اسلحه می نمایند. تا اینکه در سال ۱۲۸۶ هجری شمسی از سوی اصلاح طلبان و مشروطه خواهان رشت، آقای صادق خان خواجوی (منتصرالسلطنه) با چند عراده توپ و مقداری سلاح سبک به آستارا اعزام می شود.

با رسیدن کمک ارسالی، مجاهدین و متجددین آستارا نیروی جدیدی گرفته و ضمن چند درگیری با قوای استبداد، توانستند از پیشرفت این قوا به سوی گیلان معانقت به عمل آورند. بعد از این پیروزی، مردم آستارا به پاس خدمات صادق خان خواجوی که مردی فاضل و باسواد بود، نام مدرسه جدیدالتأسیس خود را تغییر داده و به نام او مدرسه صادقیه نام گذاری کردند. (سال ۱۲۸۷ هجری شمسی). چون در همین سال مدیر شایسته سابق مدرسه مبارکه آستارا به نام میرزا ابوالحسن خان بهجت در اثر انفجار بمب در آستارا درگذشته بود، انجمن معارف شهر آستارا به جای آن مرحوم، آقای صادق خان خواجوی را به سمت مدیر مدرسه انتخاب کردند.

در واقع برجسته ترین نماد تجدد خواهی عصر مشروطه، اصلاح روش آموزش و پرورش با ایجاد مدارس به سبک جدید بود. در حقیقت در این اصلاح روش، بخش اعظم روحانیت شیعه در سازگاری با ضرورت زمانه به همراهی با حرکت مردمی، به فرهنگ تجدد خواهی نزدیک شده و همراهی نمودند. شهرستان مرزی آستارا از جمله نخستین مناطق ایران است که مردم آن با اعتقاد و علاقه به فرهنگ تجدد خواهی به مبارزه ای پیگیر با عوامل بنیادگرا، دست یازیدند و روحانیون نوگرای آن دیار هم مانند ملا رحیم طایر (ضیاء) و شیخ عبدالحمید مجتهدی و میرزا جعفر قلی نعمت الهی مردم را در این راه همراهی کرده و با پشتیبانی از انجمن معارف و متجددین در تأسیس مدرسه ای به سبک جدید در این شهر، نقش مهمی ایفا کردند.

* به روایت آقای غلام خان محمدی از اعضای انجمن معارف آستارا، که شخصاً شاهد ماجرا بوده و در سال ۱۳۳۵ که هنوز در قید حیات بودند، ماجرا را برای نگارنده تعریف و روایت کرده است.



با جوانان بندر انزلی

تاریخچه‌ی این شهر بیافکنیم می‌بینیم شهرداری (بلدیه) به سال ۱۳۰۰ در این شهر تأسیس شد و از سال‌های دور مدرسه‌های نوین به شکل امروزی در این شهر آغاز به کار کردند. استفاده از نیروی برق برای روشنایی اولین بار در شیلات انزلی انجام شد و نیز ورود اولین هواپیماها به ایران (هواپیماهای پستی) که تحت پوشش یک خط بین‌المللی از اروپا تا دهلی در هندوستان بود از شهر انزلی آغاز شد. و شاید جالبترین مورد آن، ورود بازی فوتبال به ایران باشد که اولین بار توسط انگلیسی‌ها، مردم انزلی با این ورزش آشنا شدند و شاید قدمت دیرینه فوتبال در این شهر را بتوان دلیلی بر پرافتخار بودن تیم محبوب گیلان یعنی ملوان بندر انزلی دانست. از لحاظ ترکیب جمعیتی نیز، انزلی متشکل از اقوام مختلف گیلک‌ها، ترک‌ها و همچنین مهاجران دیگری از سایر نقاط استان و کشور می‌باشد. رشد روز افزون جمعیت و نیاز فراوان جوانان برای اشتغال یکی از بزرگترین دغدغه‌های جوانان این شهر است.

در گزارشی که پیش رو دارید نگاهی گذرا به وضعیت جوانان این شهر داریم و با گوشه‌ای از مشکلات، دغدغه‌ها و شیوه‌ی تفکر جوانان بندر انزلی آشنا می‌شویم.

بندر انزلی شهر «اولین» های ایران است، این بندر یکی از قدیمی‌ترین بندرهای ایران محسوب می‌شود. از زمانی که کشتیرانی در دریای خزر آغاز شد، مردم گیلان که به تجارت با سایر اقوام ساکن در کناره‌های دریا تمایل داشتند، می‌بایست محلی را برای پهلو گرفتن کشتی‌های خود انتخاب می‌کردند و برای این منظور از آبراهه‌ی انزلی که به صورت طبیعی وجود داشت و تالاب انزلی که در گذشته عمیق‌تر از زمان حال بود استفاده می‌کردند. رفته رفته با گذشت زمان توجه شاهان و رجال ایرانی و کشورهای استعماری چون روس و انگلیس و... به این منطقه از کشورمان جلب شد، موقعیت ممتاز و خاص جغرافیایی انزلی، کوتاهی راه انزلی تا قزوین و تهران و سایر مراکز بزرگ و مهم ایران، و مهمتر از همه کوتاه بودن مسیر بین انزلی تا باکو و اروپا سبب شد تا سفر شاهان و بسیاری از تجار و جهانگردان خارجی و ایرانی از همین راه صورت بگیرد. ورود بسیاری از مظاهر تمدن برای اولین بار در ایران، آن هم از طریق انزلی، باعث شد تا مردم این سامان زودتر از مناطق دیگر کشورمان با این مظاهر آشنا شوند و چنین شد که انزلی را دروازه‌ی ایران به اروپا نامیدند.

انزلی در فرهنگ استان گیلان و شاید هم در سطحی فراتر تأثیرگذار بوده است. اگر نگاهی به

گزارش از:

حسین علیزاده
محمود فردادی
محمد گیلانی

معصومه مسکین جفرودی

جامعه شناسان بر این باورند که فرهنگ فرد و فرهنگ جامعه با یکدیگر متفاوت است و به این علت است که به طور معمول، فرد از جامعه‌یی که در آن زندگی می‌کند تأثیر می‌پذیرد و با آن هم‌رنگ و هم‌گام می‌شود. آقای حسین - ر، جوانی بیست و یک ساله که دانشجوی رشته‌ی مهندسی الکترونیک است در پاسخ به این سؤال که به عنوان یک جوان، مشکل جوانان انزلی را در چه می‌دانی؟ می‌گوید: مشکل اصلی جوانان این شهر نبود امکانات مناسب و کافی برای شکوفایی استعدادهایشان می‌باشد، از اینرو از استعداد و نیروی این جوانان، شهرهای استانی دیگر بهره‌مند می‌شوند و یا اینکه استعداد و نیروهای بالقوه جوانان این شهر بدون آنکه شکوفا شود از بین می‌رود.

از او می‌پرسیم: اگر یکی از مسؤولان این شهر بودید چه کارهایی را برای بهبود وضعیت موجود انجام می‌دادید؟

قدری فکر می‌کند و می‌گوید: اگر من به عنوان یکی از مسؤولان این شهر بودم در صدد تعیین برنامه‌یی حساب شده و دقیق با همیاری دیگر مسؤولان برمی‌آمدم زیرا یک مسؤول به تنهایی نمی‌تواند گام مهمی برای بهبودی وضع موجود شهر بردارد بلکه همکاری و همیاری همه‌ی مسؤولان برای این اقدام ضروری است. به عنوان مثال اگر بگویم با توجه به اینکه انزلی شهری توریستی است و اگر فقط امکانات رفاهی برای مسافران فراهم آوریم، همه‌ی مشکلات اقتصادی حل می‌شود، هرگز اینطور نیست بلکه باید موازی با این کار، مراکز صنعتی، فرهنگی و هنری را نیز گسترش داد.

به سراغ یکی دیگر از جوانان این شهر می‌رویم و از او می‌خواهیم درباره‌ی وضعیت موجود شهر و مشکلات آن صحبت کند خانم سمیه - ت، که بیست سال دارد می‌گوید: در ابتدا می‌توان شهر انزلی را شهری با آدم‌های زیباپسند و پرتجمل معرفی کرد، در کل می‌توان گفت بیشترین مشکل نیز از همین توقعات زیاد به وجود می‌آید. جوانان این شهر در محیطی زندگی می‌کنند که همیشه دوست دارند در معرض دید بیشتر قرار گیرند و بیشتر به دنبال راحتی و زندگی

بدون دردسر هستند. مشکل دیگر جوانان ازدواج‌هایی است که در سنین پایین و از روی ظاهر انجام می‌گیرد و این نوع ازدواج‌ها به نظر من ازدواج خوبی نیست و سرانجام خوبی نخواهد داشت. زندگی در انزلی خیلی سخت شده و می‌توان گفت که بیشتر این سختی‌ها شامل حال جوان‌هاست و متأسفانه کسی نیست که به مسایل شخصی و گرفتاری‌های آنها رسیدگی کند.

وی در ادامه می‌افزاید: یکی دیگر از عمده مشکلات جوانان اعتیاد است که متأسفانه در بین جوان‌ها چه پسر و چه دختر فراوان دیده می‌شود و این خود ناشی از بیکاری موجود در جامعه‌ی کوچک این شهر می‌باشد. متأسفانه مسأله‌ی اعتیاد و پیامدهای خانمان سوز آن چنان در جامعه‌ی ما عادی شده که وقتی کسی از آن صحبت می‌کند مثل این است که از یک مشکل روزمره‌ی عادی صحبت می‌کند. خانم سمیه در ادامه‌ی صحبت‌های خود درباره‌ی مشکلات دختران انزلی اظهار می‌دارد: دخترها نیز در این شهر به نوبه‌ی خود گرفتاری‌های خاصی دارند از جمله اینکه بعد از زحمت فراوان در تحصیل و صرف زمان زیاد و هزینه‌های بسیار، امیدوارند بتوانند در جامعه مشغول به کار شوند و از این طریق خستگی چند ساله‌ی خود را که مشغول تحصیل بودند رفع کنند اما متأسفانه باز هم به جایی برمی‌گردند که امکانی برای اشتغال آنها وجود ندارد یا اینکه آن‌ها به اندک درآمدی از طریق کار قانع هستند. از سوی دیگر انزلی منابع زیادی برای اشتغال جوان‌ها دارد اما کسی نیست که از آنها بدرستی استفاده کند مثل این است که هیچ یک از مسؤولان حاضر در این شهر جوان‌ها را نمی‌بینند و یا اهمیتی برای آنها قایل نیستند.

مردم انزلی علاقه‌ی وافری به ورزش دارند جوانان این شهر همیشه در رشته‌های مختلف ورزشی عنوان‌های زیادی را در سطح داخلی و حتی بین المللی کسب کرده‌اند. انزلی در رشته‌ی قایقرانی، قهرمانانی دارد که در سطح آسیایی و جهانی مدال آور هستند، در ورزش‌های رزمی نیز دارای قهرمان‌های جهانی می‌باشد، این شهر ورزشکاران پرافتخار بسیاری را در رشته‌های فوتبال، والیبال، مشت زنی و غیره به جامعه‌ی ورزشی کشور معرفی کرده است. تیم فوتبال ملوان این شهر سالیان متمادی یکی از قطب‌های مهم فوتبال ایران محسوب می‌شد و به عنوان یکی از مدعیان و رقیبان سرسخت تیم‌های پرآوازه‌ی پایتخت به شمار می‌آمد که اکنون وضعیت این تیم به دلیل کمبود امکانات و نبود سرمایه متزلزل شده است. شهر انزلی با این همه نیروی جوان مستعد و

ورزشکار از کمبود امکانات و تأسیسات نوین ورزشی رنج می‌برد. به غیر از سالن ورزشی ۲۵۰۰ نفری مدرن انزلی که به همت نماینده‌ی پیشین این شهر تأسیس شد، امکانات ورزشی موجود در شهر جوانگوی مشتاقان ورزشی نمی‌باشد.

با هم به سراغ یکی از جوانان ورزشکار این شهر می‌رویم. آقای جاسم ویشکاهی جوانی است هیجده ساله که سیزده سال در رشته‌ی کاراته مشغول می‌باشد و مدت ۵ سال افتخار پوشیدن پیراهن تیم ملی کشورمان را دارد. وی دارنده‌ی مدال طلای مسابقات آسیایی جوانان سال ۹۸ و مدال طلای مسابقات جهانی جوانان در بلغارستان سال ۹۹ و نیز برنده‌ی مدال طلای مسابقات آسیایی ۲۰۰۰ در ماکائو و مدال نقره تورنمنت بین‌المللی بزرگسالان در فنلاند می‌باشد. از آقای ویشکاهی می‌پرسیم استقبال مردم و مسؤولان زمانیکه برای کشور خود افتخار کسب کردند و به وطن برگشتید چگونه بود؟ او با صراحت می‌گوید: من در درجه‌ی اول برای کشورم می‌جنگم، ما ورزشکاران وقتی در مسابقات بین‌المللی عنوانی کسب می‌کنیم انتظار داریم که وقتی به کشورمان برمی‌گردیم یک جایگاهی داشته باشیم. من در درجه‌ی نخست به نام یک ایرانی و نه یک انزلی‌چی در مسابقات شرکت می‌کنم اما وقتی به کشورم برمی‌گردم متأسفانه استقبال خوبی از ما نمی‌شود. حتی از سوی مسؤولان استان نیز استقبال خوشایندی صورت نمی‌گیرد و متأسفانه نه استاندار و نه فرماندار و نماینده شهر و حتی اعضای شورای شهر هیچکدام استقبال گرمی از ما نمی‌کنند! چرا؟ مگر ما ورزشکاران بعد از تحمل زحمت‌های زیاد برای این کشور افتخار کسب نکردیم. مگر ما باعث سرفرازی شهر و استان و کشور خود در سطح جهان نیستیم؟ من از مردم که مایه‌ی دلگرمی ما هستند و همیشه استقبال خوبی از ورزشکاران دارند انتظار خاصی ندارم.

از او می‌پرسیم: شما به عنوان یک ورزشکار از مسؤولان چه انتظاری دارید؟ با آرامش می‌گوید: امیدوارم روزی فرا برسد که برای ورزشکارانی که برای کشور خود افتخار کسب می‌کنند جایگاه بهتری در کشور و شهر خود قایل شوند چون یک قهرمان تا زمانی که توانایی دارد می‌تواند به ورزش قهرمانی بپردازد به همین دلیل ورزشکاران باید از لحاظ مالی تأمین باشند تا بتوانند در زمینه‌ی ورزشی پیشرفت بیشتری کنند. من از مسؤولان سازمان تربیت بدنی خواهش می‌کنم تسهیلاتی را فراهم کنند تا جوانانی که برای

کشور خود مدال کسب می‌کنند بتوانند به تحصیلات خود ادامه بدهند و مدارج بالای علمی را طی کنند.

در عصر یک روز بارانی میهمان یکی از دوستان هستیم. آقای حمیدرضا - گ، ۲۱ ساله جوان ورزشکاری که دیپلمه‌ی ریاضی فیزیک است در پاسخ به این سؤال که نظر شما درباره‌ی مشکلات جوانان انزلی چیست می‌گوید:

به نظر من شهر بندر انزلی به دلیل برخوردار بودن از جنبه‌ی گردشگری در زمان گذشته و نبود توجه صحیح به صنعت گردشگری در کشور ما بعد از انقلاب، از لحاظ اقتصادی نتوانسته است پیشرفت مناسبی داشته باشد و همین توسعه نیافتگی اقتصادی شهر با توجه به رشد جمعیت جوان موجب پدید آمدن معضل بیکاری نسل جوان شهر شده است. می‌پرسم چرا بسیاری از جوانان انزلی مایل به ترک این شهر و حتی کشور خود هستند؟ او چنین اظهار نظر می‌کند: متأسفانه بسیاری از جوانان این شهر برنامه‌ی مدونی را دنبال نمی‌کنند و آینده‌ی مشخصی را برای خود ترسیم نمی‌کنند به همین دلیل اوقات خود را به بطالت می‌گذرانند، نداشتن الگوهای مناسب و نبود مراکز علمی و آموزشی مجهز و در عین حال کارآمد، نبود امکانات مناسب تفریحی و ورزشی از جمله‌ی

عواملی هستند

که باعث

مهاجرت

جوانان از شهر

و دیار خود و

نهایتاً کشور

خود شده

است.

نظر یکی

دیگر از

دوستان را

درباره‌ی مشکل

جوانان انزلی

جو یا می‌شویم

آقای حسن -

خ، که جوانی

۲۵ ساله و مدیر

یکی از

شرکت‌های

صید صنعتی

است می‌گوید: بیکاری بزرگترین و مهمترین مشکل جوانان این شهر است، انزلی بالاترین نرخ بیکاری را در استان گیلان داراست در حالیکه با داشتن پتانسیل‌های بالای این منطقه مثل وجود

بندر، شیلات، مناطق گردشگری و غیره نباید چنین مشکلی در انزلی وجود داشته باشد. من از همه‌ی مسؤولان خواهش می‌کنم که طرح منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی انزلی را که چند سالی است شروع شده با جدیت و بدون جناح بندی پیگیری نمایند و زمینه را برای جذب سرمایه‌گذاران ایرانی و حتی خارجی فراهم کنند. این طرح بزرگ هم برای این شهر و استان و حتی برای کل کشور مفید خواهد بود. مشکلات دیگر این شهر نبود مراکز بزرگ علمی است. دانش‌آموزان انزلی ثابت کرده‌اند که همواره در آوردگاه‌های علمی از جایگاه قابل قبول برخوردارند. مشکلات جوانان انزلی مثل همه‌ی جوانان ایرانی است، کمبود امکانات ورزشی، هنری، تفریحی و خدماتی گریبانگیر این شهر است مثلاً تنها بیمارستان شهر جوابگوی جمعیت آن نیست خیابان‌های اصلی جدیدی در شهر ساخته نشده و به دلیل افزایش روزافزون اتومبیل مشکل ترافیک در اکثر مواقع به وجود می‌آید. دوپل بزرگ و فرسوده‌ی انزلی توان سیل ماشین‌های عبوری را ندارد و ساخت جاده‌ی کنار گذر این شهر نیز به دلیل نبود پیگیری مسؤولان به کندی پیش می‌رود. در بلوار این شهر که سالیان پیش از سرسبزی و نشاط بیشتری برخوردار بود از جوانی دیپلمه که خود را امیر - ب، معرفی می‌کند



می‌پرسیم: مشکل جوانان انزلی را به طور کلی بیان کنید. بنا کمی مکث می‌گوید: اصلی‌ترین مشکل ما بیکاری است و این معضل بزرگ باعث کشیده شدن جوانان به اعتیاد و قاچاق و مسایل

دیگر است. من خودم مدتی در اسکله‌ی شیلات مشغول به کار بودم اما بیکار شدم، بیشتر آنهایی که در آنجا کار می‌کنند از شرق استان و یا رشت و شهرهای اطراف هستند. چرا جوانان انزلی باید بیکار باشد ولی افراد دیگر از شهرهای اطراف در اینجا مشغول بکار باشند. از او می‌پرسم اگر یکی از مسؤولان شهر مثلاً شهردار بودی چه می‌کردی؟ گفت: تمام سعی خود را بر روی زیباسازی شهر و اشتغال جوانان می‌گذاشتم. مثلاً این موج شکن‌های انزلی را طوری درست می‌کردم که باعث جذب مسافر بشوند یا این تالاب انزلی را به یکی از کشورهای اروپایی اجاره می‌دادم تا در آنجا سرمایه‌گذاری کنند و باعث اشتغال جوانان بشوند.

صبح روز بعد در حالیکه هوا آبروی است گزارش خود را با یکی دیگر از جوانان این شهر بی می‌گیریم. خاتم حمیده - م، دانشجویی فوق لیسانس درباره‌ی اینکه مشکلات جوانان به طور کلی چیست؟ اینگونه اظهار نظر می‌کند: از نظر من مشکلات جوانان را می‌توان به سه دسته اقتصادی، روانی و شخصیتی تقسیم کرد که هر سه عامل از عامل ما قبل خود تأثیر بسزایی می‌پذیرد و به نظر من شاید بتوان دو مشکل روانی و شخصیتی را به نوعی ناشی از مشکلات اقتصادی دانست. فرض کنید جوانی به سن بلوغ اجتماعی رسیده، یک

جوان از طبقه‌ی

متوسط، در این سن

معمولاً

کشمکش‌هایی بین

جوان و خانواده

صورت می‌گیرد که

اغلب جدی نیست

ولی نشانه‌ی آنست

که زمان آن رسیده

که این جوان مستقل

شود، اگر بتواند

مستقل شود بسیاری

از مسایل حل

می‌گردد اما در

وضعیت فعلی امکان

چنین وضعی وجود

ندارد. آیا جوانی که

به بلوغ اجتماعی

رسیده از پس مسایل

اقتصادی هم بر

می‌آید؟! حال نظر عرف به این مسأله چگونه

است؟

وقتی که از او خواسته شد که در مورد عرف

توضیح بیشتری بدهد اضافه کرد: از نظر عرف فرد

یا کوچک است یا بزرگ. فرد کوچک به کسی گفته می‌شود که کار اجتماعی قابل قبولی نداشته باشد و درباره فرد بزرگ برعکس این مورد است. پس کسی که به استقلال اقتصادی نرسیده از نظر عرف کوچک است و نیاز به راهنمایی دارد و مشکلات روانی از اینجا شروع می‌شود. جوان می‌خواهد شاد باشد و زندگی را آنگونه که دوست دارد بگذراند ولی خانواده می‌اندیشد که او هنوز به راهنمایی نیاز دارد. در این حالت فشارهای روانی زیادی بر روی جوان تحمیل می‌شود. دکتر پورمقدسی در کتاب روانشناسی احساس و درک بحثی به نام مبارزه‌ی منفی را پیش می‌کشد که توضیح می‌دهد چگونه افراد ممکن است در این حالت دست به اعمالی بزنند که چون فقط مخالف عقیده‌ی فرد مقابل است آنرا کاملاً مجاز می‌شمارند و در بیشتر مواقع این نوع مبارزه‌ها به مشکلات شخصیتی می‌انجامد، شاید سیگار کشیدن را بتوان ساده‌ترین آن دانست.

از خانم حمیده در مورد جوانان انزلی سؤال می‌کنیم و وی در پاسخ می‌گوید: شهر انزلی دارای شرایط ویژه‌ی است ولی متأسفانه بالاترین درصد جوانان بیکار را دارد. انزلی نیز مانند سایر شهرهای بزرگ استان دارای تراکم جمعیتی بسیار بالاست، نسل گذشته به دلیل دسترسی به منابع ارزان و آسان مانند دریا و رودخانه و حتی جنگل و ورود مسافر از توان اقتصادی بالاتری بهره‌مند بود و به سبب جو روستایی، افزایش فرزندان خانواده مزیت بزرگی به شمار می‌رفت. با گذشت اندک زمانی این شهر به علت موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی بسیار سریع از بافت روستایی به بافت شهری تغییر ماهیت داد و حال این نسل نوین پر شمارتر باید در شهری کوچک و با امکانات و منابع محدود اقتصادی ادامه حیات دهد و این امر باعث بروز مشکلات زیادی برای این شهر شده است. در ادامه از او می‌پرسیم: اگر شما خود یکی از مسؤولان این شهر بودید چه اقدام‌هایی انجام می‌دادید؟ او با کمی تأمل می‌گوید: این سؤال سختی است چون من از توانایی‌ها، مقدرات، بودجه و یا مشکلات دولت اطلاعاتی ندارم ولی به طور کلی اگر به جای مسؤولان بودم حل مشکلات اقتصادی و رفع فساد اداری را جزو کارهای اولیام قرار می‌دادم. شاید با حل این مسایل بسیاری از مشکلات جوانان به خودی خود از بین برود.

برای اینکه بتوانیم پاسخی به سؤال‌های بیشمارمان داده باشیم در انتهای گزارش خود به سراغ یکی از مسؤولان محترم شهرستان انزلی می‌رویم و نظر ایشان را جویا می‌شویم. آقای

بهمن زنجان خواه عضو شورای اسلامی بندرانزلی در پاسخ به این سؤال که با توجه به تحولات اخیر در سطح کشور، توقع قشر جوان از مسؤولان افزایش یافته، علت این افزایش خواسته‌ها چیست؟ می‌گویند: در هر انقلابی بزرگترین سرمایه قشر جوان است. در آن دوره هم جوانان همین توقع و خواست را داشتند و توانستند در آن مشارکت بزرگ اجتماعی شرکت کنند و به حق خود برسند و در دفاع از حقوق خود هشت سال دفاع مقدس نمونه‌ی خوبی است. بعد از جنگ مدیریت بحران باید برنامه ریزی برای سازندگی را انجام می‌داد که اگر یک بازنگاری به دوران هشت ساله‌ی ریاست جمهوری آقای هاشمی کنیم باید نگاهمان را بازتر می‌کردیم و به جوان‌ها به عنوان سرمایه‌های اصیل و ماندنی جامعه توجه بیشتری می‌کردیم که متأسفانه در برنامه‌های آن مقطع به دلیل شرایط خاص آن زمان کمتر به این قشر عظیم و سرمایه‌ی رشید توجه شد، در حالیکه شما می‌فرمایید با توجه به تحولات اخیر توقع قشر جوان بیشتر شده، اینطور هم نیست جوان‌ها حق خود را می‌خواهند و فکر نمی‌کنم توقع بیجایی باشد. یک نظام اجتماعی موظف است که در بطن خود جوان‌ها را سرویس دهد. متأسفانه با مشکلاتی که تا به امروز داشته‌ایم به آن گونه نتوانسته‌ایم روی این سرمایه‌ی بکر اجتماعی برنامه ریزی دقیقی بنماییم. بعد از انتخاب آقای خاتمی این برنامه و حضور بشمار جوان‌ها در صحنه‌های مختلف مطرح شد. اما متأسفانه برنامه‌ها برای جوان‌های ما کافی نیست. یکی از خواسته‌های جوانان ما ایجاد فضای منطقی و صحیح برای بروز استعدادهای آنها در تمام زمینه‌های علمی، فرهنگی، ورزشی، سیاسی و... است. متأسفانه برخی از مدیران ما هنوز جوانان را باور ندارند و این عیب یک مدیر نظام اسلامی است که به این باور نرسیده باشد. مشکلات جوان‌های ما متأسفانه بسیار است و آنها به دلیل ساختار اجتماعی است که ما از گذشته به ارث برده‌ایم. باید کار کارشناسی در این زمینه بشود و به واقع به خواست مشروع جوانان اهمیت داده شود و از انتقادهای و برخی مسایل ترسیم. اگر شیوه و طریق زندگی ما صحیح نبوده این عیب نیست که کسی از ما انتقاد بکند. باید ببینیم در گذشته اشتباه‌هایی داشتیم و این اشتباه‌ها امروز روی جوان‌های ما تأثیر منفی گذاشته است.

از ایشان می‌پرسیم: جوانان انزلی در زمینه‌های مختلف از استعداد خوبی برخوردارند، با این وجود از بی‌برنامه‌گی مسؤولان و کمبود امکانات در بسیاری از موارد رنج می‌برند علت

این امر چیست؟ در پاسخ می‌گوید: امروز این واقعیت را باید همدی ما، همدی مسؤولان و همدی عزیزان دیگر ببینیم که سرعت رشد جامعه‌ی جوان ما با سرعت برنامه‌های ما همخوانی ندارد، یعنی ما در برنامه‌ریزی مکانیزمی که داریم ناکارآمد است و نتوانسته‌ایم آن سرعت و دقت لازم را برای این نسل پویا ایجاد کنیم. شهرستان انزلی از دیرباز به سبب داشتن فضای جغرافیایی باز با مردم خارج از مرز به عنوان دروازه‌ی اروپا در ارتباط بود و این تبادلات فکری و فرهنگی همواره بر رشد فرهنگی مردم این شهر تأثیرگذار بوده است. مردم این شهر از توانایی‌های بالایی برخوردارند. متأسفانه در این بیست سال هم نگاه منطقی و عادلانه‌یی به این شهر نشده و من این را از همه‌ی مسؤولان داخل و خارج استان می‌خواهم به واقع به مردم ما به عنوان مردمی که حق آنها فراتر از این است نگاه کنند و عدالت را برای ما اجرا کنند به عبارت دیگر مردم انزلی با داشتن این جغرافیای خاص و پتانسیل‌های موجود جامعه‌ی خود باید امکاناتی فراتر از این را داشته باشند، ما در این شهر سالن‌های اجرای تئاتر، نمایش و کارهای فرهنگی نداریم، ما در این شهر مراکز آموزشی فرسوده و کهنه‌یی داریم که در سطح کشور از آنها می‌توان مثال زد. امروز باید بازنگاری بشود و برنامه‌ریزان نباید عمیق‌تر و دقیق‌تر به مسایل توجه کنند. راه آهن گیلان متأسفانه دچار وقفه شده، گسترش بندر در این شهر قدری دچار وقفه شده، دیواره‌سازی ساحلی به دلیل پیشرفت آب مجدداً دچار رکود شده و با این همه مشکلاتی که داریم بالاترین رقم بیکاری هم در این شهر وجود دارد. پس جوانان چه توقعی دارند آیا خواست کار توقع بیجایی است؟ وقتی یک جوان فرصت‌های شغلی، فرصت‌های ازدواج، فرصت‌های رشد فرهنگی و علمی خود را از دست می‌دهد شما از او چه انتظار دارید؟ انتظار دارید این جوان به اهداف عالی‌ی خود مومن باشد، این غیر منطقی است. ما باید تلاش کنیم و همدی مسؤولان دست به دست هم بدهیم و به سمت جامعه‌گرایی توجه داشته باشیم، باید جوان‌ها را در کارهایمان دخالت بدهیم و برای آنها فرصت شغلی، ازدواج و فرصت رشد در عرصه‌های علمی و فرهنگی ایجاد کنیم. ما نباید بسترسازی کرده و زمینه را برای حضور جوانان آماده کنیم، اینطور نباشد که ما فقط شمار دهیم، تبلیغ کنیم و در مقطعی که فصل انتخابات است از هیجان و معصومیت این جوانان با ایجاد یک جو روانی و اجتماعی استفاده کرده و بعد آنها را به حال خود رها کنیم.

نمایندگان گیلان در مجالس قانونگذاری ایران به عنوان کلی سلسله مقالاتی است که از این پس در شماره‌های می آیند گنجه را خواهد آمد. در حین حال نام کتابی است آماده چاپ که مشترک و نام این سطر که البته بخاطر مشغله مرادان اجرائی، بیشتر به عهد و همت دوست جوان و محقق خوش آئین خود من پیوسته می‌توانم آمده است، اما چون موضوع آن کسالت سیاسی است و به تاریخ معاصر اجتماعی گیلان بر می‌گردد، بهتر آن دیده شد پیش از انتشار به صورت کتاب، یک بار در گنجه را چاپ شود تا به باری خوانندگان صاحب نظر و رجال حاضر در صحنه سیاست امروز و امروز گیلان، نکات بارز و ناگفته یا کم گفته آن تکمیل شده از هر نظر پیراسته و برآمده گردد. پیروزه که امر انتخابات در سطح همیشه تازه روز و مسئله نمایندگان در این سالها سوزناک کاملاً ملموس و عینی برای جامعه گیلان و ایران می‌باشد.

مروری بر این رشته مقالات در مجله، باز از سرگذشت بیروزمای و خاطرات آن آگاه می‌گردد همچنان که دغدغه خاطر امروزمان، خطرات آن را مضاعف می‌سازد، باشد تا گذشته چراغ راه آینده‌مان شود، اما ذکر چند توضیح را پیشتر لازم می‌بینیم:

- ۱- آن چه در هر شماره منتقل می‌شود بخشی از مطالب باز یافته است و طوری تنظیم شده که هر شماره به یک دوره از مجلس می‌پردازد. بی‌گمان منتظرین و معمران گیلانی پیروزه آن‌ها که خود اهل سیاست و فعالیت‌های اجتماعی بوده‌اند در تکمیل مقاله خواهند کوشید تا در ارائه آن به صورت کتاب چیزی فروگذار نشود. به روایت دیگر در تکمیل اسناد و مدارک و عکس‌هایی کتاب یا گنجه را و مؤلفان آن همکاری نزدیک خواهند داشتند. پیداست هر گونه مشارکت و مسامحه در این تألیف جمعی به نام خود آنان ثبت و ضبط خواهد شد.
- ۲- شرح حال و احوال هر نماینده به شرح مدخل نویسی به صورت مختصر و مفید عرضه شده و در پایان هر مدخل، منابع و مآخذ مربوط به آن به طور مستقل آمده است. مأخذ کلی در پایان آخرین مقاله خواهد آمد.
- ۳- بدیهی است تألیف بخاطر حجم و گسترده‌گی کار، ضمن این که مشارکت جمعی خوانندگان صاحب نظر را می‌طلبد به زمان نیز نیاز دارد.

نمایندگان گیلان در مجالس قانونگذاری

(قسمت دوم)

- ۴- دکتر اسماعیل خان مرزبان امین‌الملک (از رشت)
 - ۵- آقا محمد وکیل‌التجار یزدی (از رشت)
- توضیح اینکه در این دوره میرزا علی محمد خان وزیرزاده (شریف‌الدوله بنی آدم) در روز ۹ جمادی الاول ۱۳۲۸ هـ. ق پس از شش ماه و هفت روز نمایندگی از سمت خود استعفا کرد و آقا محمد وکیل‌التجار یزدی نیز به تاریخ ۶ ربیع الاول ۱۳۲۹ هـ. ق پس از یک سال و چهار ماه نمایندگی بر اثر سکت در صحن مجلس شورای ملی در گذشت.
- به همین خاطر طبق قانون به ترتیب افراد ذیل به جای دو نماینده مستعفی و متوفی از طرف مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شدند:
- ۶- علی قلی خان سردار اسعد بختیاری
 - ۷- دکتر علی خان اصفهانی (پرتو اعظم)
- از ویژگی‌های مجلس دوم پیدایش دو فراکسیون دموکرات و اعتدال بود که اولین تجربه

- بررسی و اصلاح نظام نامه انتخابات مجلس شورای ملی تشکیل داد (۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ هـ. ق).
- پس از فتح تهران در جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هـ. ق و خلع محمد علی شاه و تفویض سلطنت به پسر خردسالش احمد شاه قاجار و تعیین علیرضا خان عضدالملک به نیابت سلطنت، فرمان انتخابات مجلس دوم بر طبق قانون جدید انتخابات صادر شد. دومین دوره مجلس شورای ملی در حضور شاه نوجوان و نایب السلطنه به تاریخ ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ هـ. ق افتتاح گردید و بدین ترتیب دوره اول فترت پس از یک سال و اندی به پایان رسید.
- در انتخابات مجلس دوم، افراد ذیل توسط اهالی گیلان به نمایندگی انتخاب شدند و در مجلس حضور یافتند:
- ۱- میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا (از رشت)
 - ۲- سیدیحیی ناصرالاسلام‌ندامانی مروستی (از رشت)
 - ۳- میرزا علی محمدخان وزیرزاده (از رشت)

- دوره دوم مجلس شورای ملی
 - مدت: دو سال و یک ماه و نه روز
 - افتتاح: ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ هـ. ق / ۲۳ آبان ۱۲۸۸ هـ. ش
 - انحلال: ۳ محرم ۱۳۳۰ هـ. ق / ۳ دی ۱۲۹۰ هـ. ش
- محمد علی شاه قاجار شش ماه پس از به توپ بستن مجلس، مجلسی به نام «مجلس شورای کبرای دولتی» تشکیل داد که در آن تعداد پنجاه تن از رجال مملکتی عضویت داشتند. وظیفه این مجلس آن بود که اعضای آن هفته‌ای دو روز گردهم جمع شوند و پیرامون اداره امور مملکت به شور و مشورت بپردازند. (ذی‌قعدة ۱۳۲۶ هـ. ق).
- پنج ماه پس از این تاریخ، با نزدیک شدن قوای مجاهدین مشروطه خواه که از شمال و جنوب راهی پایتخت شده بودند، مجلس شورای دولتی به اشاره شاه کمیسیون ۱۸ نفره را جهت



میرزا علی خان وزیر زاده

شدو با حسن رفتاری که داشت، مورد علاقه اهالی واقع گردید. او چند سالی هم به سفارت ایران در بالکان منصوب شد.

نامبرده در دوره پهلوی نام فامیل بنی آدم را برای خود برگزید و در سال ۱۳۰۶ ه. ش والی خراسان شد. شریف الدوله بنی آدم مردی خوشنام، کاردان و وطن پرست بود و عاقبت به تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۲۵ ه. ش در سن ۷۳ سالگی چشم از جهان فرو بست.

(کتاب گیلان، ج ۱، ص ۶۷ / رجال عصر مشروطیت، سید ابوالحسن علوی، ص ۶۶ / تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، ج ۷، ص ۱۶۰۲ / شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۲، ص ۴۸۳۳ / روزنامه تاریخ ایران، باقر عاقلی، ج ۱، ص ۲۱۹)

● دکتر اسماعیل مرزبان امین الملک:

اسماعیل خان مرزبان در سال ۱۲۸۶ ه. ش ق ۱۲۴۶ ه. ش (ش) در یکی از خانواده‌های اصیل گیلانی پا به عرصه وجود نهاد و در جوانی جهت تحصیل طب راهی فرانسه شد و در پاریس جزو شاگردان دکتر راتولد، چشم پزشک مشهور فرانسوی، بود.

او پس از بازگشت به ایران ملقب به مؤدب السلطنه شد و داخل مبارزات مشروطه خواهی گردید و به عضویت مجمع سری جامع آدمیت در آمد. پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ ه. ش و شروع استبداد صغیر همچون بسیاری از مبارزات و مشروطه خواهان رهسپار اروپا شد و پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ش ایران بازگشت.

دکتر مرزبان در همین سال از طرف اهالی رشت به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی برگزیده شد و تا سال ۱۳۳۰ ه. ش در این سمت باقی بود و در زمره اعتدالیون قرار داشت. در دوره سوم مجلس شورای ملی نیز که در سال‌های ۳۴-۱۳۳۳ ه. ش برقرار بود، از طرف اهالی بندرانزلی به نمایندگی انتخاب شد و تا مقام نایب رئیسی مجلس ازتقاء یافت.

دکتر مرزبان در سال ۱۳۳۴ (۱۲۹۴ ه. ش) در حالی که لقبش از مؤدب السلطنه به امین الملک تغییر یافته بود، در کابینه عبدالعزیز خان عین الدوله وزیر پست و تلگراف و فواید عامه شد و به ترتیب در کابینه حسن خان وثوق الدوله (۱۳۳۵ ه. ش) و کابینه بعدی عین الدوله (۱۳۳۶ ه. ش) مجدداً در رأس همین وزارت خانه قرار گرفت.

امین الملک مرزبان در آذرماه ۱۲۹۹ ه. ش وزیر داری کابینه فتح الله اکبر (سپهبداررشتی)

تشکیل حزب در ایران به شمار می آمد. این مجلس در نتیجه پذیرش اولتیماتوم دولت روس توسط کابینه چهارم مصمصام السلطنه بختیاری موسوم به «کابینه انحلال» و با تصویب نایب السلطنه ناصرالملک فراگوزلو منحل گردید و در تاریخ ۳ محرم ۱۳۳۰ ه. ش ق درهای آن بسته شد.

اهم اقدامات و مصوبات مجلس دوم عبارت بودند از: قانون مالیات بلدی - قانون حمل اسلحه - تعمیم قانون وظایف - قانون قبول و نکول بروات تجارتنی - قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه - قانون حفظ الصحه و آبله کوبی - قانون محاسبات عمومی - قانون دیوان محاسبات - قانون تحدید تریاک - قانون ثبت اسناد - قانون طبابت - قانون تشکیل ترتیب مالیاتی - قانون حکومت نظامی - قانون انتخابات مجلس شورای ملی - قانون اساسی معارف - قانون اختیارات هیأت وزراء جهت خلع سلاح اشخاص غیرنظامی - قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلیحیه - قانون ایجاد روزنامه رسمی و ...

شرح حال نمایندگان دوره دوم مجلس شورای ملی

● آقا محمد وکیل التجار یزدی (مرتبه دوم): شرح حال وی در شرح احوال نمایندگان دوره اول درج گردیده است.

● میرزا علی محمد خان وزیرزاده:

میرزا علی محمد خان مشهور به کارگزار، وزیر زاده، شریف الدوله و بنی آدم فرزند میرزا علی تعجب کاشانی (معروف به داماد) در حدود سال ۱۲۹۳ ه. ش (برابر با ۱۲۵۳ ه. ش) به دنیا آمد.

او پس از اتمام تحصیلات در مدرسه سیاسی تهران به استخدام وزارت خارجه درآمد و در سال ۱۳۲۴ ه. ش ق فونسول ایران در بادکوبه شد و سال بعد کارگزار گیلان گردید و در این مأموریت وجهه خوبی به دست آورد؛ به گونه‌ای که در سال ۱۳۲۷ ه. ش ق از طرف اهالی به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی برگزیده شد.

وزیرزاده محمد خان در همان سال مدیر اداره انگلیس وزارت خارجه گردید و سپس از زمان وزارت حسینعلی خان نواب به معاونت آن وزارت خانه برگزیده شد (۱۳۲۸ ه. ش ق). او در سال ۱۳۲۹ ه. ش ق معاون وزارت جنگ شد و در سال ۱۳۳۱ ه. ش ق پس از درگذشت پدرزنش میرزا زین العابدین خان شریف الدوله (کارگزار آذربایجان و رئیس محاکمات وزارت خارجه) به دریافت لقب وینایل گردید. (۱۳۳۶ ه. ش ق) مجدداً در رأس همین وزارت خانه شریف الدوله در سال ۱۳۳۲ ه. ش ق عضو کمیسیون برگزاری انتخابات ایالات بود و در همان سال با سمت کارگزار آذربایجان راهی آن دیار

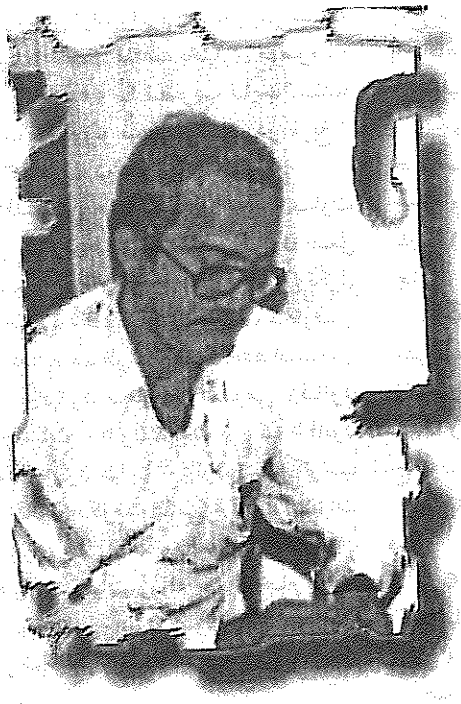
گردید و دو ماه بعد به هنگام ترمیم کابینه به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه برگزیده شد.

نامبرده پس از انقراض قاجاریه و در طول سلطنت پهلوی اول به طبابت و جراحی در بیمارستان دولتی تهران اشتغال داشت و با روی کار آمدن پهلوی دوم، در سال ۱۳۲۱ ه. ش در کابینه احمد قوام السلطنه چند ماهی وزیر بهداشتی شد و در سال ۱۳۲۴ ه. ش نیز در کابینه ۳۱ روزه ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) همین سمت را عهده دار گردید.

دکتر مرزبان در سال ۱۳۳۹ در ایام کهولت در تهران چشم از جهان فرو بست. وی که در سلک دراویش صفی علیشاهی قرار داشت، از سال ۱۳۲۷ ه. ش عهده دار ریاست انجمن اخوت دراویش شد و پس از درگذشت، دارایی قابل ملاحظه‌ای از خود باقی نگذاشت.

(کتاب گیلان، ج ۱، ص ۶۷ / شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۱، ص ۱۴۰ / نامه‌ها و نامدرهای گیلان، جهانگیر سرتیپ پور، ص ۴۵ / تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران، مهدی ملک زاده، ج ۵، ص ۹۹۱ / فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل راثین، ج ۱، ص ۶۸۰ / گیلان در جنبش مشروطیت، ابراهیم فخرایی، ص ۱۹۱ / روزنامه تاریخ ایران، باقر عاقلی، ج ۱، ص ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸ / تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۱، ص ۱۰۳ و ۱۷۳)

ادامه دارد...



«صدای پای دُمبک»! از روی دست «صدای پای آب» زنده یاد سهراب سپهری.^۱

بهمن رجیبی (متولد ۱۳۱۸ رشت) از پیشکسوتان تنبک نوازی در ایران است و در این رشته صاحب سبک و مکتب می‌باشد. وی همچنین مؤلف چندین کتاب علمی و آموزشی در زمینه تنبک و تنبک نوازی است. کنسرت‌های پژوهشی وی همیشه مورد استقبال هنردوستان قرار گرفته است. رجیبی علاوه بر هنر موسیقی، در سرایش شعر نیز دستی توانمند دارد. زبان طنز گونه او وقتی با سخنرانی‌های پر شور و خطابه‌های هنری همراه شود از او منتقدی سخت گیر می‌سازد.

شعر زیر را به لطف یکی از هنرجویان همشهری و جوانش - ظاهراً بعد از مطالعه یکی دو سر مقاله اخیر مجله - به کیله‌وا تقدیم داشته است که ما نیز عیناً آن را تقدیم خوانندگان مجله می‌کنیم.

بهمن رجیبی

اهل گیلانم
روزگارم بد نیست
شبه مغزی دارم، خرده هوشی،
سر سوزن ذوقی!

کعبه‌ام رنج و عذاب
«حَجْرُ الْأَسْوَدِ» من روشنی ذهن شما
همه گویند که در مکتب من
دُمبکستان شده آزادستان

اهل گیلانم، اما
«نَسَبِ»م مُحْتَمَل است
وصل باشد به «نَسیم»ی در فارس -
حافظی بهمن گُش -
یا سفالینه‌ای از خاک جنون در بغداد -
بابک دشمن گُش -

یا چه میدانم؟ شاید «نَسَبِ»م
به زنی از سَجَرِ «سرداران خراسان» برسد
پدر و مادرم از گُردستان
گُز ره فقر شدند آواره
سوی گیلان عزیز!

من شدم معجونی که به قول شاعر:
«نیمی از فُرغانه - نیمی از ترکستان»!
چه شود؟ همین که می‌بینی، شد!
پدرم، پشت دوتا شرفه‌ی خشک

همچنان «دختر رحمان» دلاور خسرو،^۲
که ز یک تب وارفت

■ کیله‌وا/ شماره ۶۳ / صفحه ۲۲

رفت و چسبید به خاک ،
پدرم وقتی مُرد آسمان می‌خندید
به چه؟ شاید که به گور پدرش!
مادرم گریان بود.
«هیق هیق» کز اثرش،
همره شادی طفلانه‌ی آن دُرِ بَیتم
جگر سنگ به درد آمده بود
محشری کبری بود!
پدرم وقتی مُرد، دُمبکی‌های زمان -
دنده‌ی هفتم آلات طرب -
بی خبر از همه جا و همه کس
همه سرگرم «تعیش» بودند
بی خیال از همه چیز - مثل آن شوخ مشنگ!
همه سرگرم «ترتم» بودند:
«همچو فرهاد بود کوه کنی پیشه‌ی ما»!...
بعد مرگِ پدرم
از سر عشق، به مهمانی دُمبک رفتم
من به دشت آندوه
من به باغ تحقیر
من به ایوان چراغانی آن «عییدزاکان»!؟ رفتم
چیزها دیدم در مهمانی
شاعری دیدم هنگام خطاب،

به الاغی می‌گفت:
پیش امثال شما «ابن سینا» سگ کیست؟
قاطری دیدم بارش تکنیک
اشتری دیدم بارش دانش -
چارپایی بر او کتابی چند!
توی یک مجلس حال
من کتابی دیدم واژه‌های همه خالی‌بندی!
که در این باره به قول قدیما گفتنیا:
«رودلم دس نذارین که کاسه‌ای پرخونه»
رفتم از پله‌ی دُمبک بالا
تا تهِ کوجه‌ی شک
تا هوای خنکی آزادی
بی جهت نیست که رندان طرب -
همه لبخندتمسخر بر لب :-
یه هیه هیه، اونجارو باش
دُمبکستان شده مجنونستان! هاهاها
ای کیلینتون! به فداتان
چه قدر طنازید!؟

اهل گیلانم

کار سهراب این بود: من که بیکار نیستم!
کار من شاید، شاید که نه، حتماً اینست که:
دائم شب و روز، توی فکر بدهی هام باشم
بهر آلودگی خود که
به «White House» دوبار گفته: زکی!

اهل گیلانم، اما
خانه ام تهران است؛
نبش هف حوض، توی گلبرگ، به سوی فلکه
هر کجا هستم باشم
آسمان مال من است!
کوکشان مال من است!
بنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است!
این مهم نیست که گهگاه عیال از سر لطف!
به من می‌غزد:
«دُمبکی، خاک دو عالم به سرت»!

دُمبک الشعراء - تهران - بالای منار - پائیز ۱۳۷۵

- ۱ - زنده یاد سهراب سپهری، شعر صدای پای آب را به مادرش تقدیم کرده بود و ذیل آن نیز، نوشته بود: کاشان - قریه ی چنار - تابستان ۱۳۴۳
- ۲ - منظور، شهید زنده یاد خسرو گلسترخی است.

اهل گیلانم
پیشه ام تعلیم است
علم «دیخ داخ دارا راخ داخ»، اما
مانده ام سرگردان
به که تعلیم دهم علم «خود آرایی» را؟
بگذریم!
از برای دل صاب مرده ی خود
یا که دل خلق خدا
دُمبکی می‌زنم و گاه که فرصت باشد -
همچو امروز که هست -
«چرت و پرت» ی هم روش!
نام و نان همچو زنی هر جایی
در نگاهم سه طلاقه ست هنوز
هر دو ارزانی آن پرفسور! تنبک باد
که سه نقطه و برگول!!!
کار من نیست شناسایی راز گلِ سرخ

پین

غلام رضا مرادی

سِقُّ دَار*

شاخ و بالانا مره

ماچی دهه آسمانا

رگ و ریشه دوانه

را روخانا

سراجورا گیره

مایا فاندیره

رچ و رایا فاندیره

تی تماشایا بنازم سِقُّ دَار

قد و بالایا بنازم سِقُّ دَار

آن همه کوی و کمندان کنار

ان همه جنگل و باغان درون

تی سرا جورا گیری

هوادیلا واشکاوانی

جادهی،

بولبول و کشکرتا

تی شاخ و بال میانی

تازه دارانا

تی پاجیر خوشادی

نازادهی

روزبه روز

تی دیما واشکاوانی

نه کفی

نه ایشکفی

هرچی وارش بواره

هرچی آفتاؤ دتاوه

سبزایی

جوانایی

دُرشتایی

تیج داس و تورا کی پس زنی

تَر را کهن

تی واسی

شایی کونید

توسه داران

همه تا

ناجی برید

تراکی به کشا گیره

خوب زمین.

بادا اگر را دکفه.

کلاچ خومه دس نزنه

سیل آیه

دوکشاهه

نام اویرا به

سراکی راستا کونی

جه ابرو باران دواری

جه ستاره ن دواری

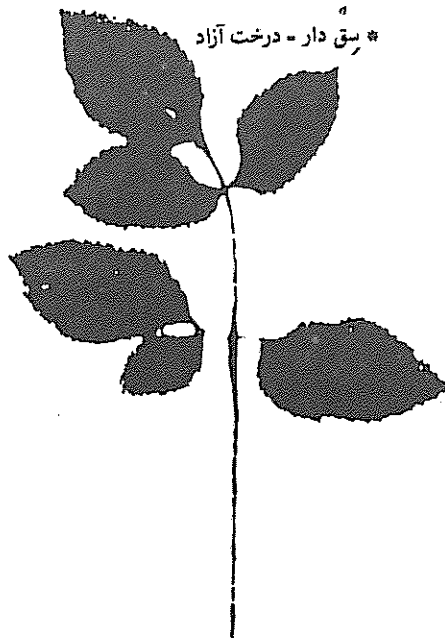
قورص و قایم ایسایی

تی تماشایا بنازم سِقُّ دَار

قد و بالایا بنازم سِقُّ دَار

رشت - ۷۹/۸/۴

* سِقُّ دَار - درخت آزاد



علی اکبر مرادیان

واکونید پنجره نا

اوسانید جارویا

کولبارا دَوَید

دشتانا

تا شمی چومان تانه دَین

فاندرید

تاسیانه امی دیل

واکونید پنجره نا

آسمانا قَوَرسَید سیا ابران

کی بجاران مانستن

سبزید -

و آبی

امی کُوگا دورونی، خسته، گلف

بوئسته شوروم بو

اوسانید جارویا

ابرا نا واروئید

دورا کونید

چکه آب ایسپله، روف دورون -

شورا کونید!

واکونید پنجره نا

تا امی چومان سبز نیلی آسمانا بید ینید

نسیم بایه

گول شادی یا امی زاکان بی چینید

رشت - مرداد ۷۸



اگه آتش بیی، تی هیزومم مو
اگه دریا بشی، تی دس پارو
می دیل سنگه، درس بو تی، تو خسته ای
بیه اندی بنیش ای سنگ پهلو

چی خستم! چی بو بو! ولله می حقه
که نشختم مو ای چونن لقه
بمن هر چی که بوئن مو گوشیتم
تو حق دنی تی گردن خیلی شقه

محمد شمس لنگرودی

ونه لوچه، خنده جه مشت

شونه

شونه

تا پیرسه عاشقی

سبزه

سیوئه

یا به رنگ آبی دریای اوئه!

«ماه تی تی!»

عاشقی، لاله ای کوهه

گاه سرخه

گاه زرده

بی وفا بی هم سیوئه

زندگی گاهی سفیده،

گاه زرده

تی تی کاک رنگ و بوئه

عاشق دل هم کهوئه»

ماه تی تی

ونه بر مه، وارش بو

ونه خنده، آفتاب سو

زنده لس لس

میار پس

انه مه کش

* ماه تی تی: اسم زن و نماد زیبایی
در رشت: الله تی تی (- شکوفه الهی)

اسدالله عمادی

[سادی]

ماه تی تی*

ونه می، ونوشه ای بو

ونه چش، غسل لارو

ونه خنده، تجن او

زنده لس لس

میار پس

شونه دریو

شونه ویشه

شونه تارودخونه ای لو

تا بوینه آفتاب ر

«ماه تی تی!»

دنیا چه سرده!

ورف و وائه

یخ لولک امه صدائه

ورگ حرف، سرخی زخمه

شالی حرف، همه، دروئه

در برو

آفتاب، ته چش شوئه»

ماه تی تی ر، عاشقی حال

ورنه تاکوه

ورنه تادشت



می دیل تی واسی خیلی تاسیانه
تی جول کول الهی غم نمانه
اگه خایی بایی گوما نیبی تو
قشنگ مو! نشانی آروخانه

سراوان - شهلا کشتکار



پاییز بو ما نو ما، گلا بیورده
هوای خوندگی داشتم، بمورده
یه روز نجدی - یه روز شیون - یه روز تو
عجل خو جیر پالتونا بخورده

چقد عجله داشتی خوتن به

مگه دنیا نو مایی مو تن به

یه بار دیگه د خون بزنی می نا ما

بمیرم تی "کریم" جون گوتن به

تهران - کریم رجب زاده لنگرودی

گووی

هادی غلام دوست

بیورده! اونا نیاء گوډن، حسرتاجی بدئن که او چوتو یکتہ پهلوون
موسون، یواشی، سنگین بوشو او یکتہ، پوشته هیمه ورجه، اونا
کولا گیتہ، داس دس دوو، بوشو خٹونہ طرف.

آقوجئون خنده بشوده. هوتو دارسر، بمورده آفتو ولگئون سرا
نیاء گوډه. ولگئون بادجی پَرَکسن. او چقند چی ایی چن ماه
ناخوشی میئن، فیکروخیال ہمرہ سر بشوده بی خوب بو؟ او کہ
ایی هفتاد سال میئن وقت نشوده بو، یک شوء، یک روز، یکتہ
مغریبی فیکر بکونی، چقند چی ایی چند ماه ناخوشی میئن فیکر
بشوده بی خوب بو؟ او فقط کار کادبو. کار، کار، کار! شایدان این
خٹونی وقتی بمورده بو، این زا کون، این سنگ قبر سر بنوشته
بئون: «فرزند رنج و کار» بعدن این عروس، قبر سر شیون بکشہ
بو، خوشو عمہ بشوتہ بو: «عمہ! دؤنی ایرہ چی بنوشته نا؟!»

عمہ کہ سواد نداشت، فقط خو گلہ توکون بدابو: «چی بنوشته
نا، می آبراز قبر سر عروس؟!»

- بنوشته نا، کار، کار، کار!
عروس شیون صدا تا آسمون شو، خورد آبرونا، وگردگود آہہ
مردم شیون وزاری میئن گوما بو.

می آقوجئون بہ

- کف بو، کف بو

کووی خوندرہ، شوء نزیکہ. آفتو دہ خاہ پَرَ بکشی بشی.
آقوجئون حال ندار، درازا کشفہ قبلہ طرف؛ دیما چپ دس
میئن بنا، بیرنا نیاء کادره. این بی رمق نیگاہ، قالی سُرخ گلاجی
لیسکا گینہ، تراز دسکاجی گذرنہ، شونہ تبریز دارؤن ولگ
بمورده آفتو بنیشته سر، نیشنہ. ولگئون بادجی پَرَ کتن. آقوجئون
خوشہ فیکراشونہ:

زا کون ہمہ تہ ای، یکتہ پوشتہ ہیما گوډه بئون، چُغال
گیل سرا یسا بئون بازی کاد بئون. خودشان، یکتہ کولا کتا تیجا گوډه
بو، او شون ورجہ ایسا بو. چنتہ کولا کت گیل میئن نیشته بو.

- کی نوبہ ایسہ؟

- می نوبہ.

- بزن.

تیجا گوډه کولا کتا وینہ، یکتہ او بنیشته کولا کتو نا نظرا گوډه،
فدا. کولا کت تیر موسون هوا سراجی جیرما، بنیشته یکتہ
کولا کت سر. کولا کت کجا بو، خمابو، بکتہ. زا کونا ہمہ مات

آمان نیاء گوڏن، اوشون نقشه کڻين جي مزه داشت! برنج بيني، عرق فوڏن، کار سر، بيچار ميشن، آفتو جي، هندونه جي مزه داشت! غلف بيني، گلنڪ بازی جي مزه داشت! پائيز وقت دار سر انجيل چيني جي مزه داشت! نامزد بازی، خثونه سازی، سثوني نيشتن جي مزه داشت! بهار آفتو، پاييز وارون، جي مزه داشت! خريزه باغ، شورگولي جي مزه داشت! زاڪ داشتن، اوشون آسونه بازار چڪه جي هڻن جي مزه داشت! اوشون بازيا نياء گوڏن، پيله بونا دثن، جي مزه داشت! اوشون زن بوري، عروسي گيتن جي مزه داشت! غم بو، شادی بو، آفتو بو، وارون بو، زندگی جي مزه داشت!

می جئون کووی، تو چره هی گونی: کف بو، کف بو؟
 آفتو که بوشو، آفوجئون خوچیشما دچه، یکنه چکه آرسو،
 این چپ چیشماجی بکنه این دس میشن که این دیم جی هتابو!
 یک نفر بئوته: ای داد ویداد!
 کووی که صدا هوتو به گوش آمه: کف بو، کف بو!

بهار ۱۳۸۰ - لاهیجان

آفوجئون هوتو تبریز دارون ولگا نیاء کادبو که یاد جی پرکتن: ایی وقت سال که بو، آمه تم تشت همره بیرین آمایم، کارگودیم، کارگودیم، بعدن برنج بیني وقت، برنج له همره دیرین شوییم. آنی بیچار کاشتیم، آمه په بو، زخم جیجاکی.

کووی پرکشه بما بنیشته اون چشم جلو، تبریز دارون میشن، قوج دار سر، بنا گوده هنده خوندن: «کف بو، کف بو!» آفاجئون اون گردن طوقا نیاء گوده، بئوته: کف بو، کف بو! چی کف بو؟ ایی زندگی؟ می زندگی؟ ایی دونیا؟ چی کف بو کووی؟! مومگه وقت گودم تی صدا گوش بدام؟ همیشه چنور وچینی می ریفنا نابو، بیچارکاری ورزا همره زوموسون، بهار میشن می دوش نابو. زالو، می رخت خوء میشن، خوء جی از می تومون قوزه گیتیم. دس می شی هف لا پوس کالس، گشتگی همیشه مه فوقوت، ناجه یک موشت پلا داشتیم. کف بو، کف بو! چی کف بو؟ ایی زندگی؟ می زندگی؟ هنی دئوتم ته خیلی دوس داشتیم زندگی، تبریز دار، کووی، باغ، بیچار، سک، پیچه! پيله وقت که بو، پیچا کوتهن، پيله همره بازی گوڏن، چی مزه داشت! کرکون مرغونه آمادبتون، کرکرزن چی مزه داشت! تله کوته، کاکوری زبی چی مزه داشت! کبترون پرکشن، آسون جئور چرخسن، جیر آمان، باق باقو گوڏن چی مزه داشت! گوء صدا، شیردوشی، شیر پله، چی مزه داشت! زنا کون پیه میشن کتله سر صدا، عید بازار چی مزه داشت! علم بندی چی مزه داشت! مغربی چشنگون سر صدا خثونه جلو، دارون سر، چی مزه داشت! توسونه میشن، روخونه میشن سینه او گوڏن چی مزه داشت! کار سر شعر خثوندن، زنا کون نشاء کونی چی مزه داشت! مغربی زناک همره برنجون «وئورز»

کۆوی: فاخته شوم: شب دیم: صورت لیسکاگینه: شر
 می خورد دسکا جی: از روی زرده کولاکت: چوب مخصوص بازی
 تله: انداخت مغربی: هنگام غروب آفتاب دچه: بست
 په: پا تیم: شالی آماده برای نشاءکاری برنج له: چوبی که با آن
 کشاورزان شالی ها را به خانه حمل کنند. ونورزآسان: هنگام دانه زدن
 شالی تله کوته: بچه خروس سثونی نيشتن: زندگی را شروع کردن.
 چشنگون: گنجشکها چکه جی: چیز

گیلان جان

گیلان جان! پرزته دیل جنگل ره
 روخان کول، نما کومه، سل ره
 نیویسم تاسیانی من هه شعرا
 تی نوم چارو جوکول و اشکل ره

گیلان جان! تومی جانی، تومی جانی
 گیلان جان! گیله و باغ آبادانی
 نیگی تو تا مره: «هی یاد فراموش!»
 انام کوبتر! دوخط نی تاسیانی
 تهران - غلامحسن عظیمی

لابراتوار شهر سبز چاپ عکس رنگی در ۳۰ دقیقه - فروش وسایل عکاسی و فیلمبرداری - عکس ۳×۴ و ۶×۴ رنگی در ۱ ساعت
 رشت، خیابان علم الهدی ۳۸۸-۲۲۳-۰۳-۲۲۳۱

هرمان هسه

شاعر آلمانی (درگذشته ۱۹۶۲ م.)
برنده جایزه نوبل ۱۹۴۶

واگردان جه آلمانی: ساسان ورتوان

مه میان

غریبگی، مه میانی قدم زنم
هرتا سنگ و گل و خاری کی دینم
تنه‌اید.

هیچ درختی هیچ درختا دین نئانه
همه تنه‌اید.

*

دُنیا یور از رفیق بو مه ره
او زمان کی می زندگی نورداشتی
آلان ده مه بیگفته یه همه جا
هیچ کسا دین نئانه

*

غریبگی، مه میانی قدم زنم
زندگی تنه‌اید

هیچ کس هیچ کسا دین نئانه
همه تنه‌اید.

شب

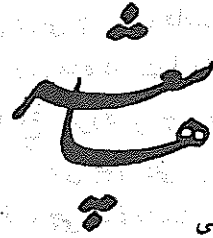
شمعا خاموشا کودم
شب کرا هول هول هوله کی پنجره جا
درون آیه

عینهو برار و بهترین رفیق
مرا خو کشته گیره

*

آما هر دو درد غریت داریمی
آما هر دو ناجه در ستر داریمی

بیچ بیچ کنان جه قدیمان
ایتا عالم آمی پتری خانه حرفا داریمی



تشنگی بزنج‌های شالیزار / ستیغ دلفک را می
نگرند / دلفک / چشمان آبی آسمان را

سه تا نالشی «هسا شعر»

هدیه جشن تولد «گیله وا»

*

اوسال وختی آمه

چمه باغ آبه ایله

عنبرانجه فرش آوج.

وقتی بهار آمد / باغ ما / یک قالییاف عنبرانی شد.

*

اوساله و میشیند

وله باغ و یو آبه

پایزم گیز مژن.

بهار است و بنفشه / باغ گل عروس شد / ای پاییز جارومزن.

*

بنده سر

سیا خر

سمیله شخ

داری خاله دل پوزه

فراز کوه بلند / مه غلیظ / نم نم باران / شاخه درخت
غمگین است /

اسالم - شهرام آزموده

بچارگا بجان زالش

دلفک لچه فاندردن

دلفک،

آسمان کاس چوما

کش کشان فلک جا

سیا ابر

خو وارشی ساروق توشکه یا

گورخانه تک و ارگانه

در درودست‌های آسمان / ابر سیاه / گره بچه
بارانی اش را / به پهلوی رعد و برق می‌آویزد

کلن (آلمان) - مسعود خمایی

ایسا شعر

دل خوارمه و

دیم در کیمه

برسی پتیر مه ته غم

از دل می خوریم و / از رخسار بروز می دهیم /
پایز رسیده ایم، غم ترا

لال مونی

دریوی لوئه بیره ماهی!

آته گلی پره

سکوت / ماهی مرده‌ای بر لب خزر / گلویی بیا

نوشهر - جلیل قیصری



آ تاوستان گرم روزان میان بیده ٲيم امه را تفتا زه، خفتا
 زن دريم، دس بېرديم ايتا آلبوم عكس میان کی زمستان ورف
 روزانا یاد باريم. اگه شمه را خاطر بيه پارسال زمستان پيله
 ورفی سال بوگیلان میان. ورف انقد بوارسته بوکی جی زانو
 دوارسته بو، فارسه بو تا کمر کیله! رشت زاک زوکان چی
 کودید شایی جا کوچه پس کوچه ن میان! برف گوده بازی
 قیامت! تابشا خوری ده نوگو! وانپرس! رشت انزلی بولوآر
 پیاده روجا، ايتا رشتی جوان هنرمند برف مره ايتا عروس
 چاکود چی قشنگی! کی تا موٲتی سر یا نهايو.

عبوری ماشینان کی شون آمون کودید، مسافران پیاده
 بوستید شوئید اون ورجا عكس کیفیتدی یادگاری. امانم چن
 تا عكس اوسادیم یادگاری.

چن روز بعد کی هنده او را دوارستن ديبیم بیده ٲيم ايتا
 داماد نی عروس ورجا سزابو، اون بالا کشا گفته داره، ايتا ده
 فلاش بزه ٲيم.

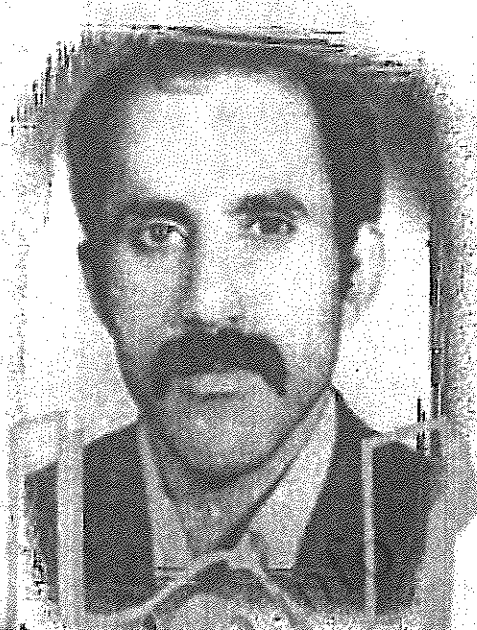
توند وارش کی بامو عروس و دامادم آبا بوستید بو شوئید
 زمينا فرو. اما عكسان امی آرشیو میان بمانسته یادگاری تا
 هساکي آگرم روزان میان شمه را پیش کش کونیم بلکی ایچجه
 شمه را سردی دگزه، بچانید!



لابراتوار شهر سبز چاپ عكس رنگی در ۳۰ دقیقه - فوٲن وسایل عكاسی و فیلتردازی - عكس ۳×۲ و ۶×۲ رنگی در ۱ ساعت

رشت، خیابان علم الهدی ۳۸۸-۲۲۳-۲۲۳۱۰۳

احمد امینی



م. رامان از زبان برادر

سرودی بسازیم
بیاد شهیدان در خون تپیده
سرودی بسازیم
بیاد دلیران در خون نشسته
سرودی بسازیم
که ویران کنی این شب تیر را
به پیشانی شب زند
نقش صبح و سپیده.
سرودی بسازیم
که فریاد ما
در آن جان بگیرد
بگردها
چو آتشفشان از سرکوها.
سرودی بسازیم
سرودی بسازیم
که بر خیزد
از خاک تا کوهکشان
که جوشد ز جان
که گل‌های امید را
برویاند از قلب زحمتکشان.
سرودی بسازیم
سرودی بسازیم

از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

این بیت زیبا بر سنگ مزار شاعری، نوشته آمد که تازه به گل نشسته بود و عطر هنر و عشق می پراکند که چرخ روزگار امانش نداد و خاطر ما آزرده و دور از شگفتی‌ها و ناباوری‌ها و خُزن و اندوهمان در خاک آرمید. و امروز، پس از گذشت سال‌ها، نه تنها از یادها نرفته، بلکه همچنان در یادها زنده و سرسبز است. مانند شعری که خود سروده بود:

می شوم زرد ولی هیچ نمی بوسم من
چونکه در خاک جهان ریشه فراوان دارم

او در ذهن هنر دوستان و شاعران این مرز و بوم، چه آنهایی که او را می شناختند و چه آنهایی که نام او را شنیده بودند، جایگاه ویژه‌ای داشت و دارد.

شاعری که می رفت تا با دیدی نو، سهم تاریخی خود را در زمینه فرهنگ و ادب پارسی، بخصوص در فرهنگ گیلان زمین ادا کند. اقا اتفاق روزگار گویا او را نشانه گرفته بود که در بین

راه به قول فیلسوف و عارفی مشهور: «دی شاعری که شمع جوانیش شد خموش» از میان ما رخت بر بست.

محمد امینی، متخلص به م. رامان، به سال ۱۳۲۶ در شهرستان لاهیجان در یک خانواده متوسط شهری، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر به پایان رسانید. از همان اوان کودکی، نبوغ و خلاقیت بخصوصی داشت. همیشه با چشمان تیزبین و کنجکاو خویش به طرز خاصی به اشیاء و پدیده‌های اطراف خود می نگریست و از آنها الهام می گرفت و نهایت آن می شد که احساس خود را با تجربه‌های اندک، بصورت شعر بسرایند. او نیز همانند هر شاعر دیگری سروده‌هایش حال و هوای دوران نوجوانی و جوانی ویژه خود را داشت.

گاهی دشت و جنگل و سرسبزی و طراوت و زیبایی محیط و گاهی نیز ناملایمات و فقر و تنگدستی مردمان سخت کوش و زحمت کش این دیار، او را تحت تأثیر قرار می داد. و چنین بود که

دستمایه شعرش، بخصوص در زمینه گیلکی رنگ و لعاب زندگی این قشر از مردمان فداکار را داشت.

هنوز از یاد نبرده‌ام، اولین شعری که سروده بود، در حوالی سال‌های ۱۳۴۰ یا ۴۱ در روزنامه پیام ملی لاهیجان به مدیر مسئولی آقای غمگسار به چاپ رسیده بود. با چه شوق و شعف خاصی روزنامه را به خانه آورده بود و به همه ما نشان می داد: «در هشتی برهنه خانه گفتم به مادرم، امروز ما ناهار چه داریم، خندید و گفت: عزای، غذای شب.»

بعدها می رفت که بیشتر و بهتر بداند، بطور جدی به مطالعه آثار ادبی نویسندگان و شاعران و بزرگان گنجینه ادب و فرهنگ ایران پرداخت و در همان سال‌ها شعرهای زیادی چه بصورت غزل و یا رباعی و غیره... در صنایع ادبی و همچنین شعرهای نو بصورت نمایی سروده بود که بیشتر برای او جنبه ورزشی و کسب مهارت و تجربه اندوختی بود و در عین حال آمیخته‌ای از باورها و

اعتقادات درون مایه‌ای بود که اندیشهٔ بالنده قلم او را بر صفحهٔ کاغذ تلنگر می‌زد.

بیشتر تلاش‌ها و کوشش‌های وی در زمینهٔ شعر و شاعری مربوط به همان دوران نوجوانی اوست که یک دانش‌آموز دبیرستانی بود. در واقع می‌توان به نوعی آثرا به دوران در جستجوی کمال یاد کرد.

تحصیلات دبیرستانی نامبرده در مدرسه‌ای به نام ایرانشهر در رشتهٔ علوم تجربی یا طبیعی سابق گذشت. مدیر مدرسه‌ای داشتند بنام آقای کیا فرکه مرد بسیار دانا و فرهیخته‌ای بود، او نه تنها یک مدیر بلکه از جمیع جهات آگاه به مسائل جوانان و دانش‌آموزان بود، و چند اثر ادبی از ایشان در گذشته به چاپ رسید. در واقع هم او بود که نظم‌های استمداد درخشان را در زنده یاد م. رامایافت و همیشه او را می‌ستود و مورد تشویق قرار می‌داد و به نوعی به خانوادهٔ ما یادآور می‌شد که بیشتر او را دریابیم. این مدیر خردمند و ادیب و فرزانه، هر کجا هستند خداایشان به سلامت بدارد که برخورد عالمانه و نگاه تأثیرگذارشان در بالندگی م. رامای و امثال او بی‌تأثیر نبود.

محمد بعد از پایان تحصیلات متوسطه در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشتهٔ مهندسی آبیاری دانشگاه تبریز قبول شد و طی سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ تحصیلات دانشگاهی را به پایان رساند. در طول این سال‌ها او توانست بصورتی جامع‌تر و علمی‌تر خواست‌ها و نبوغ پنهان درونش را بیازماید. در آن سال‌ها شاعرانی همچون شاملو، نادرپور، کسرائی، اخوان ثالث، دریایی، رحمانی و... هر کدام به نوعی در بلوغ و نبوغ و تنویر افکارش، مؤثر بودند. در همان سال‌ها بود که در مجلهٔ خوشه، مجلهٔ فردوسی و بازار ویژه هنر و ادبیات و غیره شعرهایش بصورت جسته و گریخته چاپ می‌شد و بدین سان توانست در بین شاعران و هنرمندان و محفل‌های ادبی آن زمان، جای پای خود را در سال‌ها جرعه‌های آزادبخواری و روشنفکری در محافل روشنفکری زده و در گذر زمان از سر بی‌نصیب نماند و این جرعه‌های روشنگری و علم ستیزی، دامن او را گرفت و نتیجهٔ همان شد که بعد از پایان تحصیلات دانشگاهی در یک نیمه شب تابستانی، عده‌ای از مأموران ساواک به خانهٔ پدری او هجوم آورده و پس از جستجو در گوشه و کنار خانه او را با خود ببرند.

در اوج مبارزات مردم در سال ۱۳۵۷ به همراه خیل عظیمی از مبارزان و آزادخواهان و هم‌زمان خود از بند جور ظالمان و حیاران آزاد شد و دوباره به آغوش گرم جامعه بازگشت.

پس از آزادی از زندان در فضای گرم و بسیار صمیمی روزهای اول انقلاب بسیاری از سروده‌ها و تجربه‌هایش را در زمینهٔ شعرهای گیلکی و فارسی به چاپ رساند، نمونه‌های زیر از جملهٔ این آثارند: مُشت و درفش - غزل‌های بند - جمهوری دموکراتیک سازها - شطرنج خونین - اوجا و چند کتاب ترجمه، از قبیل: سران و سلاطین، آسوده خاطر، انقلاب در انقلاب و غیره... ناگفته نماند که کتاب آسوده خاطر، چند روز قبل از فوتش تازه زیر چاپ رفته بود که به همسر فداکار و فرزندش تقدیم نموده بود.

او در بین دوستان و آشنایانش از محبوبیت خاصی برخوردار بود و با آن چهره خندان و دوست داشتنی همیشه حرفی برای گفتن داشت. وی دارای شخصیتی چند بعدی بود.

او فقط یک شاعر نبود، هر چند در شعرهایش چون غنچه شکفت، اما در زمینه‌های دیگر نیز دستی بر آتش داشت. در تحقیق و تفحص آنچنان با عشق و علاقه پی‌گیر کار بود که گویی کسی این وظیفه را به او محال کرده بود. با اینکه رشته تحصیلی متوسطه‌اش در زمینه علوم و زیست‌شناسی بود ولی ریاضیات را با نگاهی زیرکانه و کنجکاو می‌نگریست و سعی وافر داشت که خود را در دالان‌های پرپیچ و خم و منطقی که در بین اعداد حاکم بود وارد کند تا رابطه‌ها را بهتر بشناسد.

به عنوان مثال چند نمونه از کارهایش در زمینه ریاضیات را ذکر می‌کنم:

در مورد اثبات قضیه فیثاغورث، معتقد بود چون اکثر دانشمندان علوم ریاضی هر یک به طریقی این قضیه را اثبات کرده‌اند چه می‌شود که من هم از راهی دیگر در اثبات این قضیه دستی داشته باشم و اینکار را نیز به انجام رسانید.

فرمولی برای یافتن اعداد اول و باز رابطه‌ای برای یافتن زاویهٔ بین عقربه‌های ساعت در مورد چرخ‌های دندانه‌دار و نظریهٔ کسرها و یا در مورد ستون‌بندی اعداد یا محاسبهٔ کمان‌های مثلثاتی و غیره... این همه موارد از این جهت بیان شد تا ذهن پویانگار او را بهتر و بیشتر بشناسیم که چقدر درون کنجکاو و سعه‌اموزش و یادگیری بود و بدین ترتیب سعی داشت آتش سرکش خواست‌های درونش را اینگونه فرو نشاند و گرنه او نه خود را دانشمند می‌پنداشت نه چیزی بیشتر از آنچه که بود، تنها دغدغهٔ او بیشتر دانستن و آزمندانه اندوختن در همهٔ عرصه‌های دانش و هنر بود. تعلق خاطر آنچنانی به مسائل مادی نداشت.

در مورد دستور زبان فارسی و به کار بردن صحیح واژه‌ها و کلمات نهایت دقت و فراگیری را

داشت و معتقد بود که کلمات را باید طوری پرورش داد که مثل موم در دست‌های آدم بگردد تا آنطور که شایستهٔ یک متن ادبی یا شعر است در جایگاه واقعی خود قرار گیرد و هرگز نباید در تقدم و تأخر آنها ظلم روا داشت. زبان آذری را طی دوران دانشجویی در دانشگاه تبریز فراگرفت و آنسچنان به قواعدش مسلط بود که بسیار قاعده‌مندتر از سردمان معمولی آذری زبان صحبت می‌کرد.

درباره تسلط او در زبان انگلیسی همین قدر بس که به راحتی می‌توانست بصورت تخصصی، مثلاً در زمینهٔ ادبیات به بحث و تبادل نظر بپردازد و همچنین زبان فرانسه را به برکت دانستن زبان انگلیسی بسیار بالاتر از رفع نیاز معمولی روزمره می‌دانست.

در مورد فراگیری زبان، اعتقادش بر این بود که اگر یک زبان را کاملاً فراگیریم، یادگیری دیگر زبان‌ها آسانتر خواهد بود و می‌گفت: «زبان‌ها مانند پلی ارتباطی هستند که می‌توانند انسان را راحت‌تر به فرهنگ‌ها و آداب و سنن اقوام و ملل آشنا گرداند تا بهتر بتوان در آثار و نوشته‌ها به آنها استناد کرد.»

زنده یاد م. رامای پس از آزادی از زندان به همت دوستانش در تهران در یک شرکت نیمه خصوصی و دولتی بنام شرکت شهاب قدس مشغول بکار شد و کمی بعد با دختری از یک خانواده فرهنگی ازدواج کرد.

بیستم مردادماه سال ۱۳۶۴ بود که خبر تأسف بار و بسیار حزن‌انگیز غرق شدن جوانی هنرمند و شاعری پرآوازه از شهرستان لاهیجان در دریای کلاچای به گوش همگان رسید. اما این یک روی سکه بود. روی دیگر آن بود که وی در صدد نجات دوست و همکار تبریزی شرکت که در شرف غرق شدن بود خود را به آب زد. پیکر او در آرامگاه عمومی شهر لاهیجان وادی آقا سید محمد به خاک سپرده شد. از وی دو فرزند دختر به یادگار مانده است.



از روایت دیگران تا واقعیت امیری

ایران امیری

راهگشا که به قول خودشان "امیری" ها از سطح سواد و مطالعه بی بهره بودند، مرتکب این گونه مطالب به اصطلاح "مقالات محققانه" می شوند، آنهم در استان و منطقه ای از کشور که سرشار از رنگ آمیزی های متنوع آوایی و محلی و گوشه های آوازی و نغمات نامکشوف است، تابدان پایه که استاه فرزانه و بزرگی چون مرحوم ابوالحسن صبا در اقامت کوتاهش در گیلان ره آورد پر باری را از این سفر به جامعه هنر موسیقی کشورمان ارزانی نمود. البته موسیقی غنی گیلان را نمی توان با بی تهمدی آنهم با مضاحبه های سطحی و رفع تکلیفی و مقالاتی این گونه مملو از اشکال و اشتباه و کپی برداری های توأم با تحریف و متأسفانه مغرضانه به قصد افاضه و قلم فرسایی به جامعه فرهنگ و هنر تزریق نمود.

اشکال کار نمی دانم از کجاست؟ اما بر مطبوعات که همواره می باید تجلی گاه شفاف عرصه های مختلف فرهنگی و هنری باشند فرض و تکلیف است که دامن هنر را از ناخالصی ها عاری و پاک سازند.

این نکته را به واقع می گویم که در زندگی استاد امیری از سرفروتنی و تواضع پدر و به حسن وجود عزیزشان از دیدار بزرگان موسیقی کشور آموخته و دریافته ام که فضای هنری می باید آکنده از ادب و احترام به بزرگان گردد نه اینکه هر که از راه برسد به قصد نوگویی و نوجویی آن هم با پای برهنه می خواهد کاری انجام دهد کارستان تا ماندنی و ماندگار شود. به جهت همین خصوصیت

وقتی مقاله "از واقعیت امیری تا روایت دیگران" به قلم آقای شاهرخ میرزایی را در گیله وای شماره ۶۰ مطالعه نمودم، نه تنها به یاد تنهایی ها و عزلت گزینی های پدرم - مرحوم رجبعلی امیری فلاح - افتادم بلکه در غربت تاریخی و همیشگی "امیری" های روزگار غوطه ور شدم.

راستش نوشتن از زندگی خصوصی و هنری هنرمندی که سالهای سال به دور از هیاهوی کاذب و خودبینی و خودبرتربینی زیسته برای آنهایی که مرحوم امیری فلاح را آنگونه که باید و شاید نمی شناسند و آنهایی که اندکی با قلم پر شور و به اصطلاح "متعهدانه" جناب شاهرخ میرزایی که به قول خودشان نوشته شان "جز جستجوگری در تحقیقات موسیقی گیلان و برای آگاهی و تفهیم واقعیات مرحوم امیری است" آشنایند، در آغاز مرا بر آن داشت سکوت اختیار نمایم اما به حسب تکلیف و رسالتی که این کمترین به لحاظ نسبت پدر و فرزندی و همچنین همزیستی به روزگاران در کنار پدرم با صوت و صدای رسایش دردها و زخم هایش را زخمه وار به مویه نشسته ام، بر آن شدم تا تاریخ موسیقی گیلان و ایران را از دام رسالتی که بعضی ها نمی دانم با چه مجوز و تخصصی آنهم با منتی که برگزیده های تاریخ بیچاره می گذارند تا به قول خودشان "واقعیت" ها مخدوش نشود برهانم. اما نکته ای را که پس از خواندن مقاله ایشان به نظرم آمد این است که چرا آقای میرزایی بجای تحقیقات علمی و آکادمیک و به تعبیری بالنده و

و ویژگی پدر بود که مرحوم امیری سالهای سال به دور از هیاهوها در عزلت نشسته بود و ناشناخته می‌زیست. آقای میرزایی این نکته را هم باید اشاره کنم که در سالهای اواخر عمر پدر اصلاً شما حضوری در مرادوات و زندگی پدر نداشتید، اگر با پای خسته و لنگان حقیر نبود هیچوقت استادان بنام موسیقی کشورمان جا و مکان استاد امیری را نمی‌داستند و اصلاً خبری از ایشان نداشتند و مهمتر از همه اگر معرفت و شناخت حقیقی و واقعی این بزرگان به جهت حرمت گذاری به پیر عزلت‌گزیده آواز ایران نبود این "واقعیتی" را که در مقاله‌تان از آن به‌کرار دم زده‌اید بدون شناخت و حضور بزرگان شکل نمی‌گرفت و این گونه نمی‌شد که پدر را آخرین روایتگر و ردیف دان موسیقی سنتی کشور بنامند و این در حالی است که مطبوعات و جراید و مجامع هنری گیلان آن گونه که اهل موسیقی و جراید پایتخت از امیری می‌گفتند و می‌نوشتند یا سکوت اختیار کرده بودند و یا باید گفت اصلاً اطلاعی از استاد نداشتند و نمی‌دانم شما در آن موقع روزگار کجا بودید و چه می‌کردید تا به اصطلاح "واقعیت"‌ها را می‌نوشتید و می‌گفتید و این خود معضل و مشکلی است که هنر و فرهنگ گیلان را با آن همه پیشینه اصیل فرهنگی و هنری‌اش به سمت سنتی (خواستار یا ناخواستار) سوق می‌دهد که بوق‌ها و کرناها را بعد از عمر پر بار بزرگان فرهنگ، ادب و هنر در نفس کاغذ این مطبوعات می‌دمند که:

از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

و اما نکاتی را که ضروری است برای نویسنده مقاله "از واقعیت امیری تا روایت دیگران" متذکر گردم تا خوانندگان و علاقه‌مندان جدی موسیقی بدان مطلع یابند بدین شرح است:

آقای شاهرخ میرزایی در مقاله خود بیان نموده‌اند "تنها مدرکی که از مرحوم امیری فلاح در رادیو به جا مانده است همان دعوت رادیو ایران برای اولین بار بواسطه معرفی حسین ملک بوده است که آقای فرخ زاد با ایشان محاصبه ده دقیقه‌ای داشته‌اند" که این گونه نمی‌باشد. مرحوم امیری فلاح در سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ چند برنامه زنده در رادیو نیروی هوایی اجراء نمود که بسیار مورد استقبال قرار گرفت، نمی‌دانم ولی امیدوارم در آرشیو رادیو موجود باشد تا اهل تحقیق با مراجعه به گنجینه‌هایی که در سینه دلسوختگانی چون مرحوم امیری نقش بسته بود از صفحات رادیو بیرون کشیده و به صفحات تاریخ موسیقی کشورمان بیفزاید. این گفته آقای میرزایی از

موارد مغشوش و مشوشی است که بیانگر بی‌اطلاعی ایشان از زندگی هنری مرحوم امیری فلاح است.

- نکته دیگری که آقای میرزایی به‌کرار در مقاله‌شان یاد کرده‌اند، آشنایی تنگاتنگ ایشان به مدت ده سال تا پایان عمر مرحوم امیری است که گویی پیری روزگار فرا رسیده و فراموشی و نسیان بر دامن اندیشه خیمه زده است! آشنایی آقای میرزایی با مرحوم امیری فلاح از سال ۱۳۶۴ تا سال ۱۳۷۰ بود و این عدم حضور ایشان در چند سال اواخر عمر پدر مسبب گردیده که مطالب مقاله "از واقعیت امیری تا روایت دیگران" دچار گفته‌های غیرواقع و پیریشان گردد. می‌دانید که فوت استاد امیری به تاریخ ۱۵ آذرماه ۱۳۷۳ در تهران بود و تنها جناب میرزایی در مراسم سالگرد مرحوم امیری در مسجد بریانک تهران حضور داشتند.

- از مواردی که نقل قولها را مغشوش نموده بود مسئله سن استاد است که آقای میرزایی بدان اشاره نموده‌اند. می‌دانیم که در گذشته‌های خیلی دور مردم از شناسنامه دقیق و معتبری که حاکی از سن و سال درست و دقیق باشد آگاه نبودند و این خود از مواردی بود که شناسنامه استاد را از نظر سنی دچار مشکل نموده بود. آقای میرزایی در مقاله‌شان بر این نکته تأکید دارند که استاد امیری از حافظه خوبی برخوردار نبود پس بسیاری از گفته‌هایش به واقعیت نزدیک نیست. نمی‌دانم جناب میرزایی بر چه اساسی این اظهار نظر را بر قلم آورده‌اند. نکته عجیب و غریب گفته‌های آقای میرزایی در این است که انگار ایشان از شخصیتی قلم فرسایی نموده‌اند که قرن‌ها از حیاتش گذشته است و امروز هیچگونه اطلاع مستندی از زندگی و هوی‌ش وجود ندارد. بحمدالله در حال حاضر فرزندان و نوه‌ها و بسیاری از نزدیکان استاد در قید حیاتند و جا داشت آقای میرزایی این موارد را از اهلش سؤال می‌فرمودند.

یادم هست سال ۱۳۷۲ یا ۱۳۷۳ بود که در دهکده ساحلی بندر انزلی به مناسبت جشن معلم با حضور مردم و مسئولین بنه ویژه جناب آقای حبیبی معاون اول رئیس جمهوری مراسمی برپا شد که در آن جشن از پدر جهت اجراء برنامه موسیقی دعوت بعمل آمده بود. در این مراسم آقای ورعی نوازنده نی گیلانی برای اجراء برنامه موسیقی مرحوم امیری فلاح را همراهی نمودند که مورد استقبال حضار قرار گرفت.

پس از اجراء از سن پدر سؤال شد و ایشان فرمودند که حدود ۱۰۶ یا ۱۰۷ سال دارم که در حال حاضر آن نوار اجراء برنامه دهکده ساحلی

در اختیاریم می‌باشد. آقای میرزایی می‌توانستند در تحقیقی در محاسبات سن و سال مرحوم امیری داشته باشند تا نوشته‌هایشان این گونه دچار تشویش نگردد. با این توضیح محاسبات آقای میرزایی در خصوص سن و سال استاد و دوستی‌اش با آقای چیت ساز در مازندران که از طسرفداران صدهای استاد بود نیاز به بازنگری مجدد دارد.

- استاد امیری فلاح در دوران پر فراز و نشیب زندگی‌اش روزهای سختی را پشت سر گذاشت اما از آنجایی که مناعت طبع و تواضع و فروتنی پدر وقار ویژه‌ای به شخصیت هنری‌اش بخشیده بود، هیچگاه پدر را گرفتار ابتذال و بی‌هویتی ننمود. همانطوری که آقای میرزایی اشاره نموده‌اند سالهای ۴۵ تا ۵۵ دوران ابتدال‌گرایی به ویژه در حوزه موسیقی بود.

شیوع موسیقی کافه‌ای و کاباره‌ای بسیاری را گرفتار خود کرده و فضای هنری جامعه مسموم از موسیقی مبتذل گردیده بود که جز بی‌هویتی و بی‌ریشه‌گی چیزی به جامعه ارزانی نداشت. آقای میرزایی در مقاله‌شان استاد امیری فلاح را به مانند بعضی دیگر از اهل موسیقی ایرانی گرفتار و دچار مجالس موسیقی کاباره‌ای جلوه داده است آنهم بدون مطالعه و علت‌یابی و صرفاً بخاطر عدم بضاعت مالی استاد!!

نکته قابل تأمل در اینجاست برای شخصیتی چون استاد امیری که سالهای سال ناشناخته مانده بود حضورشان در مجالس هنری جدی بسیار کم‌رنگ بود تا چه رسد که به مانند مرحوم روح‌انگیز و یا آقای یاحقی و خانم حمیرا که بطور کلی حضوری همه جانبه در فعالیت‌های موسیقی آن روزگار داشتند مقایسه گردد.



شرحی این گونه ناشی از کم لطفی و جفایی است که آقای میرزایی به استاد امیری روا داشته‌اند. اما به جهت تکلیف باید به عرض برسانم صاحب کافه کریستال آقای دل قندی بودند که با پدر آشنا بود، ایشان با اصرار و التماس زیاد و پدر نیز با فروتنی و سادگی روستایی‌اش مدت بسیار کوتاهی را در کافه کریستال حضور پیدا کرد. مرحوم امیری که اهلس او را خوب می‌شناختند با آشنا شدن به فضای آلوده کافه کریستال در مدت کوتاهی از تباطش را با کافه قطع نمود و این بر می‌گردد به این نکته که مرحوم امیری فلاح اهل هیچ نوع از خمیریات و دود و دم روشنفکر زده‌ها نبود و از سلامت نفس و شخصیتی وارسته برخوردار بود. این ماجرای کافه کریستال رفتن مرحوم امیری فلاح است اما سئوالم این است که هم تحلیل آقای میرزایی از رفتن مرحوم امیری به کافه کریستال عجیب بنظر می‌رسد و هم این که نمی‌دانم اسم کافه زیر زمینی "مصطفی پایان" را آقای میرزایی از کجا آورده‌اند که اصلاً مرحوم پدر حضوری در چنین کافه‌ای نداشته است. اگر آقای میرزایی مدرک، سند و شواهد معتبری دارند به گوش جان خریدارم و گرنه ادعای شرف خانواده مرحوم امیری فلاح را پذیرا باشند که اینگونه بی‌تهدانه شخصیت هنری هنرمندی را

آلوده پریشان‌گویی‌هایشان نمایند.

- از خصوصیات بارز پدر عشق و آفری بود که این پیرمرد عاشق به هنر اصیل آواز داشت و در این راه خود را به هیچ کس نفروخت و صبوری را توشه راه و سلوک هنری‌اش نمود.

یادم هست آقای روحی از شاگردان پدر در محضر ایشان جهت یادگیری گوشه‌ها و دستگاه‌ها تلمذ می‌نمودند. روزی مقدار پولی را که برای پدر جهت کلاس آواز در نظر گرفته بود، زمانی که پدر به بیرون اتاق رفت زیر تشک پیرمرد گذاشت. وقتی پدر آمد ناگهان تشک با نشستن پدر حرکتی کرد و پولها رخ نمودند. در آن لحظه پدر موضوع را دریافت و چشمانش از اشک غیرت لبریز شد. علت را از ایشان پرسیدم و فرمودند: "نباید اینطور باشد، گویی هنرم را خریده‌اند." ببینید انسانی که تا این حد حساس و شکننده است و ذره‌ای هم نمی‌خواهد حتی از حق و حقوق خود نیز بهره‌مند گردد، هیچگاه به سادگی می‌تواند در مسیر ابتدال قرار گیرد و بانی بی‌هویتی گردد؟

- از اینکه آقای میرزایی به قول خودشان به عنوان "شاگرد ده ساله!!" استاد امیری فلاح می‌فرمایند که "ایشان اکثر مواقع حین خواندن آواز به دفترچه اشعارش مراجعه می‌کرد" باید بگویم که آنهایی که با استاد معاشرت داشتند

خوب می‌دانند که استاد امیری گرچه از سواد بالایی برخوردار نبود ولی از قریحه‌ای سرشار و ذاتی و خداداد بهره‌مند بود و سینه‌اش لبریز از دُر دربار هنر و موسیقی بود. ایشان اصلاً در هنگام خواندن قطعات آوازی از دفترچه کمک نمی‌گرفتند و برای این گفته شاهی می‌آورم. در مقاله آقای میرزایی عکس‌هایی از بزرگان موسیقی به چاپ رسیده که ایشان عیناً از ماهنامه جدول ویژه شهریور ۷۶ استفاده کرده‌اند که در گیله‌وای ۶۰ به چاپ رسیده است. باید بعرض برسانم که همان طور که در نوشتارم بدان اشاره رفته است حضور و تکریم هنرمندان پایتخت و احترامشان نسبت به استاد امیری فلاح یکی از وقایع و تحولات برجسته زندگی ایشان است که چقدر عاشقانه پدر پیرآواز ایران را با دلجویی‌ها و عنایاتشان نواختند، از آن جمله حضور ارزنده استاد محمد رضا لطفی در دیدار و عبادت از پدر و استاد شجریان که در مراسم بزرگداشت و گلریزانی که با حضور استادانی چون: محمد رضا شجریان، غلامحسین امیرخانی، دکتر حسین الهی قمشه‌ای، سبزه کار، امیر فلسفی، کابلی و سایر بزرگان برگزار گردید. در این مراسم با شکوه به شایستگی، بزرگان هنر و فرهنگ کشورمان شأن و منزلت هنر استاد امیری فلاح را به گل ادب و محبت آراستند که

هیچگاه تساریخ موسیقی کشورمان از خاطر نخواهد برد. نکته در اینجاست که استاد لطفی اصلاً حضوری در این مراسم نداشتند و تنها هرازگاهی که به ایران تشریف می‌آوردند به دیدن استاد می‌آمدند و این نکته با نوشتن آقای میرزایی که "با همت برادران شجریان و محمد رضا لطفی مراسم گلریزان برای استاد امیری ترتیب داده شده بود" منافات دارد که بیانگر بی‌اطلاعی آقای شاهرخ میرزایی است.

بانی اصلی این حرکت ارزنده دکتر



مراسم بزرگداشت و گلریزان استاد رجبعلی امیری فلاح

از چپ به راست: محمد رضا شجریان - امیری فلاح - غلامحسین امیرخانی - محمد عرفانیان

علی اکبر جلالی فوق تخصص زیبایی و آقایان مهندس موسوی مدیر محترم شرکت فومن شیمی، دکتر گودرزی، دکتر الهی قمشهای و استاد محمد رضا شجریان بودند. در این مراسم، پدر با گروه موسیقی اجراءهای زیبای فی البداهه‌ای از موسیقی سنتی و ترانه‌های محلی داشتند که همه اشعار را از یز بودند. اجراءهای پدر مورد توجه اساتید قرار گرفت و آقای دکتر الهی قمشهای از حافظه، صدا و صوت پدر و اجراء موفق گوشه‌های اصیل موسیقی سخنرانی مسبوطی نمودند که نوار ویدئویی مراسم در حال حاضر موجود می‌باشد که در صورت نیاز حاضرین برای استفاده از هنر استاد به محققین و موسیقیدانان زحمتکش کشورمان تقدیم نمایم که جا دارد از این حرکت ارزنده بزرگانی که نام شریفشان را بر شمردم یک بار دیگر نیز مراتب تقدیر و تشکر صمیمانه خود را ابراز دارم.

- در سال ۱۳۷۲ وقتی که می‌دیدم عده‌ای عکس‌ها و مصاحبه‌هایشان از این روزنامه به آن ماهنامه صفحات را پر می‌کند و همینطور مورد تمجید قرار می‌گیرند به رشت آمدم و در دفتر گیله‌وا دیداری با آقای جکتاجی داشتم. از آقای جکتاجی خواستم تا درباره استاد امیری فلاح مطلبی بنویسند از هنرش و از پیشکسوتی‌اش. ولی در آن زمان آقای جکتاجی اصلاً شناختی از مرحوم پدر نداشتند، در آن موقع نمی‌دانم آقای میرزایی که داعیه شاگردی ده ساله تا آخر عمر استاد را دارند کجا بودند که به قول معروف امروز دایه مهربان تر از مادر شده‌اند. با آقای جکتاجی در رابطه با اجراء کنسرت موسیقی پدر در دهکده ساحلی بندرانزلی صحبت کردم، ایشان گفتند از آقای عزیز طویلی در بندر انزلی خواهم خواست تا گزارش و مصاحبه‌ای از برنامه موسیقی استاد امیری فلاح تهیه نمایند که ماجرا همان شد که مطلبی از استاد امیری به قلم آقای عزیز طویلی در گیله‌وا چاپ شد. ببینید در آن زمان مطبوعات و جامعه هنری گیلان چقدر از استاد امیری فلاح بی‌اطلاع بودند و امروز آقای شاهرخ میرزایی چه یک جانبه مطالب را تحریف می‌کنند و یا به قول خودشان "واقعیتها" را بازگو می‌کنند. نمی‌دانم ولی از این مسئله اطلاع دارم که همسر و فرزندان هر هنرمندی بهتر از دیگران از وقایع رخدادها و زندگی شخصی و هنری هنرمند اطلاع کامل و کافی دارند و جا دارد اهل مطبوعات در چاپ این گونه مقالات با خانواده هنرمندان مشورت نمایند تا حرمت‌ها و حیثیت‌ها حفظ گردد.

- اما در خصوص استاد صبا و آشنایی‌اش با استاد امیری فلاح باید عرض کنم که هرگز مرحوم

پدر نفرمودند که استاد صبا بخاطر شناسایی خوانندگان گیلانی به گیلان آمده بودند که این نکته بر اهل موسیقی پوشیده نیست و از این آشنایی این گونه یاد می‌کردند که با توجه به شغل و حرفه‌شان (صیادی) که سختی‌های روزگار را با دریا به ضجه می‌نشستند، در یکی از روزها در هنگام کار مشغول خواندن آواز بودند که مرحوم صبا و مرحوم قمر پرسی‌های در حوالی دریا و ساحل داشتند که با شنیدن صدای پدر توجه خاصی به صوت و لحن آواز ایشان شد و ماجرای آشنایی شکل گرفت تا اینکه استاد صبا مرحوم پدر را به تهران دعوت نمودند که مصادف بود با عروسی فوزیه و قرار بر این شد که پدر در آنجا به اجرای برنامه موسیقی بپردازد ولی لباس پدر لباس رسمی نبود. آنها با توجه به آن جشن بزرگ برای مرحوم پدر لباس تهیه نمودند و پدر در آن مراسم به اجرای برنامه پرداخت.

- پدر از زمان کودکی، سنگاچین زادگاه خود را ترک کرد و برای امرار معاش از سوئی و از سوی دیگر از جهت تقدیر روزگار گاه تهران بود، گاه مازندران و گاه بندر انزلی. اینگونه نبود که برای همیشه در یک محل ساکن باشد. ماجرای اذان گفتن پدر در روزگار کودکی - نوجوانی‌اش آنهم در حضور مظفرالدین شاه در بندر انزلی بود نه در سنگاچین. پر واضح است که بندر انزلی به لحاظ مرکزیت و موقعیت ویژه‌اش در مسیر تردد بازرگانان و تجار و... بود.

- در مورد آشنایی مرحوم امیری فلاح با شاعر بزرگ زنده یاد "شیون فومنی" همانطور که آقای میرزایی بیان نمودند این آشنایی برای اولین بار زمانی صورت گرفت که آقای میرزایی هم بودند.

پس از این آشنایی دیگر دیدارها که هم‌اکنون دست قضا و تقدیر روزگار بود دست نداد و بعد بی‌مهری‌های آقای شاهرخ میرزایی با استاد امیری فلاح شروع شد و... اما همانطوری که عرض کردم در سال ۱۳۷۰ ارتباط آقای میرزایی با خانواده مرحوم امیری قطع گردید و این مورد هم از همان مواردی است که آقای میرزایی بدون داشتن اطلاعی از ماجرا دست به قلم شده و قلم‌فرسائی نمودند.

یادم هست در روزهایی که بزرگان هنر و موسیقی ایران به دیدار پدر دیرینه آواز ایران می‌آمدند، روزی در تهران سوار اتومبیل به قصد رفتن به منزل بودم که در اتومبیل با شنیدن موسیقی از رادیو صحبت از استادان موسیقی به میان آمد و جوانی صحبت از هنر هنرمندان و جایگاه و منزلتشان نمود، من هم در این میان در

خصوص موسیقی اصیل ایرانی صحبت‌هایی کردم. اندکی بعد دریافتم که این جوان شمالی و اهل هنر بوده و هم از بستگان استاد شیون فومنی است. آقای عظیم مفیثی از بستگان استاد شیون و خود از هنرآموزان آواز و هنر خوشنویسی است. در طول مسیر ارادت مرا به شعر و اشعار زیبای شیون فومنی و از این که افتخار و مایه مباهات ما گیلانیان است ابراز نمودم و همچنین از آشنایی که با این فرهیخته مرد صورت گرفته بود. از طریق این جوان هنرمند که در مراودات هنری با فرزندان زنده یاد شیون (آقایان حامد و کاوه) بود دوباره افتخار آشنایی و رفت و آمد ما شکل گرفت. در آن روزها که پدر در بیمارستان خاتم‌الانبیاء تهران بستری بودند روزی فرزند زنده یاد شیون آقای حامد فومنی به اتفاق آقای عظیم مفیثی با دسته‌گلی به بیمارستان جهت عیادت آمدند که ساعتی را در کنار پدر بودند و بعد هم در منزل به دیدار و عیادت پدر به دفعات آمدند که الحق از جوانان برومند و هنرمندی هستند که خود موجب گردیدند شاعر محبوب گیلان ما استاد شیون نیز جهت عیادت و دیدار از پدر به منزل ما تشریف بیاورند.

روزی حامد فومنی فرزند شاعر زنده یاد شیون در منزل ما از پدر از گذشته‌های دور و فعالیت‌های هنری‌اش پرسید و پدر برای ایشان با آن حال بیماری و خنجره زخمی روزهای سخت زندگی آواز خواند و فرزند شیون نیز به قرائت شعر پرداخت و بیٹی را از شعرهای زنده یاد شیون به استاد امیری تقدیم نمود و برای پدر در کاغذی نوشت. این بیت آویزه گوش پدر شد و چقدر این بیت شیون گویای زندگی و وجود هنری استاد امیری فلاح بود و پدر هر از گاهی این بیت شیون را زمزمه می‌کرد:

چکاوک ناله‌ام از من نمی‌آید رَجَز خوانی
که غم انگیزتر از داد بیدادِ همایونم
حالا نمی‌دانم با ذکر این شواهد آقای میرزایی چرا باز گرفتار چنبره محاسبات نادانسته‌شان شده و بر پریشان‌گویی‌هایشان افزوده‌اند. این مراودات کوتاه زمانی صورت گرفت که استاد شیون گرفتار بیماری کلیوی بود و بیشتر روزها را جهت درمان در تهران می‌گذراند تا اینکه بعد به تهران کوچ نمود.

بهر حال امیدوارم در نوشته‌هایمان آنقدر جانب حرمت و تعهد را مدنظر داشته باشیم تا "واقعیت‌های زندگی هنرمندی بی‌ادعا و به دور از هیاهو خدشه دار نگردد.



خاطره‌های نوشته‌ای از خطی بر دیوار

اسماعیل گلشنی

شادروان سرگرد ستاد رضا اصفهانی سپردند که از افسران ملی بود و به سفارش پسرعمویش آقای مهدی فرهنگد همراهی را تقبل کرده بود و سرانجام روز بعد مرحوم فرجاد به سلامت در تهران به منزل یکی از دوستان مخلص و وفادار تحویل شد و در خفا ماند تا آب‌ها از آسیاب‌ها افتاد.

در اینجا یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که با در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن روزگار وانگس که هر کس به کمترین بهانه‌ای در مظان اتهام قرار می‌گرفت، همت و بزرگ‌منشی آقای علی دوست که در صورت بروز خطر کمترین آسیب از دست رفتن اتومبیلش بود، از هر جهت قابل تحسین و ستایش است. مضافاً اینکه طی نزدیک به پنجاه سال که از این واقعه می‌گذرد نه با کسی در این مقوله سخن گفت و نه در جایی نوشت. بنابراین با نقل این خاطره خواستم از طرف خودم و همه دوستان هم‌اندیش دین خود را نسبت به عمل بزرگوارانه ایشان ادا کنم. همچنان که شجاعت شادروان عباس دلزنده نیز در این عملیات که خالی از خطر نبود گوشه‌ای از مبارزات ملی در تاریخ معاصر گیلان است که باید در جایی ذکر می‌شد. تهران - ۸۰/۲/۲۵

خطی بر دیوار

احمد علی دوست

رشت، میلکان، ۱۳۸۰

قابل وصول در ازای ارسال ۲۵۰۰ تومان تمبر با پست سفارشی از هر نقطه کشور

مغازه دوست عزیز تا کامم جلیل اطلسچی در بازار رفتیم، از حال و روزم پرسید و برای اختفای موقت مرا به خانه‌اش که جای امنی بود دعوت کرد، از احساسات دوستانه‌اش تشکر کردم و در مقام چاره‌جویی گرفتاری هول‌انگیز فرجاد را با او در میان گذاشتم با این امید که اگر وسیله مطمئنی برای انتقال او به تهران باشد، از زندان و مرگ حتمی نجات خواهد یافت.

جلیل عزیز مدتی سکوت کرد و فکری کرد بعد با لیخند گفت چیزی بنظرم رسیده که ممکن است مقر مناسبی باشد و بلافاصله با تلفن از دوستی تقاضای دیدار فوری کرد. چند دقیقه بعد آقای علی دوست با سیمای خندان وارد مغازه شد. به محض دیدن من با نگرانی از حالم پرسید و از اینکه بی‌مها با خود را در معرض دید قرار داده‌ام تعجب کرد. جلیل با توضیح موقعیت اسفناک فرجاد قضیه نجات جان او را مطرح کرد و با اشاره به لزوم اتومبیلی که بتواند بکار بیاید از ایشان کمک خواست. علی دوست بدون تأمل و در کمال خونسردی گفت: اتومبیل من که نمره تاکسی دارد در اختیار شما است اگر راننده‌اش که طبع لوطی منشانه‌ای دارد بپذیرد با کسی ندارم. خوشبختانه راننده را می‌شناختم عباس دلزنده همکلاسی ایام تحصیلی من و جوان باغیرت و چُست و چالاکمی بود به فاصله چند ساعت با او تماس گرفتم و مطلب را با او در میان گذاشتم و خطرات احتمالی را گوشزد کردم، در جواب گفت وقتی آقای علی دوست پذیرفتند من انجام کار را به عهده می‌گیرم. قول و قرارها را گذاشتیم ساعت ۸ صبح روز بعد مقابل مخفی‌گاه فرجاد حاضر شد. با مراقبت و احتیاط کامل او را در صندوق عقب اتومبیل جا داد و به طرف جاده لاهیجان به راه افتاد.

در مبادی خروجی شهر ایستگاه بازرسی قرار داشت و آن روزها علاوه بر مأموران شهرداری، پلیس و قوای امنیتی رفت و آمدها را زیر نظر داشتند. تمهیدی شده بود که شادروان فتح‌الله خان نجدی سمعی که از مالکان بزرگ و هواخواه حزب ایران و عضو انجمن شهر رشت بود به اتفاق همسرش در محل بازرسی به انتظار اتومبیل باشد وقتی عباس دلزنده رسید فتح‌الله خان نجدی با ترشویی ساختگی از او علت تأخیر را پرسید و سوار اتومبیل شدند، مأموران هم به احترام او از بازرسی اتومبیل صرف‌نظر کردند و خطر گذشت. در رودسر مسافران اتومبیل ادامه مأموریت را به

هرگز بر سر آن نیستم که در مقوله تعرفه و توصیف کتاب خطی بر دیوار چیزی بنویسم زیرا با آن که فقط چند هفته‌ای از عرضه آن به بازار کتاب می‌گذرد، یقین دارم هم سن و سالهای همولایتیم که با خواندن آن مثل من سیر و سفری در حال و هوای خاطرات هفتاد - هشتاد سال گذشته داشته‌اند با من هم عقیده باشند که کتاب خطی بر دیوار مُشکی است که خود می‌بوید و حاجتی به تبلیغ عطار ندارد.

از طرفی در حدّ خود نمی‌بینم درباره‌ی متن خاطره‌ها - یادها و مقالات دلنشین آن که با طنزی شیرین نه تلخ و گزنده نوشته شده و با کنایات - ضرب‌المثل‌ها و شیرینکاری‌های خواندنی آراسته شده است چیزی بنویسم، بلکه فقط لازم می‌دانم به جای خطی بر دیوار عنوان خطی زرین در تاریخ ادبیات گیلان و ایران را به آن بدهم و به پاس لَدّتی که از دوبار خواندش برده‌ام بگویم: مریزاد دستی که انگور چید.

به سابقه پنجاه سال دوستی با نویسنده کتاب و آشنایی با خدمات فراوانی که در زمینه‌های اجتماعی و انسانی و عاطفی از ایشان بخاطر دارم، گفتنی‌های زیادی می‌دانم که نویسنده با کمال فروتنی یا احتراز از شائبه خودستایی از نقل آنها در کتاب صرف‌نظر کرده است و این خاطره را نیز که می‌نویسم به علت مقطع تاریخی آن شنیدنی و قابل ذکر است. بویژه وقتی در «سخن‌ناشر» کتاب نیز از عموم خوانندگان خواسته شده باشد.

بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ مملکت دچار پریشانی شد. گرفت و گیرها توسط فرمانداری نظامی و شهربانی و رکن دو ارتش اول از وزراء و عوامل اجزایی دولت ملی دکتر محمد مصدق شروع شد و به عقلم حزب توده و حزب ایران و سایر احزاب سیاسی فعال تسری پیدا کرد. از جمله اولین کسانی که دم تیغ رفتند شادروان دکتر حسین فاطمی به عنوان شاخص‌ترین دشمن رژیم بود. در رشت هم زنده یاد سید اسماعیل فرجاد دبیر حزب ایران گیلان با اتهامی مشابه مورد تعقیب قرار گرفت و خانه محل اقامتش شناسایی شد. دوستان حزبی ما هر کدام برای در امان ماندن از تعقیب احتمالی، خود را از دید مأموران مخفی می‌کردند و صاحب خانه مرحوم فرجاد تحمل خطر کردن را نداشت و چاره‌جویی می‌کرد. فکر حفظ جان و نجات او از مهلکه به شدت نگرانمان کرده بود؛ بعد از ظهر یک روز در حالیکه خودم مورد تعقیب بودم به

در شناخت آثار هنری و بناهای تاریخی

و کوشی در حفظ میراث فرهنگی گیلماز (سیلان و مازندران)

عزیز عیسی پور

این حمام قدیمی با آن گنبدهای سفید و چشم‌های شیشه‌ای که درون آن به سبک امروز بهداشتی و تمبیه شده بود و بسیار تمیز نگهداری می‌شد، نزدیک به یک قرن قدمت داشت. شیشه‌ام که شهرداری آنجا را به قیمت ۳۰ میلیون تومان خریداری کرده است و هم اکنون ویرانه‌ای بیش نیست.

سوال این است که آیا میراث فرهنگی یک شهر یا یک ملت را با پول می‌شود معامله کرد؟ آیا بهتر نبود که آنجا را حفظ می‌کردند و به میراث فرهنگی شهر می‌افزودند؟ آیا بهتر نبود آن جا را به مرکز تجارتهای هنرهای سنتی و صنایع دستی محلی تبدیل می‌کردند؟ آیا بهتر نبود که شهردار محترم از شهردار وقت کرمان درس عبرتی می‌گرفت تا حمام یوسف کاس آقا را به زیبایی حمام گنج علیخان و یا فین کاشان می‌آراست و آن را حفظ می‌کرد و یادگاری بس ارزنده در زمان تصدی خود در شهرداری، برای شهروندان تنکابنی به جای می‌گذاشت تا هر مسافر و گردشگری که به شهر وارد می‌شد، ما شهروندان هم پزی می‌دادیم و جاهای دیدنی شهر از جمله این حمام را نشان می‌دادیم؟

به سبب نزولات فراوان جوی و وجود جنگل‌های انبوه و رطوبت هوا، بناها در شمال زود تباه می‌شوند. چنانکه کمتر یادگار و آثاری از هنر معماری قدیم در شمال، بخصوص در تنکابن مشاهده می‌گردد. این را هم که داشتیم تخریب کردند، خدا به داد بقیه‌ابنیه و آثار تاریخی شهر برسد. جا دارد که یادآور شوم سازمان میراث فرهنگی غرب مازندران تاکنون به ثبت چند اثر و بنا در تنکابن پرداخته است به این قرار:

۱ - پل بزرگ وسط شهر به روی رودخانه چشمه کیله که در سال ۱۳۱۱ شمسی به وسیله مهندس پاسره فرانسوی به اتمام رسید.

۲ - ساختمان فعلی نیروی انتظامی (شهربانی سابق)

۳ - قلعه تنکا، واقع در ارتفاعات قلعه گردن.

۴ - ساختمان فعلی شهرداری که با نمای کلاه فرنگی ساخته شده است.

از سازمان میراث فرهنگی غرب مازندران امید و انتظار داریم که بی‌وقفه به تلاش‌هایشان در راه ثبت آثار و ابنیه و حفظ آن همت گمارند و از بقیه آثار و بناها حفاظت بعمل آورده تا از دست غارتگران مصون بدارند، موفقیت‌شان را در این راه خواستارم.

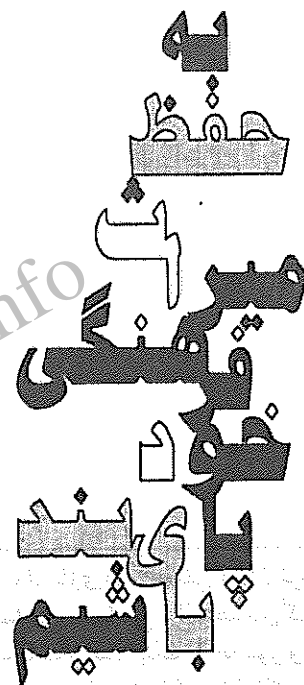
۸۰/۲/۲۵ - تنکابن

ارزش فرهنگی آن بودند، چنان به جانش افتاده بودند که نپرس!

با شنیدن این خبر به محل واقعه آمدیم و با متعصب! به ممانعت از تخریب برآمدیم. کارگران پتک به دست حسابی وحشت کرده بودند و باسر و صدایی که ایجاد شده بود، تعدادی از فرهنگیان شهر هم به ما اضافه شدند و جملگی یک صدا شدیم و دهان به اعتراض گشودیم. خبر را به فرمانداری و شهرداری انعکاس دادیم و با تلاش و کوشش بی‌دریغ، مانع از تخریب باقی دیوار، که در ضلع شمالی (خیابان ورزش) قرار داشت شدیم. اما دیواره ضلع غربی کاملاً تخریب گردیده بود و به جای آن دیواری بلند با سنگ بلوکی که بی‌شبهت به دیوارهای زندان تبهکاران نمی‌باشد، بر پا گشت که هم اکنون منظره زشتی را به جای گذاشته است. ما در شهرمان تنکابن، آن چنان آثار و بنای چند صد ساله نداریم، همان‌ها را هم که داریم، نمی‌توانیم به خوبی حفظ کنیم. اصلاً در این شهر، ما تنکابنی‌ها شانس نداریم، چون که در غرب مازندران واقع شدیم و از مرکز استان بسیار دوریم. کسی هم به ما توجه ندارد!

باز یاد می‌آید دو سال قبل بود که شهرداری محترم برای زیباسازی شهر، دستور داد که دیوارهای سنگی شمالی و جنوبی پل تاریخی شهر را که کنده کاری شده و دارای نقش‌های برجسته می‌باشد، با رنگ سفید، حسابی ماست مالی کنند. اعتراض عده‌ای از اهل هنر و فرهنگ به جایی نرسید. تازه شهرداری که دست‌اندر کار بود، طلبکار هم شد که پل از حالت گرد گرفتگی بیرون آمده و زیباتر شده است. شاید با روغن جلا برای شهرداری گران می‌نشست!

این چند سطر را به این منظور می‌نگارم که مردم تازه گشته است. باخبر شدم که حمام قدیمی مشهور «یوسف کاس آقا» به دستور شهرداری محترم، واقع در مرکز شهر، با کاملاً تخریب شده و خاک برداری گشته تا آنجا را مبدل به پارکینگ اتومبیل‌ها نمایند. نگارنده در زمان وقوع تخریب آنجا حضور نداشت اما همولایتی‌ها که آن روز ماجرای تخریب غم‌انگیز حمام «یوسف کاس آقا» را تماشا می‌کردند دیدند و گفتند که چگونه بیل آهنی، یکی از آثار و بنای یادگار مردم این شهر را که می‌توانست به عنوان میراث فرهنگی برای آیندگان، باقی بماند، به توده‌ای از خاک تبدیل کرد.



آتش، با دو دست خویش برخمن خویش چون خویش زدم، چه نالم از دشمن خویش کس دشمن من نیست، منم دشمن خویش دشمنای وای من و دست من و دامن خویش! ایو سعید ابن الخیر

گویا سال هفتاد بود که داستان غم‌انگیز تخریب نرده‌های بتونی، در ضلع غربی سازمان جای، واقع در منتهی‌الیه خیابان طاهر تنکابنی آغاز شده بود. تا برسیم به محل واقعه، یک طرف آن کاملاً منهدم گشته بود. این نرده‌های بتونی مشبک، یکی از آثار و بقایای تاریخ ماندگار دوره اول پهلوی بود که در گذشته به آن «باغ املاک» می‌گفتند. این دیوار به شکل زیبایی بنا گردیده و یادآور میراث فرهنگی این شهر بود. ولی در آن سال نمی‌دانم کدام دست ناپاکی، دستور تخریب دیوار آن را صادر کرده بود و کارگران که غافل از

بازی‌های محلی ن گیلان روستای ن خمیرا ۱- کتل بازی

اباذر غلامی

در سال‌های اول و دوم انتشار گیله‌وا به کرات از بازی‌های محلی گیلان نوشته شد. بعدها بخاطر گشایش بحث‌های جدید از مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گیلان، از طرح مباحث فولکلوریک از جمله بازی‌ها اندک کاسته شد. اینک با حضور و پیشگامی یکی از دوستانان فرهنگ بومی گیلان - آقای اباذر غلامی که خود از شاعران گیلکی پرداز می‌باشند و به همکاری گیله‌وا شتافته‌اند بازی‌های منطقه آبکنار تا کپورچال (شهرستان بندرانزلی) و مؤکداً روستای خمیران که (زادگاه ایشان است) مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد.

گیله‌وا از این پس می‌کوشد در هر شماره خود به یکی دو نمونه از این بازی‌های محلی پردازد و البته امیدوار است به موازات آن، با شرح و معرفی هر بازی، علاقمندان فرهنگ بومی گیلان - بویژه دوستانان ثبت و ضبط بازی‌ها - از هر نقطه استان معادل اسمی، تفاوت، تشابه و اصطلاحات مخصوص این بازی‌ها را جهت تکمیل کار بعنوان ذیلی بر بازی مذکور، همراه دیگر بازی‌های رایج و معمول در روستاهای خود برای ما بفرستند و مطمئن باشند ضمن انتقال آن‌ها در شماره‌های آینده مجله، در چاپ و انتشار کتاب جامع «بازی‌های محلی گیلان» نیز که قرار است در آینده نزدیک از سوی گیله‌وا با همکاری نشر گیلکان منتشر شود، به صورت همکار افتخاری با نام اصلی خود حضور خواهند داشت.

کتاب جامع «بازی‌های محلی گیلان» گیله‌وا هیچ وقت از قوه به فعل نمی‌آید مگر آن‌که از هر ناحیه و منطقه‌ای از گیلان عده‌ای از محققان ولایتی و علاقمندان گیله‌وا با آن همکاری مستقیم و نزدیک داشته باشند.

به مرداب و از سه طرف دیگر به روستاهای معاف «مافان»، کرگان و جیره سر محدود است. روستای اخیر از توابع شهرستان صومعه سرا است. به تعبیری دیگر می‌توان گفت روستای خمیران یکی از دورترین آبادی‌های شهرستان انزلی است که در

عین حال به حدود شهرستان صومعه سرا نزدیک می‌شود. خمیران دارای ۱۱۰ خانوار و جمعیتی معادل ۴۰۰ نفر است. شغل مردم کشاورزی است و به کشت برنج و هندوانه و پرورش کرم ابریشم اشتغال دارند. ماهیگیری در مرداب نیز بخش

آشنایی با روستا
روستای «خمیران» از توابع شهرستان بندر انزلی و جزو محال چهار فریضه در ۳۰ کیلومتری جاده انزلی به آبکنار در حاشیه جنوب غربی مرداب انزلی قرار دارد. این روستا از یک طرف

اندکی از درآمد مردم را تأمین می‌کند. روستا دارای یک مدرسه ابتدایی سه کلاسه با ۲۹ دانش آموز است.

۱ - کتل بازی

کتل *katal* - بر وزن مقل نیمکت کوچکی است به ارتفاع ۳۰-۴۰ سانتیمتر و یا کمتر برای نشستن یک نفر. نوع دیگری از کتل نیز وجود دارد بنام گوو کتل (= کتل حصیر) به طول یک متر برای بافتن حصیر که زیر نخ‌های طولی حصیر قرار می‌گیرد و بافته‌ها رویش می‌نشینند و حصیر می‌بافتند.

این بازی تیمی می‌باشد با حداقل دو تیم سه نفره تا حداکثر ۴ تیم هم می‌توان بازی کرد و مخصوص پسران است. محل بازی ترجیحاً زمین چمن است تا در صورت سقوط ضربه کمتری وارد شود.

سر تیم یا سر رُفاق (= سر رفیق)، دو عضو دیگر را انتخاب می‌کند. گاه اتفاق می‌افتد که در یک بازی ۶ نفره، سر تیم‌ها حاضر به پذیرش یک نفر نیستند و یکی از تیم‌ها ناقص می‌ماند و تیم مقابل حاضر به مبادله یارش نیست. علت عدم پذیرش می‌تواند ضعف طرف یا دلخوری از او باشد. تیم ناقص توسط سر تیم به سر تیم مقابل پیشنهاد معامله می‌کند. معامله بر سر نفر معلق و یکی از اعضای تیم کامل به شیوه‌های مختلفی انجام می‌شود.

۱ - شیوه شیر یا خط با سکه و خشک و تر با قطعه‌ای سفال یا سنگ مسطح و مدور و نازک بنام لیس

خشک و تر با لیس یعنی تف زدن یک سمت لیس و پرت کردن آن مثل سکه در هوا. برنده این نوع شیر یا خط که یکی از دو سر تیم است مختار می‌باشد از دو نفر باقیمانده یکی را آزادانه انتخاب کند.

۲ - گل یا پوج - پوج و مغز یا کیش چو *kiš ču* = چوب شمشاد.

گل یا پوج همان گل پوج مرسوم در زمان حاضر است منتهای ادا و اصول مرسوم امروزی. یکی از سر تیم‌ها شیئی بسیار کوچک مثل سنگ یا چوب را در پشت سرش داخل یکی از دست‌ها پنهان می‌کند و سر تیم مقابل در برابر مشت‌های بسته با خواندن کلمات زیر یا صدای بلند مشت حامل شیئی مذکور را اعلام می‌کند:

کیش چو، کیش پر چو، عزالوله برغم چو، سنگ دژه، سفال دژه، یه سیا برار، اینجا دژه ترحمه چوب شمشاد، برگ چوب شمشاد،

عزالوله برغم چوب ^۱ سنگ در آن است، سفال در آن است، برادر سیاهم در اینجاست.

با خواندن کلمات فوق به ترتیب روی مشت‌های راست و چپ ضربه آرامی می‌زند آخرین کلمه ادا شده (اینجا دره - یا - دره) روی هر مشت رسیده همان مشت باز می‌شود تا صحت و سقم تشخیص گل یا پوج تعیین شود. برنده مختار است از دو نفر باقیمانده یکی را انتخاب کند.

۳ - یکی از شیوه‌ها برای تعیین یار معلق مانده در بازی‌های تیمی که معمولاً قابل پذیرش برای هیچ تیمی نیست شیوه زیر است:

نام این شیوه در خاطر نگارنده نمانده است و متأسفانه تحقیق میدانی هم تا کنون نتیجه نداده است و اما اصل شیوه این است که دو یار معلق مانده با هم به گوشه‌ای می‌روند و هر یک اسمی بر روی خود می‌گذارند. این اسمی می‌تواند اسمی انسان، حیوان، پرنده و گل و میوه باشد مثلاً اگر هر یک اسم شیر و پلنگ را بر خود گذاشته باشند هر دو با هم به نزد سر تیم‌ها می‌روند و هم صدا می‌گویند کی شیرا خایه؟ کی پلنگا؟ (چه کسی شیر را می‌خواهد؟ چه کسی پلنگ را می‌خواهد؟)

سر تیم‌ها با صدای بلند نام حیوان مورد پذیرش را اعلام می‌کنند، در صورت تشابه نام‌های انتخابی اولین نفری که اعلام کرده برنده شناخته می‌شود، در نتیجه دو نفر معلق عضو یکی از تیم‌ها می‌شوند. طبعاً پس از اعلام نام حیوانات مثال بالا، دو یار معلق اطلاق آن نام‌ها را بر خود در توافق مخفیانه پیشین اعلام می‌کنند.

پس از تکمیل یارگیری جهت شروع بازی باز هم بر سر این که کدام تیم کتل باشد شیر یا خط و گل و پوج و یا پشک انداختن بین سر تیم‌ها تیم کتل را تعیین می‌کنند.

تیم کتل به شکل زیر مستقر می‌شود: دو نفر دولا می‌شوند و با دست‌های مماس بر زانوان، از باسن به هم می‌چسبند. این دو نفر داموسکا ^۲ خوانده می‌شوند و نفر سوم کتل نامیده می‌شود. کتل سرش را درست وسط پای دو داموسکا و زیر باسن آنها قرار می‌دهد. زانوان و نوک انگشتان پای کتل مماس بر زمین است و دست‌های کتل محکم پای دو نفر داموسکا را می‌گیرد. گاه نیز دست‌ها عمود بر زمین قرار می‌گیرد به این ترتیب سر کتل زیر باسن‌های داموسکا پنهان می‌شود. در این وقت با هدایت سر تیم اعضای تیم مقابل شروع به عبور از کتل می‌کنند. نحوه عبور اختیاری و به سه شیوه صورت می‌گیرد:

۱ - شکل مبتدی ۲ - شکل معمولی ۳ - شکل

متبخر

در شیوه مبتدی بازیکن ابتدا یک پایش را روی کمر کتل می‌گذارد، پای بعدی بایستی روی کمر داموسکای چپ یا راست گذاشته شود و قدم سوم روی کمر نفر باقیمانده داموسکا گذاشته شود و بعد برش از روی کمر داموسکاها به آن سو انجام می‌شود.

در شیوه معمولی بازیکن دو دست و سر را همزمان روی کمر کتل قرار می‌دهد و با معلق زدن از روی داموسکا به آن سو می‌پرد.

در شیوه متبخر که بازیکنان ورزیده و جسور انجام می‌دهند عمل پرش و معلق زدن و خیز برداشتن از دور مانند شیوه معمولی است با این تفاوت که بازیکن دستانش را روی کمر کتل قرار نمی‌دهد بلکه هر دو دست را در پشت گردن خود قلاب می‌کند، این عمل «بی دس و پای» = بی دست و پای» و یا گوسفندی خوانده می‌شود. در این شیوه ضربه وارده به کمر کتل سنگین است.

در این بازی تیمی، تیمی بازنده محسوب می‌شود که مبتدی‌هایش نتوانند بدرستی صعود و پرش را انجام دهند و از روی کتل یا داموسکا سقوط کنند.

در دو شیوه دیگر نیز اگر بازیکن نتواند معلق زدن و عبور از داموسکا را انجام دهد و روی کتل یا داموسکا سقوط کند، شخصی که عامل باخت تیم می‌شود این بار خود باید کتل بشود و دو یار دیگرش داموسکا.

(۱) عزالوله *azalula*: نوعی نی پرورشی که قطورتر و محکم‌تر از نی طبیعی است و از آن برای چوب علم‌های عزاداری ماه محرم استفاده می‌شود و یا برای تهیه (ازگیری *azgiri* - گردخاله *kardaxale*) استفاده می‌شود. ازگیری یا کردخاله چوب بلند و نازکی است که چوب دیگری بشکل عدد ۷ در انتهای ضخیم آن میخ شده باشد. ازگیری یا کردخاله وسیله‌ایست برای کشیدن آب از چاه یا دژه *vadara* = سطل. از ازگیری برای پایین آوردن شاخه‌های میوه درختان هم استفاده می‌شود تا میوه آسانتر چیده شود.

(۲) داموسکا *damuska*: دام کلمه‌ای فرانسوی است بمعنی بانو و از زبان فرانسه وارد زبان روسی شده و در روسی به معنی زنانه است.

* در تدوین این بازی از دوست عزیزم آقای سعیدی هوشمند متولد ۱۳۳۳ و عمویم آقای احمدعلی غلامی متولد ۱۳۲۶ کمک گرفته‌ام.

هم اکنون در سطح شهر رشت، استان گیلان و خارج از آن بویژه در تهران، گسروهها، انجمنها، جمعیتها و مؤسسات گیلانی مختلفی در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، هنری، علمی، سیاسی، خیریه، دانشجویی و غیره فعالیت دارند که عملکرد آن‌ها در طول ماه‌ها و سال‌ها - چه ضعیف چه قوی، بهتر حال - تأثیرات کم و بیش قابل تأملی بر جامعه گیلان گذاشته است. گیلدوا می‌کوشد تا از این پس در هر شماره به شناخت و معرفی یکی از آن‌ها بپردازد. باشد که از این راه اهداف، تیت‌ها، عملکرد و حوزه کاری هر یک از این نهادها مدتی برای گیلانیان باز نموده شود و جامعه گیلانی با وقوف به آشنایی و آگاهی از اهداف این نهادها، نسبت به آنان حساسیت نشان داده احساس نزدیکی و همکاری کند.

روی این اصل، در این شماره به خاطر اولویت موضوع و حساسیت به امور خیریه و منفعت عام، به معرفی مؤسسه نیکوکاری «اویس قرنی» می‌پردازد. آن چه در زیر می‌خوانید تلخیص و برداشت مستقیمی است از مفاد پروشورها، بولتن و اطلاعیه‌های خبری که مؤسسه مزبور از بدو تأسیس تاکنون منتشر کرده است. بدیهی است توجه گیلدوا در معرفی هر یک از مؤسسات و جمعیتها، استناد به مدارک مکتوب و انتشارات خود آن‌ها است.

مؤسسه نیکوکاری اویس قرنی

خانه کودکان دکتر حکیم زاده

انگیزه برپایی مؤسسه

نیکوکاری یک امر عاطفی است و گیلان سرزمین سرسبز ما سرشار از تجربه‌های نیکوکاری است. ایجاد پرورشگاه مذهبی، تأسیس بیمارستان پورسینا و کتابخانه ملی، تشکیل آسایشگاه معلولان و سالمندان و مدارس و مساجد گوناگون که همه و همه توسط نیکوکاران ساخته شده‌اند مؤید این موضوع است.

مؤسسه نیکوکاری اویس قرنی نیز که توسط تنی چند از نیکوکاران ایجاد شده و در راهی امیدوارکننده گام بر می‌دارد، در حال رشد است و از تنوع کار و ابتکارات چشم‌گیری برخوردار می‌باشد.

ایجاد این مؤسسه را نباید فقط به حساب اتفاقات ناخواسته گذاشت چرا که به نظر می‌آید مؤسسين این مؤسسه عام‌المنفعه به ارزش‌های وجودی نیکی و هويت فرهنگ نیکوکاری سرزمین خود آگاهی کامل دارند.

خودشناسی یعنی خداشناسی و خداشناسی یعنی گستن از زشتی‌ها و پیوستن به نیکی‌ها و حرکت به سوی خدا. دنیای ذهنی نیکوکاران، دنیایی زیبا و پویا و پایاست و مؤسسه نیکوکاری اویس قرنی با مجاهدت و ایثار، این عرصه را فراهم ساخته است و ثابت نموده که مشی

نیکوکاری فقط یک نظام زیبا و تزیینی نیست بلکه باید با اعمال خیر به عمق هماهنگی‌های درون انسان‌های دیگر رخنه کرد و کلیدی برای گشودن قفل دل‌ها ساخت، آن‌گاه به خلسه بهشتی فرو رفت.

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

از یار آشنا سخن آشنا شنید
حافظ

نام مؤسسه:

نام حضرت اویس قرنی به پیشنهاد وارسته مرد دیارمان، روانشاد محمودی گیلانی، انتخاب شده است که از تاریخ ۷۷/۸/۱۶ با کسب مجوز رسمی از مراجع قانونی تحت شماره ۱۰۳ فعالیت خود را آغاز کرده است.

اویس قرنی کیست؟

اویس قرنی یار آشنای پیامبر (ص) است که پیامبر در مورد وی فرمودند: «از ناحیه یمن بوی بهشت می‌وزد چه بنیاد مشتاق دیندارت هستم اویس قرنی، ای مردم چون او را دریابید از من سلامش رسانید و بگویند امت مرا دعا گوید». (کشف المحجوب ص ۲۰۰ - سفینه‌الاولیا ص ۳۱ -

اسدالغایه - ج ۱، ص ۱۵۲). هموست که پیغمبر (ص) در حش فرمودند: «اویس در زین گنم و در آسمان‌ها معروف است» و هنوز بعد از هزار و چند صد سال اویس یمنی، یار نبی، در زمین آن طور که باید شناخته نشده است.

همچنین از پیامبر (ص) در هنگام رحلت پرسیدند خرقه شما را به چه کسی دهیم؟ فرمودند: «به اویس قرنی که شتر جرائی پشمینه پوش است در وادی یمن...» (علی (ع) و عمر این وصیت به جای آوردند و عبا پیامبر (ص) را در یمن به اویس رساندند.

اسم اویس یکی از هزار و یک اسم خداست که دلسوختگان این اسم را به دور دل خود طواف می‌دهند و گلوله‌ای از آتش می‌گردند.

در مثنوی مولانا آمده است:

که محمد (ص) گفت: با دست صبا

از یمن می‌آید بوی خدا

بوی رامین می‌رسد از جان ویس

بوی یزدان می‌رسد هم از اویس

از اویس و از قرن بوی عجب

مرنبی را مست کرده بر طرب

چون اویس از خویش قانی گشته بود

آن زمینی آسمانی گشته بود

اهداف مؤسسه :

۱ - اولین و مهمترین هدف مؤسسه، معرفی نیکوکاران برتر و ممتاز و تجلیل از کرامات انسانی آنهاست تا در دیگران زمینه‌های همکاری را برای شکوفائی هر چه بیشتر فرهنگ نیکوکاری فراهم نماید.

۲ - طرح تهیه جایزه‌ای جهانی و اهدای سالیانه آن به یکی از نیکوکاران ممتاز جهانی.

۳ - جلب حمایت مسئولان و نهادهای اقتصادی جهت اهداف مؤسسه.

۴ - ارتباط با نیکوکاران و مؤسسات نیکوکاری ایرانی و خارجی.

۵ - کمک به بیماران، معلولان و ایتم.

۶ - کمک به زندانیان و زنان بی سرپرست.

مؤسسه نیکوکاری اویس در حقیقت از هشت سال قبل علاوه بر کمک به بیماران و معلولان جامعه با برپائی همه ساله مراسم باشکوه سالمرگ «آرسن میناسیان» مسیحی نیکوکار گیلانی و تجلیل از بزرگانی همچون حضرت آیت‌الله ضیابری و دکتر محمدرضا حکیم زاده، از بانیان آسایشگاه معلولان گیلان و گلباران نمادین آرامگاه شادروان آرسن توسط مسلمانان و مسیحیان را نیز تدارک دیده است.

فعالیت‌های انجام شده تاکنون

۱ - تأسیس شبانه روزی «مرحوم دکتر محمد رضا حکیم زاده» با پذیرش ۱۲ نوجوان بی سرپرست پسر ۱۲ تا ۱۸ ساله که از طرف سازمان بهزیستی معرفی شدند.

۲ - تأسیس باشگاه ورزشی فرهنگی (اویس قرنی)

۳ - تأسیس باشگاه ورزشی فرهنگی (آرسن) ۷۵ نوجوان و جوان در رده‌های سنی مختلف در این دو باشگاه عضویت دارند.

۴ - تأسیس باشگاه بوکس اویس قرنی

۵ - کمک‌های بلاعوض به محرومان، معلولان و سالمندان از طریق جذب کمک‌های مردمی و شما نیکوکاران عزیز

۶ - حذف واژه «پرورشگاه» از خانه‌های در حال تأسیس «ایتم» تا به روح لطیف و حساس آنها لطمه وارد نشود.

۷ - تأسیس کتابخانه‌ای بنام شادروان امید فرزانه در جوار شبانه‌روزی واقع در کیلومتر ۵ جاده انزلی که مورد استفاده نوجوانان قرار می‌گیرد.

۸ - شناسایی ۷۸ سالمند مرد و زن و زنان بی سرپرست و کمک به آنها

۹ - انجام اعمال نیکوکارانه کوچک و بزرگ

دیگر که در این مختصر مجال نوشتن آنها نیست.

انگیزه شخصی ایجاد مؤسسه

بخشی از بولتن مشرق «انگیزه برپایی

مؤسسه نیکوکاری اویس قرنی» به قلم مدیر عامل

... ما سالها از داشتن کودک محروم بودیم و

در آتش اشتیاق داشتن فرزند می سوختیم. به

دکترهای زیادی مراجعه کردیم و جواب منفی

شنیدیم. فعالیت من در سازمان تأمین اجتماعی بود

و در رابطه با کارم با بیمارستانها و زایشگاهها



«اوسه» در حال دکلمه و اجرای برنامه حزی

مراوده داشتم هر بار به بهانه‌ای به زایشگاهها می‌رفتم و از پشت در اتاق زایمان اولین صدای گریه نوزادان را می‌شنیدم و این صداها از هر نوای موسیقی برایم دلنشین تر بود. به پدر و مادر نوزادان با شادی و شمع تبریک می‌گفتم و با آنها طرح دوستی می‌ریختم. دوستی با آنها سبب می‌شد که به نوزادانشان نزدیک شوم و آنها را در آغوش گیرم و ببویم. بوی نوزادان مرا سرمست می‌کرد. تا اینکه با او، آن مرد خدا، با مهدی محمودی گیلانی آشنا شدم. او عاشق طبیعت بکر و دست نخورده روستاهای شمال بود و در هنگام بحث و گفتگو از معماری با شکوه طبیعت احساس مخاطب را برای پی بردن به راز خلقت هدایت می‌کرد. در این راه آتچنان استاد بود که شنونده خود را به جای او می‌پنداشت. او از عاشقان اویس قرنی بود و من سرشار از نگرانی و دغدغه خاطر و امید داشتن یک بچه شیرین زبان، امید، بنیاد زندگی است. روح من در آسمانها در جستجوی (پنهان مقدس) بود که به او بیاویزم و بخواهم که به من یک فرزند بدهد.

روزی من و او، آن مرد خدا، عاشق اویس،

دور از هیاهوی شهر، در دل جنگل، درون دره خاموش امام زاده اسحق شفت، زیر چتر درختی کهنسال به تماشای طبیعت سرسبز ایستاده بودیم. دسته‌ای پرنده از بالای سرمان نرم و سبک پر کشیدند و مرغ کوکو از دور دستها هوهو گفت و از هوهوی مرغک جنگل لرزید. هیجانی درون رگهایم دوید. طبیعت مرا افسون کرده بود.

آن مرد خدا، عاشق اویس خیلی آرام ولی محکم در گوشم خواند به اویس قرنی تو سل کن به مراد دل خود خواهی رسید. عطر جنگل، عطر دریا، عطر گل بنفشه، عطر گل یاس، عطر کودکان نوزاد، عطری مست کننده و قوی به مشام رسید و از خودبی خود شدم و بی اختیار خوابم برد. حضرت اویس به خوابم آمد، فرمودند به زودی صاحب فرزندی خواهی شد. درست یک ماه بعد از این خواب علایم حاملگی در همسرم پیدا شد. علم پزشکی که آب پاکی را روی دستان ریخته و اعلام کرده بود که هرگز صاحب فرزند نخواهی شد حیران ماند و دکتر معالج این واقعه را معجزه خواند...

من تولد فرزندم را معجزه می‌دانم. با تو سل به حضرت اویس بود که حسرت سالها داشتن فرزند که در دلم چون کوهی شده بود آب شد. من به عشق حضرت اویس، اسم دخترم را (اویسه) گذاشتم و حالا بوی اویس در خانه کوچکمان پیچیده است. من به حضرت اویس مدیونم و برای پرداخت دین خود و سپاسگزاری از روح پاک اویس و همچنین به افتخار درک عمیقی که از ایشان دارم فکر ایجاد مؤسسه خیریه در من قوت گرفت. وقتی که موضوع را با برادر دوقلویم (بدیع) در میان گذاشتم از شوق اشک در چشمانش حلقه زد و بلافاصله گفت: یک فکر گمشده در ذهن خود داشتم که تو آنرا پیدا کردی. او در ایجاد مؤسسه خیریه یاور اصلی من بوده و در این راه از بذل مال و جان دریغ نداشته و بدون کمک‌های او و دیگر برادرم دکتر اسماعیل شبان، مؤسسه اویس قرنی هیچ وقت نمی‌توانست تا این حد توسعه پیدا کند.

ذبیح الله شبان

رشت - تابستان ۷۹

آدرس دفتر: رشت - سبزه میدان - اول استاد سرا -

جنب مسجد مستوفی - پلاک ۱۵ - تلفن ۲۲۳۶۹۳۲

شماره حساب‌های مؤسسه نیکوکاری اویس

قرنی و خانه کودکان دکتر حکیم زاده:

حساب ۳۲۷۰ بانک ملی شعبه مرکزی رشت

حساب ۱۰۰۷۰ بانک رفاه کارگران شعبه

شریعی رشت

کوشی در شناخت و حفظ محیط زیست گیلان

نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ پرنده مهاجر بخصوص ۵۰۰۰ غاز خاکستری و شاهد تخم گذاری آن‌ها بود. انتظار می‌رود فرود زودرس نخستین دسته‌های پرنندگان مهاجر، آن هم زمانی که هنوز یک ماه از تابستان باقی مانده است در این تالاب جمعیت آن‌ها را نسبت به سال گذشته افزایش دهد و این نشانه امنیتی است که از همکاری نزدیک اداره کل محیط زیست گیلان و مردم بر این تالاب کوچک پدید آمده است.



تالاب انزلی یا مرداب انزلی، کدام یک؟

و مرگ صدها هزار ماهی و بچه ماهی در آن ریزش باران‌های شدید نخستین روزهای شهریور ماه و سیل ناشی از آن موجب شد تا رودخانه‌های منتهی به تالاب انزلی بویژه دو رودخانه زرچوب و گوهر رود رشت تمام سموم صنعتی و فاضلاب‌های شهری خود را داخل تالاب تخلیه کنند طوری که این امر موجب مرگ صدها هزار قطعه ماهی و بچه ماهی شد. عموماً مرگ و میر ماهی در مرداب انزلی بعد از هر بازندگی شدید که منجر به شست و شوی سریع این دو رودخانه می‌شود امری است عادی.

تالاب بین‌المللی انزلی که ۲۰ هکتار وسعت دارد سال هاست به انحاء مختلف از هر طرف مورد حمله انواع آلودگی‌ها واقع شده و تهدید به مرگ می‌شود. به استناد گزارشات اداره کل محیط زیست گیلان و شیلات شمال قسمت شرقی و بخشی از قسمت مینایی تالاب دیگر ارزش شیلاتی ندارد و تمام مناطق آن با نی پوشیده شده است. انباشت مواد آلی موجب بروز گاز سمی سولفید هیدروژن می‌شود که سبب خفگی آبزیان از جمله، انواع ماهیان را فراهم می‌آورد. بنا بر نظر گرفتن این که اغلب رودخانه‌های گیلان در تابستان کم آب و در چند سال اخیر کاملاً خشک می‌شود تنها اکوسیستم باقیمانده برای تخم‌ریزی ماهیان استخوانی، تالاب انزلی است که آن هم اکنون به آلودگی بیش از حد مجاز دچار آمده است. با روندی که در پیش است بعید نیست این تالاب به معنای واقعی تبدیل به فرداب شود. در چنین شرایطی زندگی و حیات انسان‌های پیرامون آن نیز از نظر اقتصادی بیش از این در مخاطره خواهد افتاد و فقر شدیدتر از وضع فعلی بر منطقه حاکم می‌شود.

به عقیده کارشناسان محیط زیست گیلان برای حفظ تالاب می‌باید کلیه واحدهای صنعتی مجهز به سیستم تصفیه فاضلاب شوند در حالی که با این امر از سوی صاحبان صنایع مقاومت می‌شود.

هم اکنون در شهر رشت ۲۰۰ تن زیاده در روز تولید می‌شود و میزان تولید فاضلاب شهری فقط در سطح شهر رشت ۷۲ هزار متر مکعب در روز می‌باشد که به دو رودخانه زرچوب و گوهر رود وارد می‌گردد. این حجم عظیم سم و زیاده از این دو رود و نهایتاً تالاب انزلی چه باقی می‌گذارد اگر به هشدارهای زیست محیطی اعتنایی نشود!

هشدارها و رهنمودهای زیست محیطی را جدی بگیریم

تطبیق دهد. خوراک اصلی این جانور شانه‌دار ماهی کیلکا است و کیلکا خوراک ماهیان خاویاری و فوک‌ها و ماده اصلی صنعت نوپای کیلکا در گیلان که ۱۰۰ لیچ و ۱۵۰۰ صیاد در اختیار دارد و بیش از ۳۰۰۰ نفر در این صنعت مشغولند و نان می‌خورند.

دریای خزر نیازمند تأسیس یک مرکز مطالعاتی فراگیر در میان همه کشورهای ساحلی آن است تا در صورت بروز هر گونه خطر جدید، پژوهشگران به بانک اطلاعاتی حاوی ویژگیهای زیست شناختی انواع گونه‌ها، میزان سموم و آلودگیها و آفات می‌تواند اکوسیستم آن را به خطر اندازد دسترسی داشته باشند. آموزش و ترویج فرهنگ زیست محیطی در بین مردم می‌تواند سهم مؤثری در جلوگیری از چنین فاجعه‌ای داشته باشد.

تالاب بوجاق گیاشهر

پدیرای نخستین دسته‌های پرنندگان مهاجر اوایل شهریور ماه امسال تالاب بوجاق شاهد فرود نخستین دسته‌های پرنندگان مهاجر از نوع خوتکا، چنگر، فلامینگو و... بود. تالاب بوجاق گیاشهر با ۱۵۰۰ هکتار وسعت یکی از چند تالاب با اهمیت استان گیلان است. یکی از بارزترین ویژگی‌های این تالاب، وجود اکوسیستمهای مختلف و متنوع اما متصل بهم است که مجموعه‌ای است از مناطق علف چر - مرتعی و تالابی که از طرف شمال به دریا و از دو طرف شرق و غرب به رودخانه‌های سفیدرود و اوشمک منتهی می‌شود و تنها از جنوب به اراضی شالیزار محدود است.

اداره کل محیط زیست گیلان خوشبختانه موفق شد یک پاسگاه سر محیط‌بانی در آن دایر نماید و این امر بعلاوه همکاری اهالی روستاهای اطراف تالاب موجب شد تا منطقه شکار ممنوع بوجاق به صورت یکی از امن‌ترین تالاب‌های گیلان درآید. گفتنی است که سال گذشته بوجاق پذیرای

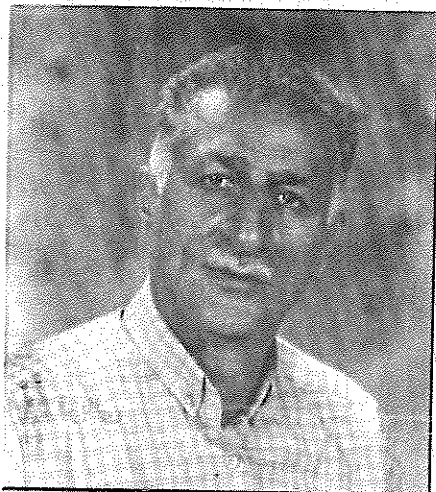
دریای خزر در معرض فاجعه‌ای هولناک ژله فیش‌ها یا هیولای شانه‌دار

مدتی است صحبت از ورود مهاجمی جدید به دریای خزر به میان آمده که در واقع نوعی هیولا به شمار می‌رود. هیولای مورد نظر نوعی آبی است که به زبان ساده به آن «ژله فیش» می‌گویند و اگر چه ظاهراً جثه‌ای ندارد اما هر یک از آن‌ها می‌تواند به سرعت منطقه وسیعی را به اشغال خود در آورده و در همانجا بین ۲ تا ۳ هزار تخم بگذارد. تخم‌گشایی آن‌ها نیز بسیار کوتاه و در کمتر از یک شبانه روز صورت می‌گیرد. بنابراین اطلاق اسم هیولا به این مهاجم چندان بی‌مسما نیست.

شانه دار مورد بحث که زیستگاه بومی آن سواحل آمریکای شمالی است در سال ۱۹۸۲ در دریا‌های «سیاه» و «آزوف» دیده شد و در دریای سیاه طی مدت یک دهه به رقمی حدود یک میلیارد تن رسید. کمترین اثر مخرب چنین رشدی در دریای سیاه کاهش ۸۰ درصدی انواع کیلکاهای آن دریا بود.

در مورد چگونگی ورود این مهاجم به دریای خزر اکثر قریب به اتفاق دست اندرکاران و کارشناسان عقیده دارند که این امر توسط ورود کشتیها از دریای خزر و از طریق کانال ولگا - دن به دریای خزر به وسیله آب موازنه کشتیهای مزبور صورت پذیرفته است.

خطر مهاجم مورد بحث بیش از همه سواحل کشور ما را تهدید می‌کند زیرا به گفته کارشناسان، شوری آب در سواحل جنوبی بیشتر است و به علت سازگاری این گونه از شانه داران با آبهای شور، سواحل ایرانی تبدیل به زیستگاه اصلی این جانداران خواهد شد. از طرف دیگر افزایش آلودگی آب دریای خزر به عنوان عاملی تهدیدکننده جهت حیات ماهیان، به دلیل ساختار ساده بدنی این موجود چندان آسیننی نمی‌تواند به آن وارد سازد. همچنین این گونه می‌تواند خود را با کمبود اکسیژن و نوسانات شوری حرارت و عمق به راحتی



مرگ پهلوان

پرویز خودش پهلوان نامدار ورزش سنتی لافند بازی در تاریخ ۸۰/۶/۱۷ پس از اجرای عملیات لافندبازی در سیاهکل دچار سکتة مغزی شد و جان به جهان آفرین تسلیم کرد.

پهلوان خودش به سال ۱۳۲۲ خورشیدی در روستای فخرآباد لشت نشاء دیده به جهان گشود و از سال ۱۳۳۸ به طور پیگیر ورزش لافندبازی را دنبال نمود و در این زمینه نوآوری‌هایی داشت. زنده‌یاد خودش در سال ۱۳۵۳ در نمایشگاه آسیایی تهران و در سال ۱۳۵۵ در جشن و هنر شیراز و در سال ۱۳۵۶ در جشن فرهنگ مردم اصفهان با اجرای عملیات طناب بازی همه را مبهوت کرد.

وی در طول حیات خود شاگردان زیادی را تربیت کرد و گروه‌های مختلف طناب بازی از جمله: گروه پرواز مرگبار، ستاره درخشان و گروه لافندبازی استان گیلان را رهبری نمود.

از میان فرزندان زنده یاد دو دختر او بنام‌های لیلی و آهو خودش طناب بازان ماهری هستند و دو پسر او به نام‌های علی و سهیل خودش نیز در طناب بازی دست دارند و برادر آن زنده یاد به نام هادی خودش زیر نظر او به تبحر رسید و خود گروه ویژه‌ای را در زمینه لافندبازی اداره می‌کند، برادر دیگر پهلوان به نام احمد خودش در هنگام اجرای لافندبازی تقاره چی او بوده است.

پیکر زنده‌یاد پهلوان خودش در روز یکشنبه ۸۰/۶/۱۸ با حضور عده‌ی زیادی از ورزشکاران و ورزش دوستان و اهالی محل تشییع گردید و در مراسم سوم آن مرحوم که در روز سه شنبه ۸۰/۶/۲۰ در زادگاه او برگزار شد، گروه‌های مردم با دسته گردانی یاد و خاطره‌اش را گرامی داشتند.



همایش فرهنگی استان گیلان ۲۸ تیرماه ۸۰

سپس استاد جعفر خمایی زاده پیرامون فرهنگ گیلان زمین و اهمیت شناخت هویت فرهنگی سخنرانی کردند و در پایان گردهمایی قطعنامه همایش توسط آقای سید هاشم موسوی از اعضای شورای پژوهشی قرائت گردید و جوایز و لوح تقدیر توسط آقای انصاری مدیر کل و رئیس شورای پژوهشی استان گیلان به محققین مقالات برگزیده اهداء گردید.

از برنامه‌های جنبی همایش فرهنگی استان گیلان، نمایشگاهی از آثار تحقیقی و طرح‌های پژوهشی شورای پژوهشی و کتابهای مربوط به تاریخ و فرهنگ گیلان و گیلان‌شناسی و همچنین نمایشگاهی از عکسهای جاذبه‌های توریستی و آثار تاریخی و فرهنگی و نمایشگاهی از صنایع دستی و فرهنگ بومی استان بود.

اجرای نمایش سنتی و آئینی «بشم»، از آیین‌های بجای مانده از شرق گیلان و نیز اجرای برنامه موسیقی اصیل ایرانی از برنامه‌های دیگر همایش بوده است.

نمایشگاه‌های کاریکاتور

در طول ماه‌های تیر تا شهریور سه نمایشگاه کاریکاتور از هنرمندان کاریکاتوریست گیلانی در محل مجتمع فرهنگی هنری خاتم برگزار شد. سعید صادق پور نمایشگاه انفرادی خود را با موضوع آزاد از تاریخ ۱۳ لغایت ۲۳ تیر برپا داشت. برادران معراجی از تاریخ ۲۲ الی ۳۱ مرداد ماه نمایشگاهی از آثار خود را با موضوع آزاد به نمایش گذاردند.

امین باقری نیز از ۲۶ شهریور لغایت ۳ مهر نمایشگاهی از آثار خود را به معرض دید عموم خواهد گذاشت.

همایش فرهنگی استان گیلان ساعت ۹ صبح روز پنج شنبه ۲۸ تیر ماه ۸۰ با حضور آقای دکتر کوثری رئیس مؤسسه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و جمعی از مسئولین فرهنگی استان و محققان و گیلان‌شناسان در سالن مجتمع فرهنگی هنری خاتم‌الانبیاء رشت افتتاح گردید.

هدف از برگزاری این همایش شناخت هویت فرهنگی استان گیلان و معرفی اندیشمندان و پژوهشگران و مفاخر فرهنگی گیلان و شناساندن آثار علمی و خدمات فرهنگی آنان و فراهم آوردن زمینه‌های همکاری و تبادل اندیشه محققان بود. از بین بیش از ۴۰ مقاله رسیده از طریق فراخوان به دبیرخانه همایش ۱۰ مقاله توسط هیات علمی جهت قرائت انتخاب شده بود که توسط محققان ارائه گردید.

اهم مقالات عبارت بودند از:

نتایج کشفیات باستان شناسی در مریان تالش توسط دکتر محمدرضا خلعتبری

اسپه مزگت توسط دکتر محمدتقی رهنمایی
اسلام و سیر توسعه و نفوذ آن در گیلان توسط خانم زهرا بهزادی

حکیم عبدالرزاق گیلانی توسط دکتر علی فروچی
خویشاوندی زبانهای گیلکی و تالشی با زبان کردی توسط دکتر بهمن فریور (سوران کردستانی)

هزار خال توسط هوشنگ عباسی
دو قصه گیلکی توسط فریدون نوزاد

یادمانهای باستانی و تاریخی گیلان توسط سیدمحمد تقی میر ابوالقاسمی

ابزارشناسی زیست و معیشت در گیلان توسط سید هاشم موسوی

امیردباج فومنی ودرة التاج توسط سیدجعفرمهرداد

تاسیانی

«تاسیانی» در لغت گیلکی منهومی معادل داغ غربت و احساس خلاء از دست دادن عزیز یا عزیزان را می‌رساند. زبان حال کسانی است که به هر دلیل موجود به حکم اجبار برای ابد یا مدتی طولانی از خانه و شهر و دیار و وطن خود کنده شدند. «تاسیانی»‌ها برشی از گزیده نامه‌های کسانی است که از غربت اروپا و آمریکا و سرزمین‌های دور و نزدیک دیگر برای گیله‌ها می‌نویسند.

در واقع «تاسیانی» صفحه‌ای است که برای گیلانیان مقیم خارج از کشور کشوده‌ایم. با ارسال «دلنگگی»‌های خود آن را همیشه گشوده نگهدارید.

احد قربانی

همز وون

مازندرانی

ت چش سرشور خنده، گپ زنده م جا
ت لوشه انار تنی، گرم کنده مره
ت همه جا جدائی:

اینجه هیشکس گوش ندنه، نازنین!
اگه گوش هاده دل ندنه،
ت نا فقط گوش دنی،
دوندی چچی گمبه!

همزبان

چشمانت سرشار از خنده، یا من گفتگو دارد
لبانت شخوفه انار، مرا گرم می‌کند.
تو با همه متفاوتی:

اینجا کسی گوش نمی‌کند، نازنین!
اگر گوش کند اندیشه نمی‌کند،
تو نه تنها گوش می‌کنی،
بلکه می‌دانی چه می‌گوییم.

گوتنبرگ
۲۸ آذر ۱۳۷۸

وقتی «گیله‌وا» بدستم می‌رسد ابتدا با نگاهی سریع در فهرست مطالب، بدنبال نام‌های آشنا و قدیمی می‌گردم؛ چه با آنها که نام و یادشان خاطرات گذشته را در من زنده می‌کنند و چه با کسانی که بظاهر ناآشنایند (بطور مثال: استاد امیری) اما در کسوت یک همشهری صاحب نام و موفق، در مجله معرفی می‌شوند بطور یکسان احساسی شیرین پیدا می‌کنم و لحظاتی را در آن حال و هوالذت می‌برم.

در شماره ۶۰ «گیله‌وا»، وقتی چشمم به اسم آقای منوچهر ویسانلو هنرمند نامی و قدیمی شهر ما افتاد طبعاً اول از همه به سراج ایسان رفتم. تصویر بالای صفحه که قطعاً تعلق به سال‌های اخیر ندارد و عکس‌های دیگر در حال تراختن ساز که مربوط به سال‌های جوانی است فکر مرا به گذشته‌های دور گشاید و خاطرات ۵۰ سال پیش را دوباره در من زنده نمود.

سال ۱۳۳۰ کلاس ششم اینته‌ایی مردم و در دبستان سعدی که قدیمی ترین دبستان آنزلی است درس می‌خواندم. هنوز به امتحان ثلث اول نرسیده بودیم که روزی مدیر مدرسه (آقای رودیما) همراه جوانی خوش چهره، مبادی آداب، شیک پوش به کلاس ما آمد و آقایی را به‌عنوان معلم نقاشی معرفی نمود. در آن وقت، با معلمینی چون: نوبری، جراحی و ادیب که هر کدام سنی را پشت سر گذاشته و خلق و خوئی نسبتاً تند و رفتاری سخت گیرانه داشتند حضور این معلم جوان با چهره‌ای باز و برخوردی مهربان برای بچه‌های کلاس نعمتی به حساب می‌آمد، خاصه آن که ساعات درس را علاوه بر تعلیم نقاشی با حرف‌های تازه و جالب در مورد مسائل اخلاقی و اجتماعی، برای ما شیرین و جذاب می‌کرد.

خوب یادم هست که اولین بار برای ما منظره‌ای از مرداب آنزلی را بر روی تابلو سیاه کشید و من با وجود آن که هیچگاه در نقاشی

استعداد نداشتم معهداً این اولین درس نقاشی را هنوز به یاد دارم بطوری که هرگاه می‌خواهم برای سرگرمی بچه‌های فامیل یا آستانقاشی بکشم تنها کاری را که بلدم نقاشی همان منظره مرداب است! باری آن معلم جوان آقای منوچهر ویسانلو بود که بعدها همزمان در کسوت معلم نقاشی در هنر موسیقی نیز درخستید و شهره شد تا بدان جا که صدای ساز سلو او در رادیو و تلویزیون سراسری ایران نیز شنیده می‌شد.

در آن ایام متلاطم و برجوش و خروش سال ۳۰ و رونق بازار روزنامه‌ها که همه بنوعی سیاسی بودند و در آن تب و تاب نوجوانی و شور و حال بچه‌های آن زمان که ما هم درست داشتیم میان سرها سرک بکشم روزی با «خانکر» به مدرسه رفتم. نمی‌دانم کدام شیریناک خورده‌ای به مدیر مدرسه گزارش داد و او که انگار مجرم خطرناکی را می‌خواهد دستگیر کند هراسان به کلاس ما آمد و روزنامه را از جیبم در آورد و محسوری بیا کرد. رنگ کلاس‌ها بصدا درآمد و تمام بچه‌ها در حیاط مدرسه به صف شدند و مدیر به بالای چهار پنایه خطابه رفت و در حضور همه معلمان و شاگردا با لحنی تلخ و القاطی مومن ضمن سرزنش از گناهی که مرتکب شده بودم، بتوان تنبیه، حکم اخراج مرا اعلام نمود و من معصوم و افسرده از مدرسه راهی خانه شدم. ولی در حال و هوای نوجوانی با درک و احساسی که از اشعار انقلابی «افراشته» داشتم مشاهده چنین حرکتی بیرحمانه برایم شدیداً ناگوار بود. اگر چه با اقدامات پشت صحنه مدیر مدرسه و وساطت خانواده‌ام حکم اخراجم خیلی زود لغو شد و من بار دیگر به کلاس بازگشتم اما آن واکنش تند مدیر مدرسه معنای تأثیری بر خلاف انتظار در من به جای گذاشت و از همان زمان تا به امروز همیشه بدنبال آرمان‌هایی که گاه و بیگاه لگاتر کرب شده، رفتم!

سوئد - داریوش دریامیچ

(کادوسیان) امکان بوجود آمدن چنان حکومت
تمدن و تاریخ ساز را به کادوسیان نمیداد...» دو
نکته را حضور جناب آقای موسوی یادآوری می
کنم :

اول - جلب توجه شان به یافته‌ها و کاوشهای
باستان‌شناسی ۴-۵ سال اخیر در قریه آق اوتر
کرگانرود (هشتپر) که قدمت تمدنی تا سه هزار
سال پیش را با آثاری شگفت‌انگیز ثابت می‌کند.
هن مطمئناً استاد موسوی اخبار آن را در جراید و
ویژه نامه‌ها مطالعه و پیگیری کرده‌اند.

دوم - علمای زمین‌شناسی و اقلیم‌شناسی
معتقدند در ازمندای تا قبل از ۷۰۰-۱۰۰۰ سال
پیش بخش جلگه‌ای و پست گیلان بدلیل پیشروی
خزر و مردابی و باطلاق بودن و کانون و زیستگاه
و پرورشگاه بسیاری از حشرات و حیوانات مضر
و بیماری‌زا چندان قابل سکونت نبوده و کانون‌های
تکوین اجتماعات و زیست انسانی از میان‌بند به
بالا و مشخصاً نقاط نیلاقی و مرتفع بوده است
کما اینکه امروز ما آثار بسیاری از این
سکونت‌گاهها را می‌توانیم در تمام نقاط میان‌بند و
نیلاقی از آستارا تا عمارلو و بل استرآباد خفته در
دل خاک ببینیم.

تهران - دکتر محمدطاهر نظامی

... گرچه بنده در مباحث تاریخی از کمترین
بیضاعت و آگاهی برخوردارم ولی به عنوان
خواننده کنجکاو تالش از جناب آقای سید حسین
موسوی نویسنده دانشمند مقاله محققانه گیل
ماردان خداوندان تمدن مارلیک سوال می‌کنم در
چند فراز از پژوهش ارزشمند نام تالشان در کنار
مادان، کاسان و سپس کادوسیان آمده ولی معلوم
نشده تالشان با بنیان‌گذاران تمدن مارلیک چه
رابطه و خویشاوندی داشته‌اند؟

آیا تالشان همان کاسان و یا کادوسیان هستند یا
نه؟ قلمرو تالشان در عصر مارلیک از کجا تا کجا
بوده است؟ با توجه به اینکه هنوز هم نوعی از
گویش تالشی در شهر و روستاها بویژه نیلاقیات
رودبار جاری است چه تعبیر و تفسیر تاریخی و
قرابت‌ها و وحدت‌های قومی و تباری بر آن
می‌توان گذاشت؟

و در مورد این فراز از تحقیقشان «... من
برآتم هر کجا که مورخان باستان از سکایان و
کادوسیان نام برده‌اند اینان ماردان بودند زیرا
اقتضای اقلیمی سرزمین کوهستانی تالشان

بعد از انتشار شماره ۶۲ تاکنون تنی چند از
علاقمندان گیله‌وا به یاری آن شتافتند و با کمک‌های
مالی خود بخشی از هزینه این شماره را متقبل شدند.
نام عزیز این یاوران به ترتیب یاری رسانی آنان به شرح
زیر است:

آقای دکتر محمدگلشاهی (آمریکا) ۱۱۵ هزار تومان
آقای امیرمحمداداشی نژاد (رشت) ۱۰۵۰ تومان
خانم سمانه میرچی (ساوه) ۲۰۰۰ تومان تمبر
آقای دکتر امین کیوان (تهران) ۳۸۰۰۰ تومان
آقای اسدالله درویش‌پور (رشت) ۱۰ هزار تومان
آقای آیدین پورهادی (آلمان) ۶۵۰۰ تومان

یک بانوی فاضله و یک گیلانی علاقمند که
خواستند از ذکر نامشان بپرهیزیم (هر دو از
تهران) جمماً ۶۰ هزار تومان
هر گونه کمک به گیله‌وا، کمک به فرهنگ
بومی گیلان و تقویت گیله‌وا ارگان قومی همه
گیلانیان است و مطمئناً تمامی آن صرف هزینه
کتنی و کیفی مجله خواهد شد.

فراخوان سومین جشنواره سراسری

شعر گیلکی

انتخاب:

- بهترین تحقیق و پژوهش در زمینه ادبیات گیلکی
- بهترین مجموعه شعر به زبان گیلکی
- بهترین شعر شاعران جوان به زبان گیلکی

علاقمندان می‌توانند آثار خود را حداکثر تا دهم
آبان ماه ۱۳۸۰ به نشانی آستانه اشرفیه - انجمن
ادبی قلم - دبیرخانه جشنواره ارسال نمایند.
انجمن ادبی قلم - اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی آستانه اشرفیه

بخارا

مجله فرهنگی هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

دعوت به اشتراک مجله بخارا

بخارا مجله‌ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و
خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می‌شود.
شرایط اشتراک:

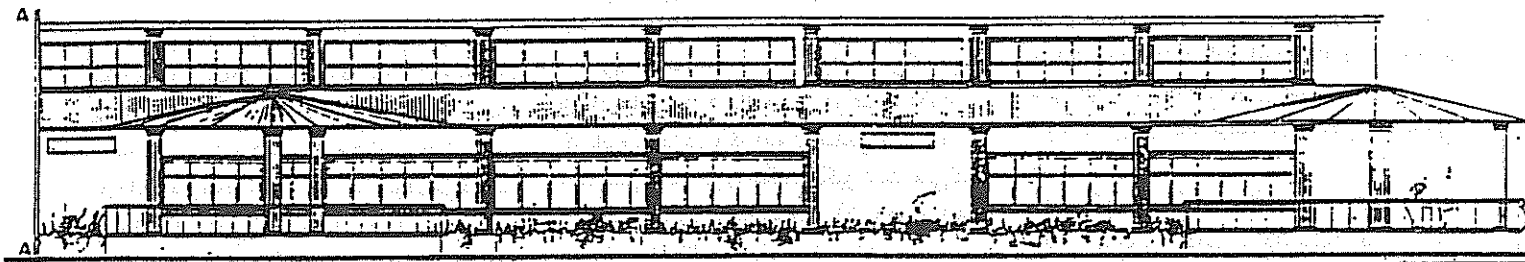
بهای اشتراک سالانه مجله بخارا در داخل کشور شش شماره با احتساب
هزینه پست دوازده هزار تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را
به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۴ اوائل خیابان میرزای
شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با
فید کد پستی) به نشانی:

تهران - صندوق پستی ۱۶۶ - ۱۵۶۵۵ ارسال کنند.
تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲۲

نام و نام خانوادگی:
نشانی:
کد پستی:
تلفن:

لابراتوار شهر سبز چاپ عکس رنگی در ۳۰ دقیقه - فروش وسایل عکاسی و فیلمبرداری - عکس ۳۰×۴ و ۶×۴ رنگی در ۱ ساعت

رشت، خیابان علم الهدی ۳۸۸-۲۲۳۰۳-۲۲۲۳۱۰۳



دهکده تندرستی

(آسایشگاه معلولان و سالمندان در مسیر توسعه)

را در تکمیل پروژه «دهکده تندرستی» برداشته است. از سوی دکتر محمد باقر نوبخت نماینده مردم رشت در مجلس شورای اسلامی از تخصیص ردیف بودجه سازمان بهزیستی کل کشور مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان برای آسایشگاه جذب اعتبار کرده است.

از طرف دیگر تنی چند از بازرگانان و پیمانکاران قول داده‌اند که به سهم خود در تأمین مصالح ساختمانی نظیر سیمان، آجر، شن و ماسه و... با این طرح همکاری بنمایند.

افراد خیر و سازمان‌های خصوصی و دولتی که به هنگام ارائه طرح، تعهد همکاری سپرده بودند اخیراً با دعوت مدیریت آسایشگاه اعلام آمادگی نمودند که حاضر به ادای تعهد خویش هستند.

مدیریت آسایشگاه ضمن تشکر از گیلانیان فرهیخته و سخاوتمند مقیم خارج از کشور نظیر پروفسور مجید سمیعی، پروفسور نصیری، مهندس مهدی متقالبی، مهندس شکوفنده، پروفسور فضل‌الله رضادیدگران که همیشه به آسایشگاه کمک و یاری رسانده‌اند، باز انتظار همکاری دارد مضافاً که در این طرح بزرگ ملی، انتظار کمک و یاری به سوی همه ایرانیان است و خیراندیشان و نیکوکاران هر جا که باشند و تعلق به هر شهر و دیار و استانی که داشته باشند هیچگاه به مرزهای استانی نمی‌اندیشند. احسان و نیکی مرز نمی‌شناسد.

آسایشگاه بطور کلی به باور عمومی مردم گیلان و غیرگیلان نشسته است. مردم نسبت به آن و داشتن آن نوعی احساس غرور می‌کنند. احساس رضایت وجدان، آسودگی خاطر اجتماعی. از این روست که بانیان آن همیشه مورد عزت و احترام مردم قرار دارند و جزو افتخارات ملی و قومی گیلانیان محسوب می‌شوند.

بر این اساس گیله‌وا از شماره ۵۹ تا ۶۲ طی چهار شماره طرح توسعه آسایشگاه سالمندان و معلولان را که قرار است در قریه فشتام واقع در ۱۵ کیلومتری جنوب شهر رشت نزدیک به شهر صنعتی میان منطقه‌ای مصفا و جنگلی اجرا شود بطور تفصیلی و با عنوان «دهکده تندرستی» مطرح کرد. طرحی زیبا، عظیم و با شکوه با هدفی انسانی و متعالی برای آینده.

از زمان انتشار طرح تا کنون گیله‌وا حداقل چند نامه در این خصوص دریافت داشته است اما فراتر و مهمتر از آن خبری است که اخیراً از مدیریت آسایشگاه دریافت داشته است. خبری خوشحال کننده و مسرت بخش دال بر این که قرار است ظرف هفته‌های آینده کار ساخت و ساز دهکده تندرستی از سر گرفته شود.

مردان بزرگ و از خود گذشته‌ی اندکی بیش از سه دهه پیش به کاری بزرگ و سترگ دست زدند که اینک به نجات بخشی عده‌ای معلول و سالمند انجامیده است. ما وارثین آنها بعد از سه دهه باید به آن بعد و عظمت و کارایی بیشتری ببخشیم و این میسر نمی‌شود مگر با همت و تلاش جمعی. تزریق مالی به آسایشگاه و همپای آن نظارت و پیگیری موجب می‌شود تا «دهکده تندرستی» هر چه سریعتر ساخته شود.

اگر تأسیس آسایشگاه دیروز موجب افتخار، باور و اعتماد عمومی امروز ماست مطمئن باشید تشکیلات «دهکده تندرستی» برای نسل‌های بعد گیلانی و ایرانی موجبات سربلندی بیشتر خواهد بود. شروع عملیات ساخت و ساز دهکده تندرستی (آسایشگاه معلولان و سالمندان شماره ۲) رهین و قرین همیاری مردم و دولت است.

طبق آخرین اطلاعات مدیریت آسایشگاه اعلام داشته است یک فرد خیز، سخی و انساندوست با اهدای چکی به مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان نخستین قدم

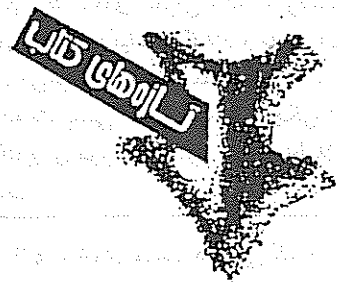
گیله‌وا همیشه نسبت به آسایشگاه معلولان و سالمندان رشت نظر خاصی داشته با آن احساس قرابت مضاعف کرده است. البته بیشتر مردم نسبت به آسایشگاه چنین احساسی دارند چون این مؤسسه خیریه به نحوی درگیر مسائل انسانی، عاطفی، وجدانی و مصلحت اجتماعی است. اما گیله‌وا یک ویژگی دیگر نیز در آن می‌بیند و بر اساس همان ویژگی خود را به آن نزدیک‌تر احساس می‌کند. چطور که آسایشگاه به معلولیت فیزیکی و جسمی و روحی و از کار افتادگی بخشی از مردم محروم ما در عرصه اجتماعی حساس است، گیله‌وا نیز به معلولیت فرهنگ بومی و قومی، استحاله تدریجی و امحاء و خودباختگی و نفی هویت گیلانی حساس است. از این رو شاید بتوان گیله‌وا را نوعی آسایشگاه فرهنگ بومی گیلان تلقی کرد که هر صفحه و ستون و سطر آن جای و مأمنی است برای حفظ این فرهنگ زخمی و در شرف استحاله.

البته این مثال هیچ ربطی به آن چه در زیر می‌خوانید ندارد. خواسیم فقط به نقطه اشتراک این دو مؤسسه اشارتی به تعجیل داشته باشیم که چرا گیله‌وا با آسایشگاه معلولان احساس قرابت مضاعف می‌کند.

سال گذشته یک روز از آسایشگاه معلولان و سالمندان بازدید داشتیم، آن چنان تحت تأثیر ظواهر آن از جمله فضای باز و پارک مانندش، نظافت ساختمان‌ها و شادابی رنگ آن‌ها حتی رنگ جدول‌های حرم باغ و باغچه‌ها و حسن خلق پرسنل مهربان و نظمی که بر کلیت مجموعه حاکم بود قرار گرفتم که در اولین فرصت عهد کردم در هر شماره گیله‌وا صفحه‌ای به چند و چون این نهاد مدنی و خودجوش و تقریباً دیرسال گیلان قرار دهم. البته این ظواهر، یک روی سکه است، روی دیگر روی اصلی یا همان طور که گفتم بخش انسانی، عاطفی، وجدانی درونی آسایشگاه است که به مراتب منسجم‌تر و مطمئن‌تر از رویه ظاهری به کار خود می‌پردازد.

این دو روی سکه که اتفاقاً هم‌تراز است، این ظاهر و باطن آرامه، آسان بدست نیامده است مگر با همت و تلاش مدیریت و پرسنل آسایشگاه از درون و کمک‌های مردمی و خیرخواهانه مداوم و مستمر مردم از بیرون.

شماره حسابهای کمک به آسایشگاه:
بانک ملی شعبه مرکزی رشت ۲۹۲۹ / تجارت
۹۵۷۸۶ / ملت ۵۶۶۶۲ / صادرات ۲۷۸۰ / رفاه
کارگران ۵۷۰
شماره حساب ارزی ۳۷۰۱/۲/۲۰۰/۱۲۰
فرد بانک ملی شعبه مرکزی رشت
تلفن آسایشگاه:
۵۵۵۵۰۱۷-۵۵۵۴۶۴۸-۵۵۵۸۱۳۵
فاکس: ۵۵۵۲۰۸۸
آدرس آسایشگاه:
رشت: سلیمان دازاب - خیابان میناسیان



ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه گیله‌وا هستند، می‌توانند از هر عنوان، دو نسخه به نشانی نشریه ارسال نمایند.

الف - آثار مربوط به گیلان (گیلان و مازندران)

● افسانه‌ها و باورداشت‌های مردم شناختی جانوران و گیاهان در گیلان / محمد بشرا / رشت، دهسرا، ۱۳۸۰/۲۸۸ صفحه، وزیری، ۱۲۵۰ تومان
دفتر اول است از این سری با عنوان «۱ - پرندگان». محمد بشرا شاعر مطرح گیلانی سالیان متعددی است در کنار سرودن شعر گیلکی به جمع‌آوری فرهنگ عامه گیلان به صورت گسترده نیز پرداخته است. وی بعنوان مردم شناس در این مجموعه به ریزترین نکات از باورهای مردمی نسبت به ۲۰ پرنده بومی گیلان اشاره کرده است. در تدوین کار نخست تصاویر پرندگان با مشخصه‌های پرنده‌شناسی با استناد به کتابهای مرجع آمده، سپس نام‌های محلی، باورداشت‌ها و افسانه‌های رایج در مورد هر پرنده شرح داده شده است و نهایتاً پی‌نویس‌ها آمده است. مؤلف بر روی هم مجموعه دلپذیری را در زمینه مردم‌شناسی گیلان عرضه داشته است.

● افسانه‌های گیلان / محمد تقی پورا محمد جکتاجی / تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، با همکاری سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۰ / ۲۲۰ صفحه، رقمی، ۹۵۰ تومان

کتاب دربرگیرنده ۶۱ افسانه از افسانه‌های فولکلوریک گیلان است که فراهم آورنده در سه مقطع زمانی گردآورده و به صورت گزیده (و فعلاً به عنوان جلد اول) منتشر کرده است و جای امیدواری است در فرست‌های مقتضی نسبت به چاپ مجلدات بعدی نیز همت گمارد. در مجموعه حاضر از نقل قصه‌های بسیار معروف مشترک با قصه‌های ایرانی به رغم اختلافات ظاهری در روایت گیلانی اجتناب شده است.

● خورشید عرفان، پیرگیلان، شامل آراء،

افکار و زبده اشعار حضرت غوث اعظم سید محی‌الدین عبدالقادر گیلانی / سید علی اشرف صادقی / تهران، منوچهری، ۱۳۸۰ / ۱۸۵ صفحه، وزیری، ۱۱۰۰ تومان

کتاب حاضر نخست در سال ۱۳۶۱ در تیراژ ۵۰۰۰ نسخه به چاپ رسید و چون تنها منبع و کامل‌ترین مرجع موجود به زبان فارسی درباره زندگی این عارف بزرگ ایرانی بود با استقبال علاقمندان به مباحث عرفانی و تصوف و دانشجویان و دانش‌پژوهان مواجه شد و نایاب گردید. چاپ حاضر در یک مقدمه و ۱۲ فصل تنظیم شده و با حروف چینی جدید به بازار آمده است.

● فرامرز نومه / احمد قربانی / گوتنبرگ، ماز، ۱۳۸۰ / ۱۳۶ صفحه، رقمی، ؟

فرامرز نومه که خارج از کشور و در سوئد چاپ شده، برگزیده سروده‌های مازندرانی است که شاعر در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۸۰ سروده است. متن مازندرانی اشعار با لهجه روستاهای شرق دماوند و اطراف قائم شهر سروده شده. نخست متن شعر مازندرانی، پس از آن ترجمه فارسی و سپس آوانوشت آمده است. اشعار این مجموعه به شیوه ساده اما بسیار زیبا عرضه شده و اغلب اشعار آن خارج از کشور سروده شده و در بیشتر آن‌ها شاعر به زادگاه خود مازندران و پیشه‌ها و جنگل و دریای آن سخت دلستگی نشان می‌دهد. شعر «همزبون» این دفتر را در صفحه تاسیانی همین شماره بخاطر نوستالژی خاصی که در آن نهفته است شاهد آورده‌ایم.

● گنج نامه ولایت بیه پیش، گفتارهایی درباره گیلان خاوری، مازندران باختری، طالقان و الموت / علی بالایی لنگرودی / تهران، درخت بلورین، [۱۳۸۰] / ۱۰۰+۳۰ صفحه، وزیری، ۹۵۰ تومان
اصطلاحاً بیه پیش در لغت گیلانی به اراضی شرق سیدرود اطلاق می‌شود و از نظر جغرافیایی به شهرها و آبادیهای شرق گیلان گفته می‌شود. کتاب دربرگیرنده مقالاتی با عنوان: اسب گیلی، آئین تقسیم گاوقربانی، جلوه‌های هنری اسلحه سازی در لنگرود، سیاه‌گالش، بزرایی و بزستانی، پنجک و افسانه امیر ما می‌باشد و در بخش پایانی به پیوست نسبتاً مفصلاً از تصاویر همراه است. علی بالایی از پژوهشگران جوان و خوش آتیه گیلانی است که با گیله‌وا همکاری مستمر دارد.

ب - آثار هنرمندان و نویسندگان گیلان

● خاطرات دکتر محمد علی مجتهدی (رییس دبیرستان البرز، بنیان‌گذار دانشگاه صنعتی شریف) / دکتر حبیب لاجوردی / تهران، نادر، ۱۳۸۰ / ۲۳۲ صفحه، رقمی، ۱۶۰۰ تومان

دکتر محمد علی مجتهدی (۱۳۷۶-۱۲۸۷) یکی از برجسته‌ترین چهره‌های آموزشی و فرهنگی معاصر

ایران است. وی علاوه بر بنیان‌گذاری دبیرستان البرز و دانشگاه شریف (آریامهر سابق)، سالیان دراز ریاست دانشگاه‌های پلی تکنیک سابق (صنعتی امیرکبیر کنونی) - دانشگاه پهلوی سابق (شیراز کنونی) و دانشگاه ملی پیشین (شهید بهشتی کنونی) را بر عهده داشته است. دکتر مجتهدی اصلاً گیلانی و زاده لاهیجان است. مطالعه کتاب حاضر که به صورت گفتگو در مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد تنظیم شده، بسیاری از گوشه‌های آموزشی و تعلیم تربیت در ایران را بررسی می‌کند.

● مهربانی / سید احمد ساجدین / رشت، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۹ / ۹۳ صفحه، رقمی، ۸۰۰ تومان

مجموعه ۵۲ قطعه شعر شاعر است از سال‌های ۵۲ تا ۷۹ در قالب نو. شعر «مرا» را با هم می‌خوانیم: مرا اوج دور و / مرا چشم تیز / ستاره مرا، باد و باران / مرا، ابرو خورشید و ماه می‌شناسند / مرا آسمان می‌شناسد

● سبب / موسی علیچانی / رشت، دهسرا، ۱۳۸۰ / ۲۴ صفحه، جیب پالتویی، ۱۹۰ تومان
نمایشنامه کوتاهی است در سه پرده. از این نویسنده و هنرمند قبلاً دو مجموعه داستان با عنوان هفت کوه و هفت دریا آنظر دفتر (۱۳۷۱) و این‌گوشه جهان (۱۳۷۷) منتشر شده است.

● ...یکی نبود / رقیه کاویانی / رشت، حرف نو، ۱۳۸۰ / ۹۹ صفحه، رقمی، ۵۰۰ تومان
گزیده شعرهای شاعره مطرح ولایت ماست که در فاصله سال‌های ۶۸ تا ۷۸ در قالب تازه‌تر از نو سروده است. از این شاعر قبلاً رسم الخط خشم را خوانده‌ایم. «بی تعارف» را می‌خوانیم: آتشی / آهنی / سنگی / سیمانی / ابوالهلی / الی / پلی / اصلاً / فرشته کاملی / گلی / بلیلی / سنبلی / حالا که / هی...ج جنایی / رنگ ندارد / اصلاً... / کدام حنا / بنده خدا؟! ...

● نگاهی بر تحولات اجتماعی در ایران و نقدی بر کتاب جامعه‌شناسی نخبه کشی / محمد رضا یاقری فسخامی / تهران، معلم، ۱۳۷۹ / وزیری، ۳۳۵ صفحه، ۲۰۰۰ تومان

کتاب در ۸ فصل تدوین شده و به سرگذشت انسان از پیدایش آتش و تاریخ ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی می‌پردازد. نگاه کتاب بیشتر متوجه تحولات اجتماعی در طول تاریخ است. نویسنده در ذکر تاریخ یکصد ساله گذشته ایران، گاهی در مقام مواجهه با نویسنده کتاب جامعه‌شناسی نخبه کشی بر می‌آید و آن را به نقد می‌کشد.

ج - سایر آثار

● ترانه‌های دختران حوا، زنانه‌ها در شعر عامیانه ایران / محمد - احمد پناهی سمنانی /

قابل توجه خوانندگان

خوانندگان محترم از هر نقطه کشور چنانچه مایل به تهیه کتاب‌های معرفی شده در ردیف الف - آثار مربوط به گیلان (گیلان و مازندران) می‌باشند، می‌توانند با مجله تماس بگیرند تا از طریق خدمات پستی گیله‌وا شرایط و چگونگی دریافت کتابهای مورد درخواست به اطلاع آنها برسد.

با همکاری سازمان میراث فرهنگی کشور

منتشر شد

افسانه‌های گیلان

گردآورنده

محمد تقی پوراحمد جکتاجی

افسانه‌های گیلان



قابل وصول در ازای ارسال ۱۰۵۰ تومان تمبر

با پست سفارشی از هر نقطه کشور

کتاب فروشی طاعتی

فروشنده تازه‌ترین آثار علمی، ادبی، هنری و...
به مدیریت فرهاد طاعتی
رشت - خیابان تختی - نرسیده به بازارچه سرخبنده



سیزدهمین «دفترو هنر» ویژه نیمایوشیخ

بیژن اسدی پورقاش، طراح و کاریکاتورست برجسته گیلانی و ایرانی که سالیان دراز در آمریکا بسر می‌برد موفق شده سیزدهمین شماره «دفترو هنر» خود را در ۱۶۰ صفحه قطع رحلی انتشار دهد. این شماره که ویژه نیمایوشیخ شاعر نامدار معاصر است همچون شماره‌های پیش بسیار زیبا، شکیل، متنوع و پرمحتوی ارائه شده است و یکی از بهترین منابع و مآخذ شناخت این شاعر نام‌آور است. «دفترو هنر» بدون شک یکی از بهترین نمونه‌های نشریات ایرانی خارج از کشور است که با تلاش و کوشش یک تنه بیژن اسدی پور به بهترین نحو ابداعی بویژه در طراحی، صفحه‌آرایی و چاپ در آمریکا منتشر می‌شود و هر شماره آن به یکی از بزرگان هنر و ادب ایران زمین اختصاص دارد. از ویژگی‌های دفتر هنر اختصاص دادن بیشتر صفحات مجله به عکس‌های چاپ نشده و بازیافته هنرمندان و نویسندگان از آرشیه‌های شخصی و خانوادگی، کوتاهی مطالب، کثرت نویسندگان و بازی با تیر است. برای هنرمند خوب همولایی ما که در سطح جهانی نیز مطرح است آرزوی موفقیت و تداوم شماره‌های «دفترو هنر» را داریم.

گیلان زمین

سومین شماره دوره جدید فصلنامه گیلان زمین (شماره‌های ۳-۵) در ۶۴ صفحه قطع رحلی به بهای ۴۵۰ تومان و با آثاری از اکبر رادی، غزاله علیزاده، مجید دانش آراسته، بیژن کلکی، بیژن نجدی، محمود طیاری، فریدون فریاد، محمد بشرا، پوروزین محسنی آزاد، یزدان سلحشور، هوشنگ عباسی، کامیار عابدی، محمود نیکویه، رزا جمالی، ناصر قاسم نژاد، طاهره صالح پور، مزدک پنجه‌ای، موسی بندری، علی شهبواری، منصور بنی مجیدی، مهرنوش قربانعلی، بیژن شهرستانی، قربان‌فخته و... منتشر شد. تلاش قربان‌فخته مدیرمسئول نشریه و مساعی پیگیرانه علیزضا پنجه‌ای سر دیر آن در انتشار (هرچند باوقفه) گیلان زمین ستودنی است.

تهران، تیرماه، ۱۳۸۰ / ۲۳۰ صفحه، وزیری، ۱۳۰۰ تومان

مؤلف کتاب از محققانی است که در دو عرصه تاریخ‌نگاری و تحقیقات فولکلوریک کوشش‌های چشمگیر و نمایان داشته و آثار قابل بحثی آفریده است. طراوت و بکارت موضوع این کتاب، زن در فرهنگ عامه مردم ایران (و حتی دو مورد افغانستان و تاجیکستان) که از چند منظر کاملاً متفاوت مورد بررسی قرار گرفته، بخودی خود رغبت مطالعه این کتاب را در خوانندگان برمی‌انگیزاند.

● رویای نوشتن، هشت نویسنده معاصر از نوشتن می‌گویند / ترجمه مژده دقیقی / تهران، جهان کتاب، ۱۳۸۰ / ۲۵۲ صفحه، رقمی، ۱۵۰۰ تومان

کتاب شامل هفت مصاحبه یا جمعی از نویسندگان سرشناس جهان و یک گزارش است که طی آن از چگونگی تحقق بخشیدن به رویاهای مهم زندگی خود- رویای نوشتن - و دغدغه‌های نویسندگی و بسیاری مطالب خواندنی دیگر سخن گفته‌اند. این مصاحبه‌ها گذشته از اهمیتشان در شناخت اندیشه و راه و روش نویسندگان بزرگ جهان، از نظر شیوه مصاحبه نیز اهمیت دارند.

● ساعت و خاکستر / محمود لشکری / بندرعباس، چسی چسی کا، ۱۳۷۹ / ۱۲۸ صفحه، رقمی، ۶۰۰ تومان

مجموعه ۶۳ قطعه شعر شاعر است در چهار بخش: شعرهای آزاد - دریایی‌ها و روزمره‌ها [هر دو در قالب نثر] و غزل‌ها

دخترم عروسک‌ها را دوست دارد / و اتاقش را / پر از خوشبختی آنان کرده است / شاید می‌داند / تنها عروسک‌ها پیر نمی‌شوند.

● دیوان اسرار، کلیات اشعار فارسی حاج ملّا هادی سبزواری / به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات به قلم پروفسور سید حسن امین / تهران، بعثت، ۱۳۸۰ / ۳۹۰ صفحه، وزیری، ۳۰۰۰ تومان

حاج ملّا هادی سبزواری (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹ ه. ق.) از فلاسفه متأخر ایران در شعر «اسرار» تخلص می‌کرده است. مصحح کتاب را در ۷ بخش (پیشگفتار - فهرست تفصیلی مندرجات کتاب - مقدمه مصحح - دیوان اسرار - اشعار فرزندان‌دگان اسرار - کتابشناسی و فهرست اعلام) تنظیم کرده و سالشمار زندگی ملّا هادی را در مطلع کتاب آورده است. مقدمه مصحح که نزدیک به ۲۰۰ صفحه از متن کتاب را دربر گرفته بی‌اغراق تألیف جامعی است درباره‌ی این فیلسوف عالم تشیع و یکی از بهترین منابع و مآخذ شناخت او.

آپتهی کتاب در گیله‌وا
بهترین راه معرفی آثار شماست
تلفن ۲۲۲۰۹۸۹

فراخوان مقاله

کنگره بازشناسی نهضت جنگل

در پی برگزاری نخستین هم‌اندیشی کنگره بازشناسی نهضت جنگل و بزرگداشت کوچک جنگلی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۰ در تالار اجتماعات شهرداری رشت، شورای اسلامی شهر رشت، با یاری اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و دانشگاه گیلان بر آن است تا برای پاس داشت یادمان مبارزات میرزا کوچک جنگلی و یارانش و ره‌یابی به گوشه‌های پنهان جنبش جنگل کنگره‌ای با نام «بازشناسی نهضت جنگل» در مهر ماه ۱۳۸۱ بر پا دارد. از آن رو هم‌ی تاریخ نگاران، پژوهش‌گران و اندیش‌مندان فراخوانده می‌شوند تا با فرستادن برآیند پژوهش‌های خود بر روی موضوع‌های پیشنهادی و آن چه که خود در این باره شایسته می‌دانند، ما را در برگزاری اندیش‌مندان و هر چه باشکوه‌تر این کنگره یاری دهند.

زمان برای فرستادن چکیده‌ی مقالات: تا ۳۰ آذر ۱۳۸۰

زمان برای فرستادن مقاله: تا ۳۱ فروردین ۱۳۸۱

دبیرخانه‌ی کنگره بازشناسی نهضت جنگل

- ۱- اوضاع ایران و جهان در آستانه‌ی برپایی جنبش جنگل
- ۲- زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برپایی جنبش جنگل
- ۳- تأثیر رویدادهای جنگ جهانی اول در شکل‌گیری جنبش و روند آن
- ۴- نقش اندیشه‌ی اتحاد اسلام در برپایی جنبش
- ۵- نقش سیاست‌کشورهای بیگانه (روسیه، انگلیس، آلمان، عثمانی و...) در جنبش جنگل
- ۶- اندیشه‌های سرمداران بر یادارنده‌ی جنبش جنگل
- ۷- نقش ایرانی‌های غیر گیلانی در جنبش و روند آن
- ۸- نقش فعالان غیر ایرانی جنبش جنگل در برپایی و روند آن
- ۹- تشکیلات نظامی جنگل
- ۱۰- چگونگی ارتباطات جنبش‌های هم‌عصر جنبش جنگل با آن
- ۱۱- تأثیر تصمیمات متخذه در پایان جنگ جهانی اول در سرنوشت جنبش جنگل
- ۱۲- نقش زنان در جنبش جنگل
- ۱۳- جغرافیای تاریخی جنبش جنگل
- ۱۴- نقش و ماهیت نیروهای حکومتی ایران در سرکوبی جنبش جنگل
- ۱۵- نقش سنت‌گرایی و مدرنیته در برآیند جنبش جنگل
- ۱۶- بررسی مرامنامه‌ی جنبش جنگل
- ۱۷- تأثیر جنبش جنگل در خیزش‌های پس از خود
- ۱۸- بررسی اسناد باز مانده از جنبش جنگل
- ۱۹- جنبش جنگل در آینه‌ی ادب و هنر
- ۲۰- کتابشناسی جنگل

نشانی پستی: رشت، خیابان دکتر شریعتی - شورای اسلامی شهر رشت. دبیرخانه‌ی کنگره‌ی بازشناسی نهضت جنگل شماره تلفن: ۲۲۳۱۰۵۳-۲۲۳۱۰۵۳-۲۲۲۸۸۱۵ شماره نمابر (فاکس): ۲۲۳۱۰۵۸

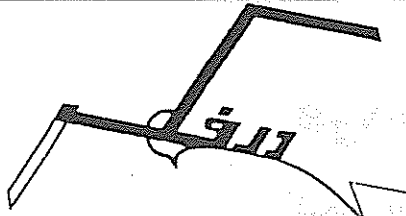


گیل گشت تورنگ
شرکت خدمات مسافرت هوایی و جهانگردی

Gil Gasht Torang Tour & Travel

- ◆ فرودان بلیط خارجی کلیه خطوط بین المللی
- ◆ نمایندگی فروش بلیطهای ایران ایر، آسمان، داخلی و خارجی
- ◆ مجهز به سیستم رایانه ای
- ◆ نمایندگی فروش قطارهای جمهوری اسلامی ایران (رجاء)
- ◆ مجری تورهای گیلان گردی
- ◆ مجری تورهای سیاحتی و زیارتی کرمان، سوریه، دبی
- ◆ اخذ ویزای دبی، کویت، کشور های مشترک المنافع
- ◆ مشاور صدیق شما در انتخاب تور های خارجی با بهترین کیفیت
- ◆ مجری تور های داخلی گروهی

رشت: گلزار - بالاتر از خیابان ۱۱۱ - ساختمان آژند
تلفن ۷۷۲۹۸۳۸ - ۷۷۲۹۸۷۸ - فاکس ۷۷۲۵۳۱۰



دفتر هواپیمایی و جهانگردی در فک

عضو اتحادیه بین المللی هواپیمایی (یاتا)

پرواز مستقیم از رشت به بندر زیبای آستراخان روسیه

تور: شامل سفر با کشتی به ولگاگران، ماهیگیری و دیدار از بندر آستراخان

رشت: بولوار آزادی، شماره ۲۴
تلفن ۶۶۶۹۹۸۵ و ۳-۶۶۶۳۷۵۱-۱۳۱
فاکس ۶۶۶۶۰۴۷-۱۳۱
Dorfak Air @ Andishesabz.com

نشر گیلکان جدیدترین کتاب خود را منتشر کرده است.

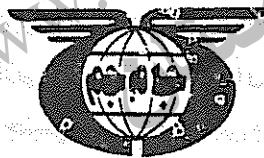
خطی پر دیوار

مجموعه ای از خاطره ها، مقاله ها، یادنامه ها و شعرها درباره حیات اجتماعی معاصر گیلان و پژوهشهای بنیادین شناسی

تألیف احمد علی دوست

در ۵۲۲ صفحه، قطع رقی، جلدزکوب، ۲۵۰۰ تومان
نمایندگان فروش در تهران: انتشارات ظهوری، سپهر، توسن (روبروی دانشگاه) و نشر چشمه (زیر پل کریمخان)

قابل وصول از طریق خدمات پستی گیلوا از هر نقطه کشور
در ازای ارسال ۲۵۰۰ تومان تمبر با پست سفارشی



کر بلا - سوریه

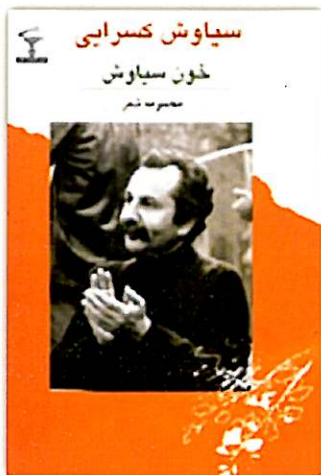
آژانسی جهانگردی جام جم رشت: خیابان امام خمینی روبروی کفش ملی
در خدمت زائران محترم
تلفن ۲۲۳۰۹۵۰-۱۳۱

چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز گوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



نشر کتاب نادر

در سال ۱۳۸۰-۱۳۷۹
منتشر کرده است
پخش: پیام امروز
(تلفن ۶۴۹۱۸۸۷)



از دفترهای شعر سیاوش کسرای، شاعر

برجسته معاصر:

۱- با دماوند خاموش

۲- سنگ و شبنم

۳- از قرق تا خروسخوان

۴- تراشه‌های تبر

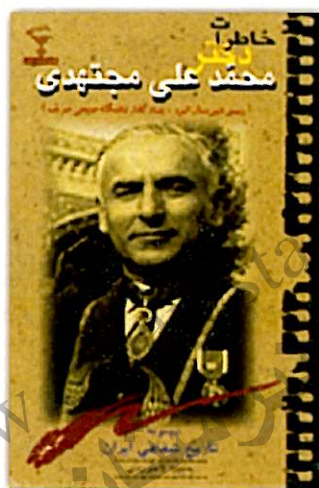
۵- خون سیاوش

۶- به سرخی آتش به طعم دود

۷- خانگی

و هفت دفتر دیگر که به زودی منتشر خواهد

شد.



از مجموعه چشم انداز شعر و ادب فارسی:

۱- ترنم غزل (زندگی و آثار سیمین

بیهانی)، کامیار عابدی

۲- شبان بزرگ امید (زندگی و آثار سیاوش

کسرای)، کامیار عابدی

۳- صوراسرافیل و علی اکبر دهخدا (یک

بررسی ادبی و تاریخی)، کامیار عابدی

۴- زمزمه‌ای برای ابدیت (بیژن جلالی،

شعرهایش و دل ما)، کامیار عابدی

۱- نا گفته‌ها و کم گفته‌ها (از دکتر مصدق و

نهضت ملی)، جلیل بزرگمهر

۲- قصه‌ها و افسانه‌ها (لئوناردو داوینچی)،

ترجمه لیلی گلستان

۳- بادبان و دریا را باد برده است (دفتر

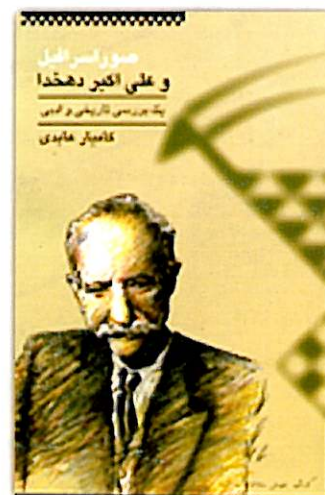
شعر)، محمد علی شاکری یکتا

۴- دختری در باد (داستان) ماریان دین

بوئر، ترجمه فهیمه ملکی

۵- خاطرات دکتر محمد علی مجتهدی، به

کوشش دکتر حبیب لاجوردی



نورده تجلیه شده

و کامل گیاه با مضحافی لوکس و زرکوب

۳۰۰۰ - تومان

۲۵۰۰ - تومان

۲۲۰۰ - تومان

۲۲۰۰ - تومان

۲۲۰۰ - تومان

۲۲۰۰ - تومان

۲۵۰۰ - تومان

۲۵۰۰ - تومان

۳۰۰۰ - تومان

سال اول

سال دوم

سال سوم

سال چهارم

سال پنجم

سال ششم

سال هفتم

سال هشتم

سال نهم

سال دهم

۲۰ هزار تومان

علاقتمندان شهرستانی می توانند وجه لازم را به حساب جاری

۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت به نام گیله و اواریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت : صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله و اواریز) ارسال نمایند.